فیه شفاء للناس
سپاس بجناب واهب بی قیاس که درین ایام سعادت ورجام نسخهٔ عجیبه و رسالهٔ غریبه که محتوی
علمیه و عملیه کلیه و جزئیه متعلقهٔ باه و نسخهای مجربه این باب مسمی به
ضیاء الابصار
فی حد الباه
زبدة الرؤسا رئیس الاطبا عالی نسب والا حسب حکیم محمود خان صاحب خلف الصدق جناب
علیخان صاحب مرحوم بتصحیح و تنقیح مسیح زمان حکیم غلام رضا خان صاحب
مطبع احمدی واقع دہلی باہتمام
طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحيم
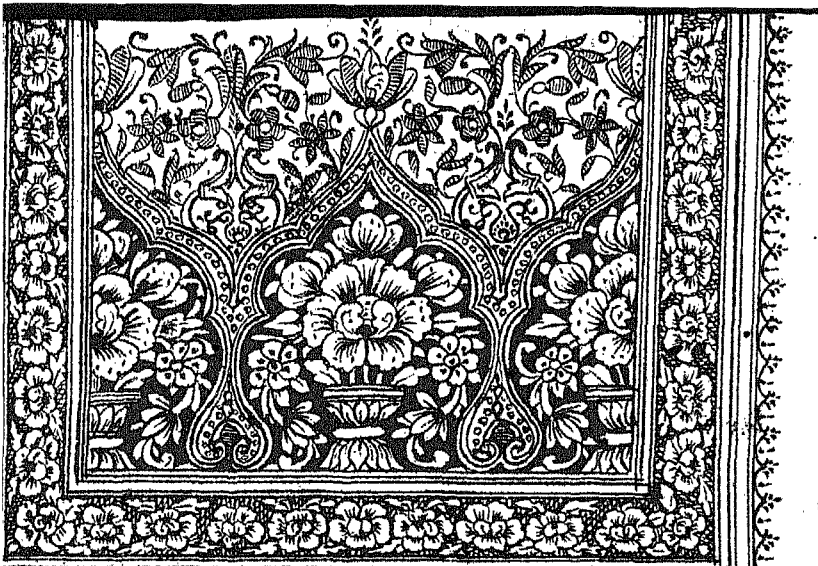
الحمد لله الذي قدر بقدرته على معرفة ذاته من وجود مصنوعاته عن جنس الحيوانات والنباتات
والمعدنيات ٭ وشرف جنس الحيوانات على النباتات والمعدنيات من الموجودات
من جهة العقل والادراک بين الارض والسماک ٭ وخصص تاثير النباتات
والمعدنيات على ازالة الاسقام ٭ وكرم نوع الانسان على باقي انواع الحيوانات
بالنطق والكلام ٭ وفضله باعتبار التكلم وحصول العلم بماهية ذاته ٭ وزينه
بحلية العقل تحصيل العلم لصفاته ٭ ونظم العالم بانتظام الاديان ٭ وجعل
المذاهب باختلاف الاذهان ٭ وامال الطبائع بالبدائع وآثار كل فرقة بنصيبها
ويعبدونه بانحاء العادات ٭ ويسبحونه بانواع العبادات ٭ لا يوافق احد منهم في العبادة

للاخر و لا یستوی فیها واحد من البشر و دار عقله و شرافه صدقه العلانیه و اتقن
الفعل عند شدة قوای الشهوانیه و تمیل الطبایع بازواج نوعه حتی یحصل بقا نوع
من جنسه و اذاق فرط لذت الجماع علی جمیع لذات العالم و تمیل الیه طباع
الخاص و العام الاتم و سبحانه با اعظم شانه و ارسل الرسول علی عبده
شفقة عن زلة الاقدام من الضلالة اعنی محمد رسول الله خاتم النبیین
شفیع المذنبین بالکرامه امام المتقین بالخلق الکریم و هی الصراط المستقیم و طهر
الآل علی الجمیع و اکرمهم بالخلق المنیع و صدق ابا بکر بالتصدیق و اظهر
العمر بالشجاعة الحقیق و ابین العثمان بالحیاء و الغناء الخفی و الجلی و لقب
الکرار الغیر الفرار بالعلی رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر دانش
حکما حکمت آیین و طبیبان طبابت قرین و سخن سنجان نصفت آگین
و معاشران عشرت گزین و محققان کامل و عارفان واصل که حقایق علوم را
بنظر تحقیق و مدارج فنون را به هنر تدقیق پیش نهاد خاطر و مد نظر میدارند
اخفا و احتجاب نماند که من هیچدان گوشه نشین عزلت و منزوی زاویه خمول
حیرت بل لا شیء فی الحقیقت محمود از قدیم بصادق الطبابت و تشریف الحکمت
نامزدگی دامنگیر واقع الا از موافقت دقایق این فن از اسرار حقایق این علم معذور
از این جهت با هر چند که از مدت قدیم یاران همدم و دوستان صمیم که با هم صحبت میداشتند
بدرخواست ترقیم رساله فی الباه که حاوی جمیع مدارج این امر باشد سایل بودند با اهتمام

بقلت فرصت و هجوم علایق از حوایج ضروری و ضروریات لابدی که هر بنی نوع
انسان را تا بقای حیوة مستعار ازان گریز نمی باشد با وجودی که گوش زدگی التماس
بانی ضمیر شان در طاق نسیان می انداختم چون تکرار التماس ایشان من گوش زد گردید
و یارای گریز نماند و نیز رد قول ایشان و عدم سمع ارشاد ایشان بعید از مودت
پنداشتم بقول آنکه از درون دل دوستان جهلست خیالش در دلم جا گرفت کمر همت
بستم و راه به انجامش جستم از فضل قادر کریم کارساز باسرع ازمنه بسلک تحریر
در آمد و بضیاء الابصار فی حد الباه که هم تاریخ اتمامش میتوان گفت مسمی و نامزد گردید
و از آنکه بعض مضامین نسبتی زنان بسبب مناسبت فیمابین که اولی ترک آن بود کر باه مردان
دستگیری میکرد لابدی آمد ازینجهت قلم شکسته رقم بترقیمش پرداخت اما بصدق قول
آنکه الانسان مرکب من الخطاء و النسیان با وصفیکه بهره از علم تحریر ندارم بفهمید
مطالب رزک و استخراج مضامین شرک بسبب نقص عاری ام لهذا امید از عالی
همتان بلند همت و عالی رتبتان والا مرتبت که اگر سهوی یا خللی در نفس معانی
و یا برقم الالفاظ دریابند بنظر اصلاح باصلاح متوجه شوند و سقم را بر خطا روا
ندارند انی للخطایا معترف و بالجهل معروف و ما توفیقی الا بالله
و هو حسبی و نعم الوکیل مقاله اول در تمهید ابتدائی ذوی الافهام و مخفی
ذو طبایع سلیمه مباد که او سبحانه جل شانه جمیع انواع حیوانات را در نفس
قضائی حاجات علی الخصوص قوای شهوانی شریک یکدیگر آفریده و فیمابین

ذکور و اناث مناسبت تام عطا فرموده منجمله ازان نوع انسان را از روی
فهم و فراست و عقل و کیاست بر دیگر انواع حیوانات اعزاز و امتیاز بخشیده و
از میان ایشان بعضی را بجهت شرافت جوهر عقل افراد ذکور را من وجه بر اناث ترجیح داده از
پاس حیا و شرم و حفظ مدارج تاهلی که از لوازمات عقل است در نهاد خاطر شان
منقش گردانیده بخلاف اناث که قلت صبر و تحمل و جبن و بدذاتی و سوء باطنی و بیحیایی
و عدم لحاظ عزت شوهری و ظهور امر حا بیجا که بسبب عدم کمال جوهر شریف عقل
میتوان گفت امر مرکوز سرشت خاطر شانست و نیز کمی فهم و ادراک و اختیار منهیات
و اجتناب از اوامر که متعلق بشانست علامت بر نقصان خلقت ازلی اوشانست
و بظهور قوت و شدت قوای شهوانی مرد را از روی کیفیت و کمیت بر اناث
قوی گردانیده ازین باعث تعدد جماع ارزانی چنانچه از مرد بوجود می آید از زن
هرگز ظهور نمی گیرد و همچنان افراد ذکور را بحسب تفاوت مزاجی بر یکدیگر ترجیح مرجح
کرده چنانکه مزاج دموی و صفراوی بنسبت بلغمی و سوداوی بامر مجامعت قوی خواهد بود
ازان پس تاثیر صحبت را عمده اسباب ظهور نیکی و بدی مقرر ساخت از آنجاست
که آفریدگار تبارک و تعالی انسان را باعتبار خلقت بجوهر پاک منزه و پاک
بیافرید پس از فرو تعین صحبتی که اختیار مینماید ظهور افعال آن بوجود می آید لاان
للصحبت تاثیرا و نیز بوجه اغلب شرافت نطفه را بر شرافت افعال مقرر کرده
اند ازینجاست اگرچه بعضی از اهل شرافت باعث نقصان عقل خلقی فیما بین

نیک و بد اعتبار نکرده شریک صحبت بد بوده خوی آن گرفته مرتکب افعال قبیحه
میشوند بالانجام حین کمال قوای نفسانی و ظهور عقل کامل ترک آن باختیار مینمایند
مظهر حسنات مبرات و مصدر افعال نیک میشوند لان کل شی یرجع الی
اصله و در صورت خلاف برخلاف این پس تراقت نطفه بکمال جوهر عقل منیره اکثریه
خواهان امورات خلاف عقلی که مراد از صحبت بد اعنی ظهور افعال لایعنی و بیمعنی
ست نمیباشد و حصول کمال جوهر عقل بر عنایات بغایات و هبات و العطیات مقدره حضرت
بر هر که از بنی نوع انسان ذیل عاطفت می نهد کمال عقل میدهد و بهمین جهت
ذوی عقول سلیمه مختار صحبت شریف و تارک معیوب جهان و جهانیان میباشند پر
ظاهر که عادی صواب و عیب و نیکی و بدی دنیا و دین باعتبار تربیت و عادت و
خو گرفتن است بوقوع این امر فریقین مشارک الا ترجیح به اناث لنقصان عقلهما
فی اصل الخلقة چه عادت بمنزله طبیعت ثانیه از مذهب اطبا ثابت لاجرم مرد
عاقل بر معیوبیت این جهان ناپایدار که هر آئینه نمونه جهان باقیست غور و
تامل بکار برده ترک نماید و بر اوامر و منهیات حق جلشانه که مخبر صادق ما بصدقت
آن پرداخته عامل عمل باشد تا از شر مساری دو جهانی نجات یابد

باب اول

از مقاله اول اما از جمله مصنوعات خلقت بی نیاز با جلت خلقته چنان
بشهادت و معاینه استنباط گردید که از جمله اعضای بدن انسانی عضوی
قوی یا ضعیف یا متوسط مخلوق میگردد چنانچه بدیهی است حاجت دلیلی

ندارد و از انجمله اگر اعضاء تناسل بقوت پیدایش یافته باشند انکس نسبت باولاد

انواع خویش در امر مجامعت بر دیگران سبقت خواهد برد والا بالعکس و همچنین

کلانی و عظمت منی سبب تولید منی کثیر علی الخصوص در صورت خلقت او بر قوت و

الافلا بین قوت جمیع بدن خصوص قوت معده که مشعر بر کثرت طلب غذا و

هضم اوست مستدعی قوت و کثرت مجامعت خواهد بود و با وجود این اگر

افزایش آلات تناسل بر قوت گردد البته در امر جماع قوی خواهد بود و در

صورت دمویت مزاج که مستلزم شدت قوای جسمانی که مراد از قوت

معده و جمیع قوای است اعنی طالب کثرت اغذیه معه قدرت قوت

معده بر انهضامش علاوه از قوت قوای دیگر در امر مجامعت می شاید

که عدیم المثل باشد تا انجام عمر خویش و کثرت مجامعت را لایق و صفراوی

مزاجی او کمتر از دمویت و دیر نپاید زیرا که یبوست مزاجش اسرع بنقصان

میباشد الا نسبت دموی سرعت و جرئت بر مجامعت میدارد لحدة

یادته و بل بشرط عدم کثرت و اعتدال در امورات لابدی شغلش خواهد

بود و بلغمی مزاج باعث برودت ماده خویش البته قادر بر انهضام اغذیه

کثیره نیست ازینجهت قابل کثرت مجامعت نمیباشد مگر نقصانش بسبب

رطوبت مزاجی برودتی عاید او نمیگردد و سرعت قدرت به فعل جماع کمتر

از قسمین اولین میدارد و دیر نپاید لبرودة مادته و معاونة الرطوبة له

وسوداوی مزاج البته نسبت به بلغمی قادر بر انهضام اغذیه میباشند و یبوست
ماده اش باعث قوت مزاج و اعضا، لهذا بفعل جماع نسبت بلغمی قوییت
الا در صورت کثرت اسرع بر نقصان نیز لایق سرعت و کثرت مجامعت نیست
للمخالفة فی الکیفیتین و ترکیب هر ماده که بدیگری صورت بندد اگر بکثرت
است حکم آن مقدم میباشد و در صورت قلت افعالش قلیل بظهور می آید
ازین باعث حکم ان معدوم میگردد غرضکه بهر ماده که غلبه یابد حکم آن مقدم
دارند و نیز بهر عضوی از قوی بدن انسانی از ضعف قوت و یا از صغر
حجمش نقصانی دریابد حکم بر ضعف آن نمایند و قوی را بقوت خواه از
قوت قوی و خواه از جسمیت فصل اول از باب اول بر عاملان احکامات
دینی و واقفان معاملات دنیوی مخفی و محتجب نماند که سوای زن منکوحه
و کنیزک شرعی مرتکب فعل شنیع بودن علی الخصوص بمنکوحه دیگران که زنا
همین مراد است و حد نص قرانی شاهد برین که الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد
منهما مائة جلدة نزد خلق شرمسار و بزه کار و باعث کوتاهی عمر و کمی روزی
و خوار خلق و سوار روسیاهی دنیا گرفتاری عذاب متصور است اگرچه
ساتر العیوب که کریم و رحیم از جمله صفات نامتناهی اوست هر آئینه عفو جرایم
را توقع از ذات کبریای او ممکن الا گرفتاری گناه عبدیت که تا یوم قیامة
بغیر سزا بدکرداری خود رهائی ممکن الوقوع نباشد چه رنجیدگی شوهر عداوت

عذابیست الیم و اهل تصوف که اهل الله و فقرا مراد وست کفر دانسته اند حسب
مقوله حافظ شیرازیه که در طریقت ما کافریست رنجیدن و عین صفوا بیست
و محض خیر علاوه ازین کدامی ملت و مذهب ترخیص هم نمیدهد که با عتبار ش
نسبت بدان قوم جایز باشد غرضکه بهر حال بر ا مونی این امر شنیع و فعل
قبیح کدامی ذوی العقول ذی حوصله بلند همت تجوز اختیار ان نمی کند
لیکن از انجاکه اکثر اهل دنیا از نصیب عقل کامل بی بهره اند بجهت
نقصان عقل تمیز نیک و بد نکرده و بامورات جابیجا خیال نموده مرتکب این
امر شنیع میشوند علی الخصوص حین شدت ماده منویه که جوانی مراد از وست
اختیار این فعل میسازند و همعمران جمع شده تفاخر میکنند و کسیکه تیز نیک
حال اینها نشود از انجنث تعبیر مینمایند و ممانعت ناصح را بخیال نمی
آرند پس لونڈگان هر مذهب و ملت اختیار این فعل میسازند و
بسبب کثرت ترغیب و اغوا کنندگان این امر شنیع چنان شایع گشته
شاید که کسی ازین فعل باز مانده باشد پس اگر بمقتضای عمر و شهوات نفسانیه
و لذات جسمانی خود بوبی اعمال و اعی آن شود زنیکه شاعبه ملکیت غیر
نداشته باشد مثل لولیان اختیار کند اگرچه حکم شارع مطلقاً رخصت اهم
نمیدهد و ظاهر که در حالت جوانی جوانان اقویا در صورت ضعف قلب تمیز
نیک و بد و خوب و زشت که اینمعنی وقت کمال قوی دماغی و قلبی بوقوع میرسد

نکرده زنان فاحشه را مباشرت می آرند و یا مباشرت چهار ازواج بوجه
حلت که حکم شرع شریف باین امر شایع یافته گرفتار دام بلا میشوند چنین
نزول نشه جوانی و استفراغ ماده منویه عقل بجا می آید و گرفتاری آن عذاب
الیم باعث انواع انواع ترددات و تفکرات میگردد و علاوه ازین در صورت
عدم واقفیت این فن لابدی منافع و مضار جماع را احتیاط نمیشوند بسبب
ازینه قبل از حدوث وقت نقصان باه حاصل مینمایند که اصلاح آن تا
مدت العمر ممکن نمیباشد و از اجزای کار زن باز میمانند و وقتیکه حصول تسلی
عائد نگردد و نائره حرارت شهوتش رو بکمی نهد طبیعت او بجانب خواهان
امور ناپسند خواهد گردید که این رسوائی شوهر در خلق و ذنوب عند الله متصور
خواهد گشت و بسا است که در حالت ظهور این حالات غیر مناسبه مروجه
جهان و جهانیان اکثر اوقات ذی عزت و غیرت جان شیرین خود را رایگان
میسازند و بجام موت گرفتار بوده تا قیامت بعذاب آن گرفتار میشوند و حال
آنکه از روی انصاف بیک کس یکزن مشکل تسلی میباید و چرا نباشد که حالات زن
بسبب باطنی او انکار نمیشود تا حال شهوت و عدم آن و تسلی و غیر تسلی او خبر
گردد پس چهار را چه یارای که مناسب بیک کس باشد الا در صورت واقف کاری این
فن و کسب این کمال میتواند تسلی هر کس متعلق خود بوقوع رسد نه شکله بهر حال کسب این
کمال و حصول این لیاقت لا یزال محتاج الیه خاص و عام که کسی را ازین گریز نیست

وباوجود این بسا تعجب کہ معیوب ترین خلایق تصور گردد میشاید کہ باعث دور
اندیشی کہ نتیجہ این خلاف انتظام دنیا و دین ست عقلای زمان و کملای دوران
خلاف عقل را اختیار کردہ معیوب ترین انگاشتہ باشند ورنہ کدامی نظر دوربین و
عقل صواب گزین تجویز بر معیوبیت این بکند و بلکہ تقاضای دین متین و دنیای دون بدو نیز
ہمت مردانگی الزم میباید لمحتاج الخاص و العام الیہ و ضرورت محتاج الیہ دنیا
و دین ظاہر کہ ہر کہ بمناکحت خود آید راضی و خوش باشد کہ عند اللہ اجر عظیم است و نیز
وقت وقوع چہار مناکحت کہ حد تکالیف شرعیت از حصول مرام باز نماندہ
رسوای خلق اللہ و عقبی و تلف جان کہ از بس عزیز است عاید نگردد لاجرم عنان شبدیز
قلم را بتحریر لابدی پرداخت و بنگارش این علم ضروری آشنا ساخت فصل
دوم از باب اول اما مخفی و محتجب نماند کہ علم عیاشی علمی است مشکل کہ
از ابتدا تکون الی الآن واماندہ این بسمع رسیدہ و نہ کدامی کتب کہ متمسک الیہ
این فن باشد بنظر گذشتہ بنا بر علیہ متیقن شد کہ بسبب اشکال کدام کس پیرامون این
نگردیدہ و اگر گفتہ آید کہ باعث ذبونی این کسی گرد این نگردیدہ دور از صواب میباید چرا کہ
این متعلق بل جزوی از اجزا علم ابدان است و علم ابدان علمیست بس شریف کہ پیشوای
دین متین او بر علم ادیان ترجیح دادہ و فرمودہ العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
و شرافت جزو شریف بشرافت ظاہر و یونانیان کہ موحد عالی حوصلہ و بلند ہمت
بودند تاہل را ترک کردہ و بلکہ صحبت ایشان را معیوب ترین خلایق انگاشتہ

اگرچه اهل عیش کتب هائی این فن تحریر کرده الا بسبب اجمال حشو کما ینبغی مطلب
بر آری نمیگردد از انجمله کوکا پنڈت که خود را بلفظ موجد این فن نامزد میکند
سیر انیم که سوار در دروغگوئی کیش و شعار شاعران میباشد چه درج کرده اول در تمهید
حکایتی نگاشته که سوای خشک دماغی او عقل در تعقل آن قاصر علاوه ازین
اصناف مرد و زن چهار چهار کرده و هرگز نشان آن بجائی نموده که این قسم
مختص انجا میباشد اگرچه هزاران مردان و زنان بلکه بی مبالغه بی تعداد بنظر گذشته
با وجود علم باصناف زنان و خیال آن با همدیگر باعتبار اقسام هرگز متمیز نمیشوند
صریح برا هنیت برلاعلمی نوشت اصناف او و همین وطیره مقامات هنی زن
را بتاریخی معین بمقام معین دانسته وگفته که از مساس انموضع خاص بتاریخ مختص بی جماع
منزل میشود چه قدر صداقت صدق تجربه او تصدیق میگردد و ظاهر که مشار الیه
انزال زن هم نمیدانست و اگر میدانست اینچنین گفتگوی بمعنی که محتمل برلاعلمی
اوست نمی نگاشت فصل سوم از باب اول عیاشان اینزمان که از
عقل کامل بهره ور نیستند با وجود نقصان قوائی شهوانی از خبرگیری منکوحه
خود باز مانده همصحبت غیر بوده اند تا در زمره عیاشان بدر گار سالک باشند
و سرخروئی بمعنی حاصل نمایند که تفاخر این جهان خراب بهمین قرار یافته و هیچ
این بهر تعبیر میکنند و مرتکب خاط نمیدارند که خطا را بر صواب اختیار کردن دور
از عقل دقیقه سنج است لو فرضنا در صورت استقرار عادت ذمیمه باعتبار

زشتی اعمال در خاطر هیچ انکن بمقتضای عقل بارتسام خیال معیوبیت این بدفعیه آن کوشد
و در صورت غیر ممکن بودنش عیب را من حیث عیب بعمل آرد نه باعتبار هنر بقول انکه
عیب کردن راهنری میباید و حلوا خوردن را روی میشاید پس بهر حال بر سیای
ذهن کامل خیال مخبطه دماغی که ترک منکوحه نجیبه از صدر بدر کن بعد تسلی منکوحه اگر شهوت
داعی دیگری باشد البته مضایقه ندارد وجه ناراضی زوجه بیجا باخودی عند الله و
در روبرو سیای دنیا متصور نیست وجه این باشد که در صورت عدم خبرگیری حین انقطاع
ربط زوجه ناچار بخیال عدم مربوطی شوهر بمدت العمر برغبت ساحقه و یا با حیا
مرد غیر بطوریکه صحبت میسر آید و تقاضای طبعی دنبال میکرد مشغول میشود غرضیکه
هر ذی عقول بدانستگی انصاف هرگز بغیر خبرگیری خانه بیرون این امر جائی
دیگر نگردد و اگرچه با بتدای عمر بباعث شدت شهوت و قوت توانی دماغی که بهمه
مانع دارج عیوب و جرئت و اخذ هر یک نشست بدام زنی نمی آید الا وقت کمی شهوت
و قوای جسمانی که لازمه نزول انشه و عمری و حصول نتیجه کثرت مجامعت است بلا
شهوتش سوای بانو ته جدید غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد ناچار گرفتار وهم
بوده روز بروز خبطه دماغی ترقی یافته جمله عیوب او صواب مینماید و بسبب عدم
قدرت بفعل دیگر بخانه آدمی افتد و حال انکه حین کمی شهوت مرد ناهم تسلی نمی یابد
ازینباعث با وجود موجودگی این مربوط بمرد دیگر شده انواع ذلت و خوار
این میخواهد تا انکه از خانه خود بدر می کند بار دیگر معائنه شکل این بدل گوارا نمی آید

و نقصان زر که جمیع مدارج دنیوی بران قرار یافته از احسابی نیست و بمشاهدات
حالیه و سابقه چنان مستنبط گردید که هر که بسبب نقص عقلی درین گرفتار شد
ثمره خرابی برداشت حتی که امراء ذوی اقتدار به پیرامونی صحبت غیر جنس اختیار
این پیشه نوبت بگدائی و بربادی نیک نامی و عزت بزرگان اندوخته
سالهای دراز بیک نقص عقلی رسواء کوچه و برزن گردیدند و سود نه
برداشتند حسب این رباعی ۞ رباعی ۞ رفتی ببزم غیر نکونامی تو رفت ۞
ناموس صد قبیله بیک خامی تو رفت ۞ اکنون اگر گذشته نگوید چه سود ۞ در
شهرها حکایت بدنامی تو رفت ۞

فصل چهارم از باب اول ۞

اگرچه انسان تاکه در صحبت عیاشان روزکار و زنان فاحشه عامله اینکار
منسلک نگردد عقل و حواس دنیوی لیاقت نشست و برخاست انسانی
بهم نمیرساند پس لازمه مرد عاقل از اهل دنیا و شرافت شریف این جهان مقتضی
آن نیست که با وجود اختیار همصحبتی این کسان نیک و بد زمانه را بر بدنامی
و نیکنامی ذاتی خود ملحوظ خاطر ندارد و بی دوراندیشی و خیال پس و پیش دنیوی
بعمل عقل دیگر بغیر فهمید نیک و بد خود عامل بوده خرابیهای دنیوی همه خود عاید کرده
مورد طعن جهان گردد چه مروجه جهان و جهانیان امر عادی چنان به ثبوت
پیوسته که اول قدم بعیاشی باعث سرخروئی همچنی درین جهان خراب
بخرابی شهرت می نهند و وقت حصول ضعف که اول ثمره اش لحوق سرعت انزال

است حسب ترغیب مغویان بدانگیزی خیال امساک اختیار برگ قنب که خیلی
ممسک است مختار میشوند چون کمی شهوت و ضعف قوای شهوانی که ثمره و
نتیجه کثرت مجامعت میتوان گفت بنا بر رهبری لوندگان عیاشی بدفعیه
ضعف باه
باستعمال شراب که حرام مطلق است مرتکب گناه کبیره که قریب بتکفیر می انجامد
میگردند و شریک صحبت عیاشان بوده لقب عیاشی حاصل مینمایند و بل
نیز اهل صحبت چون شراکت شخص جدید بلوثی او به امورات جابجا مختار خود
میخواهند تا در صحبت دیگر رفته عیب جوی این تجدید و انواع انواع ترغیب داده
گرفتار عیوب جهان عادی خود مینمایند بخیال آنکه عند قیام صحبت دیگر عیوب
انبساطشت انضمام نسازد و بلکه شخص جدید را اگر ناقص العقل مییابند تا که بجبر
و نوعی مثل خود نمیسازند باریابی صحبت نمیدهند پس اهل هوش ثاقب و
صاحب فکر صائب بارجاع عقل خداداد بواسطه دوراندیشی بخیال سوء
انجامی امورات ذمیمه معیوب نسبتی بذات خود باعتبار رواج خاندان شرافت
آبائی و اجدادی مقتضای وقتی و مذهبی که هر یک را دامنگیر حال خود میباشد
مرعی داشته با وجود همنشینی صحبت شان شریک عیوب جهان مختار شان ملوث
نگردد و علی الخصوص باختیار صحبت شرب شراب که مختار جمیع عیاشان این ما نیست
و شاید که کسی ازین فعل باز مانده باشد دوری جوید و لیکن مختار این نحوی بوده
که اکثر کسان بسبب ضعف خلقی از کثرت مجامعت عاری بوده حسب مقتضای وقت

بنابر ضرورت بکثرت مجامعت از بد نسبت بمزاجی خویش امر که درین کار
بمثل باشد راغب و شایق میشوند یعنی بشرب شراب که نسخه ایست عجیب و
غریب مفید بامر باه باختیار استعمال اینکار روائی میکنند و عادی میشوند
بحدیکه بغیر استعمالش قدرت بفعل جماع ممکن الوقوع نمیباشد و نیز بجهت بلوی
خود زنان هم صحبتی خود را بترغیب عادی می نمایند و این بیت مقوله خود برزبان
میرانند ؎ شراب تا نخوری بعجبه حظ نبری # که تجاب نشود کس بجز عاید بحد پس
لازمه دینی و شرافت مذهبی مقتضی است که ازین نجس العین که هر آئینه بخبر حقیقی
و صادق تحقیقی بشهادت آن بقول آنکه رجس من عمل الشیطان
پرداخته و چرا نباشد که ناقص دین مسلمانی است هرگز پیرامون این نگردد و
آنکسان بجواز شرب شراب نسبت ببعضی فقرا ذی اقتدار و موحدان عالی
حوصله عقب گذاری می کنند و بخیال نمی آرند که آن عالی همتان باعتبار
نجاست دنیا ملوث دنیا نیستند بل بسبب مجاز مکروهات دنیوی باستعمالش
محو از دنیا می دون میخواهند نه آنکه بلذات نفسانی و مکروهات دنیوی
که باعث حرمت او بوده مختار اند بهرحال در صورت شرکت صحبت این کسان
بنابر حصول انسانیت بترک دامنگیری عیوب جهان و جهانیان بلحاظ ننگ
و غیرت خاندانی و شرافت و نجابت خودی از مختارش احتراز جویند فی الحقیقت
شرکت صحبت ایشان و عاید نمودن بدنامی ذمه خود برای ولوله چند روزه

بنابر دفعیه ایام جوانی شایان انسانیت نمیباشد بل تجوز عقلی و ملی روا نداشته
احتراز جوید **باب دوم از مقاله اول** مخفی نماند که آفریدگار عالم
جبلیت زنان را بر مکر و فریب کرده و حیا و شرم و عصمت و وفا وغیره
لوازمات دنیا که دامنگیر اوست همه مصنوعی ⁂ کقوله تعالی بانص فی
القرآن ان کیدکن عظیم ⁂ ازینجهت بر دوستی و وفا او تکیه کردن
تجوز عقلی و ملی و مختار ذوی عقول سلیمه نمیباشد حسب مقوله سعدی شیرازی ⁂
زن دوست بود ولی زمانی ⁂ تا جز تو نیافت مهربانی ⁂ چون در بر
دیگری نشیند ⁂ خواهد که ترا دگر نبیند ⁂ پس بر قول و فعل ایشان اعتماد
کردن دور از عقل صواب گزین ست زیرا که مجبولیت این فریق بر راستی
نگرویده بقول شاعری ؎ زن از پهلوی چپ شد آفریده ⁂ کس از چپ راستی
هرگز ندیده ⁂ لیکن از انجا که اهل دنیا را ازان گریز نیست و چاره نباشد که آسودگی دنیا
برین مجبولیت گشته بل اگر گفته آید که دنیا همین ست میشاید پس چار ناچار مسنون ست
ربط این فرقه الزم افتاد الا خیال اصلیت این از سر بدر کردن به امورات جابجا
بر عقل ناقص او عمل نمودن مشورت با او خواستن کدامی اهل ذوی العقول معیوب ست
رائد ازین ندانسته اند حق ست و عین صواب چنانچه پیشوای دین متین و تبع
تابعین جناب که موحد بی مثل و واصل بحق بودند تا اهل اختیار و سود و اجازت
ان نسبت بغلامان خاکپای نعلین خود بخشیده الا نظم و نسق آنها بکلامی معجز بیان

برامر و نهی نحوی کرده که اگر کسی عامل آن گردد هرگز بر نقصان و بدی ازین فرقه
عائد او نگردد که بر واقفین احکامات دینی پوشیده نیست اما حکمای متقدمین
بنابر استغراق وحدانیت و معیوبیت صحبت این فرقه دور از راستی
ترک مؤانست و همنشینی این اختیار فرموده و معیوبی این افعال دانسته و حصول
ضرر صحبت اینان بعقل و دانش نگاشته و اقوال مختلف بیان کرده که
مشروحا درین مختصر درج کردن تطویل لاطائل تصور میگردد اما متاخرین مثل
جالینوس و شیعه آن و شیخ الرئیس و تابعین شان باظهار این معنی اتفاق دارند که منی
فضله ایست از فضلهای بدن پس دفعیه آن چنین ملس ضرورت مثل دیگر فضلها
ضرور افتاد چه در صورت عدم مدافع اعراض منکره که مشروحا درج آن پرداخته
ام ظهور گرفته باعث خرابی و برهمی مزاج گردد پر ظاهر که اخراج باحتیاج بر طریق اعتدال
که بمزاج هر یک مخصوص ست لابدی افتاد و قول بعضی علی العموم از جماع منع کرده و نفی
نفع آن نموده بطلان او صریح از تجربه ثابت است و بقراط موید این و حکایت جالینوس
معاون برینکه جوانانیکه منی ایشان بحد افراط بود هرگاه ترک جماع اختیار نمایند
هضم ایشان کم شد و گرانی سر عائد گردد چنانچه جمع کثیر مشغول علم فلسفه ازین
فعل باز ماندند بسبب غلبه برودت در حرکات بدنی ایشان ضعف عائد
گشت و بدون سببی ظاهر در حزن و اندوه گرفتار شدند تا آنکه آثار مالیخولیا در [illegible]
حال ایشان گردید امر بجماع فرمودم و در اندک مدت از عوارضات لاحقه نجات یافتند

حت کلی بهم رسانیدند و محمد ذکریا نقصان ترک جماع کسیکه شاغل بکثرت او
ند و فیسیموس فی المسته بل اتفاقاً عروض وجع شدید که گاه منجر بتشنج باشد
یکران مقرراند که حین دفع فضله منی هنگام زیادتی آن علی الخصوص در حالت
نی بجوانان اقویا موجب نشاط و بسهولت حرکات بدنی و نفسانی و جلاء فکر
فع غم و هم و مسکن غضب و خیالات فاسده مالیخولیا و جنون و دیگر حرکات
غی و حرارت بدن و افسردگی خاطر و ذکر را جلا میدهد و عشق فساق را دور
نماید اگرچه بغیر از معشوق اتفاق فتد و بعضی امراض بلغمی و سوداوی را دافع باشد

نه تهیج الحرارة الغریزیة و ینعش القوی و یدفع الفضول

ردیه بالجمله محال عقل است که در جماع منفعتی نباشد چه ظاهر است که جماع
ریعت طبعی طبیعت اقتضاء میکند امری را بدون منفعت پس منفعت او
قیاس و تجربه ثابت گشت درینصورت فاعل فعل جماع حسب تقاضای مزاج خود
بر افراط و تفریط عامل این عمل باشد چه صحت و سویت مزاج بر اعتدال این
وط گردید چرا که درصورت کثرت وقوع این امر خرابیهائی که دفعیه آن ممکن نباشد
آید میگردد چنانچه در افراط جماع ضبط یافته و نیز در حالت کمی آن اعراضی
بدکران در ترک جماع پرداخته ام الحق میشود لهذا عمل درآید کار جماع بمقتضای
ج خود دامنگیر او تا از شر آن ایمن باشد و عمل انکار بحسب امزجه مختلف میباشد
انچه بجایگاهش مبرهن گردید فصل اول از باب دوم پوشیده

ارباب تجربه نیست که زنان فاحشه را بتحت آوردن و یا بازواج متعدده
خود را دام بلا کردن مختار ذوی العقول و دانشمندان روزگار نمیباشد چه
خوش آمد قول ناصح مشفق پیرزن نتوان شد بسالهای دراز که برای یکدم شهوت
که خاک بر سر او و چه از حالات زنانه مخفی نیست و نخواهد بود که دنیا محل غرض و
عوض از انس مرد و زن شهوت رانی و ولوله شهوت چند ایام جوانی و دفعیه
اینچند روزه از یک و دو و سه و چهار بر سبیل مساوات نکرده هوس
که چون کمی شهوت دامنگیری می کند و دامن هوس فراخ بقول آنکه مصرعه
مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد و بعد اطفای نایره شهوت مرد عرض
من الاغراض مختصه بذات زن متصور نمیگردد اما امورات دیگر سوای این از
قسم آسودگی اکل و شرب وغیره متعلق ذاتی خود بر فضل ایزد بیهمال است بهر که
از بنی نوع انسان آسودگی ازلی میدهد کس و ناکس ممد و معاون حاجات او میگردد
از انجاست که انس باذری بدری بجمیع متعلقات دنیوی بلا تصنع ترجیح
بر ترجیح الا ایشان نیز بغیر آسودگی ولد کما ینبغی با نوش خوش نمی باشند چه جای
منکوحه که با وجود غیرت بجز غرض خواهان آسودگی نان و نفقه و پس دفعیه نایره
شهوت در سرشت ازلی ایشان سرشت نگردیده چنانچه بر ملوثات مکروهات دنیا
پوشیده نیست مرد عاقل عامل ابکار ملوث دنیا اندیش عواقب و از انجام
هر امر را اندیشیده از اندیشه پس و پیش اندیشناک بوده هر قدر که از ملوثات دنیا

و ما فیها سبکدوشی مد نظر خواهد داشت امن و آسایش دنیوی خواهد یافت
اگرچه معاملات تقدیری ازلی متعلق باین ملحوظات و قابل فهمید ستند بسبب عدم
آگاهی باین گنجایش دم زدن نمیدارند فصل دوم از باب دوم در بیان
که کثرت ولد نیز باعث کثرت تعلقات دنیا و ما فیها میباشد و وقوع این
باعتبار قرنیه قیاسی موقوف بر کثرت مجامعت قرار یافته چه کثرت
مناکحت سبب کثرت مجامعت و کثرت مجامعت باعث کثرت اولاد از
جهت قلت مناکحت و کمی مجامعت سبب امن و آسودگی میگردد و نیز بنابر
حفظ صحت قلت مباشرت این عمل مناسب حافظ صحت اعضا و قوت
باهی میباشد اما ناقص العقل ناعاقبت اندیش جاهل طبع که تعدد مجامعت
در روز و شب اختیار مینماید انجام ثمره ضعف باهی برداشته از یکم [illegible]
خود را معذور میپندارند و حال آنکه از تعدد مجامعت ایشان زن هم تسکین
نمی یابد چه آنکه جماع ایشان بنابر دفعیه خواهش نفسی خود میباشد نه برای تشفی
و انزال طرف ثانی چه باعث نقص عقلی در میکار و لاعلمی به اسرار انزال
نسلیه مقابل را آگاهی نمیدارند و ظاهر که حین عدم انزال که اطفای
نایره شهوتش مراد آن دارد وقت استفسار انکار بر زبانش میرود
و فاعل عدم انکارش را محمول بر بی شهوتی کرده تعدد مجامعت بوقوع
می آورد و آخر کار شهوت فاعل اختتام یافته خواهش مفعوله برقرار میماند

ناچار احتمال بر پرشهوتی او میگردد چنانچه بسبب کثرت وقوع این مراتب بانسبه

خاص و عام پرشهوتی مفعوله مشتهر گردید و الحال لعین کذلک اما کسانیکه

شدت و خواهش زن باختلاف نسبین و دو چند باده چند بر اصل خلقت

نسبت بمرد احتمال کرده با وجودش حقیقت واقعی ازا بیان طراز نگردیدند

بعقل ناقص خیال میکنند که چون این فن بسبب شهرت معیوبیت معدوم گردیده

و باوصف آنکه اگر کسی از اہل دنیا درین باب بتکلم پرداخت نسبت رواج معیوبیت

کسی گردان نگردیده تا بر خوبی دکنهات آن نظر غور و تامل صورت می بست و بر

حقیقت واقعی او اگاهی میبافت و تحصیل آن بعمل می آورد و عمل در آمد او باعث

دفعیه نایره شهوت زنان میگردید و حقیقت شهوتش منکشف میشد پس ظاهر است

لا طائل تاویل دو چند و ده چند پرداختند و حجتی و دلیلی قایم نکردند تا باعث

تشفی و سکوت سامعین میگشت پس سردی و تری مزاجش که از اوله طبیه ثابت

گشته برهانیست قوی و حجتی است ساطع بر کمی شهوت او و چرا نباشد لان البرودة

مميت للقوى الرطوبة مسترخي لها و معاونة للبرودة في هذا

الفعل و نیز اگر زیادتی شهوتش صادق بودی بحکم کتاب ربانی که هر آئینه

در دین و دنیا ابدا ازین مسئلے ندارم اعنی مثنی و ثلاث و رباع

بسیار ازدواج نسبت بکس از خلق به چه طور رواج یافته شایع می گشت

بلکه بر عکس آن بودی و نیز صحیح خلاف شاہده بکذب آن شهادت میدهد که

که هر که بدنیا پیدایش مییابد بازواج مردمی درآید و در مشاهدات حالیه و زنان
سابقه گاهی بسماعت قرین نه پیوسته که کدامی زنان بسبب شهوت نفسانی
خود شوهران خود هارا باوجود نقص که داشته مرتکب این فعل شدند و بلکه
انهم یعنی بصداقت می آید که شوهران او خبرگیران نشدند ازین عث باختیار
صحبت بدفاحشه گردیدند نه انکه خود را فاحشه کردند و انهم بطبقه شرفا قوم
زنان بوقوع میرسد و بلکه نسبت به ازواج کوچه گرد حضیض پیشه فحش بسمع می آید
انهم اتفاقی و نادر النادر کالمعدوم و بلکه اکثر زنان باوجود نقص مرد
در رجولیت ستر عیب او کرده همصحبت بوده اند و نیز صریح ظاهر که اناثکه در عین
شبابیت بیوه بوده در اکثر تا زندگی اختیار دیگر شوهر میکنند جای انصاف
محل غور است که اگر شهوتش زاید بودی انچنین حالات بچه بوقوع میرسیدی و با انهمه
بی اعتدالی و نقص مردان از کسی شمار نمی آرد پس بهر حال سر رشته انصاف از دست
داده طوریکه ممکن باشد بخیال رفع زبونی ذمه جنس خود معیوبیت ذمه زنان
عائد کرده مورد طعن جهان و جهانیان میکنند مدعا محصل انکه بوجه من الوجوه
شهوتش زائد از مرد ثابت نگشت لاثباته بالذاته وانکه عوام الناس بر
حال شهوتش اگاه نمیشوند بسبب بدذاتی اوست که باعث خبث باطنی از
حال خود اگاه نمی کند و نیز مرد بسبب عدم قدرت بر چگونگی حالات انکشاف بیش
از انکشاف آن معذور بوده بر بیپرشهوتی او محمول میکنند زیرا که صریح ظاهر که

که اگر کدامی از جنس زنان باعث انس یا از دیگر اسباب مروجه جهان هم از مرد
میگردد مرد را از راه تسکین قت نفس خود در ینکار عقب گذاری از ان دو شوا
میشود چه جای فعل دیگر و در صورت واقفیت سبب حظ جانبین و انس فیما بین شهوت
می باید بل قدرت بفعل دیگر هم میدارد چون اصل دینکار اول کثرت و سرعت
شهوت بعدش واقفیت چه سرعت شهوت سبب رغبت زنان میگردد و واقفیت
باعث دفعیه نایره شهوتش میباشد بل اهل هوش و صاحب فراست
واقفیت را بر قلت شهوت باعتبار تسلی زن ترجیح میدهند بدلیل آنکه تاکی
شبق ان وفا خواهد کرد انجام ازینکار باز مانده معذور خواهد شد و حین
کمی شهوت بشرط واقف کاری جدائی فیما بین ممکن نخواهد بود و در حالت نقص
این هر دو هرگز گرد اینکار نگردد که باعث خرابی است علی الخصوص با خذ زن
فاحشه که فحش آن کافیست بر حذر اینکار **فصل سوم از باب دوم**
مستان مردانرا اگرچه حکما سابقین باعتبار اوقات از زنان بخوبی بخیر تحریر
کشیده اند اما از انجا که حوادث زمانه و ترددات متعلقانه فرصت آسودگی و
اطمینان که باعث انشراح خاطر و قوت قوای جسمانی است بر آسودگی مهلت نمیدهد از انجهت
قوائیکه پدر را حاصل میباشد نصیب پسر نمیگردد ازین باعث مولود بوقت من الاوقات
بر سبیل ضعف ظهور می باید لهذا مولود این زمان را بابست بیخبر از حلاوت
دنیا و ما فیها میباید داشت هرگز پیرامون جماع و بلکه مصحبتی زنان نگردانند

رانجاست که صحبت زنان بسبب میلان طبایع بجانب مجامعت مینماید
عدش تا سی سال حسب تقاضای موزونیت مزاج که بقراری طبع و اعتدال نسبت و قوت
واهی جسمانی که هریکی را مختلف میباشد اعنی دموی مزاج صحیح الترکیب قوی
غیر ملوث بمرض فارغ از مکروهات دنیا اگر یکمرتبه در روز و شب اتفاق
مجامعت کند میشاید و صفراوی مزاج متصف باتصاف مذکوره مطابق
دموی بلغمی که اوصاف مظهره داشته باشد یکروز در میان و سوداوی که صفات
علو همه انگیز دارد روز چهارم حامل عمل شود و از سی تا چهل سال دموی بحسب
ضرورت اگر هر روز نکند بهتر است و صفراوی یکروز در میان و بلغمی در هفته
بحسب ضرورت دو بار ورنه یکمرتبه و سوداوی بحسب ضرورت یکبار در هفته
بهتر در دو هفته و از چهل تا پنجاه دموی در هفته یکبار نهایت دو بار و
صفراوی در دو هفته یکبار نهایت دو بار و بلغمی سه هفته یکبار نهایت
دو بار و سوداوی در چهار هفته یکبار نهایت دو بار و از پنجاه تا شصت دموی در دو هفته
یکبار و صفراوی در سه هفته و بلغمی در پنج هفته و سوداوی در شش هفته بل اولی ترک نسبت این هر دو
از شصت تا انتهای عمرش مطلقا ترک واجب بر جمیع امزجه فایده غریبه
بقول اصحاب را از بیست سالگی تا سی سال در هفته یکدو دفعه و در سن وقوف
در هر ماه دو سه بار و در کهول بعد اربعین صغار را جماع مناسب نیست
و شباب دموی مزاج در جماع قوی میباشد علاوه از مقرر بالا و نیز مضرت کمتر

می یابد و صفراوی کمتر از دموی و بلغمی و سوداوی قابل کثرت مجامعت هستند
لضعف هذین المزاجین فی اصل الخلقه بهرحال کثرت و قلت جماع
موقوف بر قوت مزاج است هر قدر که مقتضای طبعی ایشان و کثرت ماده منویه
داعی باشد کاربند شوند نه انقدر که بدامنگیری تکلف خود را در معرکه هلاک
اندازند و اشتباه و مخفی مباد که اوعیه منی در سه چهار نهایت پنج
جماع علی التواتر تهی میگردد بحسب المزاج و در صورت صرف از خون
صالح که صلاحیت غذا اندامها دارد بیرون می آید که مدتی به تلافی آن باید
بهرحال عمل زاید از ترمیم بدار آید تصور دیده محتاط باشد در صورت خلاف این
تاسفی بربادی شهوت بر نقصان شهوت علاوه از ثمره مرضی من الامراض
خواهد برداشت و ویدانند و که حال مولود این مان ابتر و خراب چه
حین خروج فرج جو پای فرج بوده بجز دخروج دخول را اختیار میکنند یعنی بعمر
ده دوازده ساله که هنوز قوت قوای طبیعیه ظهور نمی یابد مشغول بایکار
میشوند تا بست سال از قوت باهی دست بردار بوده بامراض بدنی گرفتار
گردیده خرابی و رسوائی بردارند و حصول فرزند با بتری قوائی این بوجود می
آید و مکروهات زمانه معاون بر بتری او بوده هیئت و اشکال و قوائی
مولود کلیوم بتر بتر میشوند پس دانشمندان فی هوش و معامله فهمان خردمندیش از
حالات فرزندان خود خبر گیران باشند و پنبه غفلت از گوش بدر کرده از نشست

صحبت بد که داعی حالات ذمیمه میباشد مصئون داشته تا بیست سال از
ازدواج بل از جماع زن محتاط نموده بعدش بازدواج آرد و من بعد نیز از
امورات جا بیجا نگران بوده در هر امر ناصح باشد نه آنکه چاه غفلت کشیده بگرفتار
خرابیهای زمانه گرفتار کند **فصل چهارم از باب دوم** پوشیده
آرای ذوی الافهام و ذو طبائع سلیمه مباد که برای کل سن از اسنان بنی
نوع انسانی مقتضی و لازم میباشد چنانچه لوازم سن صبی شدت استعداد
بفرح مثل لوازم طبیعیه فضل سریع و سکران جانب فرح میباشد سبب آن غلبه
حرارت و رطوبت است و خلو آن از عقائد راسخه در ذهن آن و عدم تجارب
کثیره در خیر و شر اما شباب پس حرارتش مائل بحدت و مزاجش به یبوست
مائل و تقاضای طبعی ایشان راغب بسرور و مقتضی سرور کثرت معاشرت
و مصاحبت اهل عیش نه برای تحصیل منافع عقلیه بل بواسطه تحصیل لذات
بدنیه ازینجهت دوست میدارند هزل و لعب را اما کهل پس حرارت شان
باوجود اقل حدت و ضعف سورت نسبت حرارت شبان الا شروع
بنقصان مثل شیخ نیست ازین باعث توسط اخلاق در شجاعت و تهور
و صداقت محبت **کل شیء من غیر محله کذب** اما شیخ غلبه مینماید بر
مزاج ایشان برودت و یبوست و باعث حصول عقل از تجارب سنین
سابقین نیز بسبب غلبه یبوست بمزاج این استحکام مزاجی و عدم یقین با حکایات

واہیہ و اثبات لوازم عقلی و تعین بصحت امور متیقنہ عقلی و نصایح لابدی

فصل پنجم از باب دوم

برخاطر ارباب بصیرت و اصحاب خبرت مخفی مباد کہ حقتعالی ترجیح قوت شہوانی نسبت زنان از روی سرعت و قوت بمردان عطا فرمودہ و ثبوت او از بدیہیات ثابت حاجت دلیلی ندارد اما سبب سرعت انزال مرد با وجود تیزی و سریع بودن شہوتش از انجاست کہ سرعت لذت سبب کثرت منی و کثرت منی بسبب کثرت تولید و کثرت تولید باعث کثرت تولید خلقی ہست نسبت بہ اناث و چون نزول منی مرد از کمر است بسبب قرب مسافت زود بتحریک می آید و باعث سرعت باہ گردد الا دیرپاید لقرب موضعہ چہ از لوازمات ہست کہ ہر قدر شہوت و لذت بیشتر ہمانقدر انزال منی زیادہ تر و نیز حرارت مزاجش باعث بر سرعت انزال ہست لان مزاج الذکور حار یابس و انزول منی زن از پستان ہست بسبب بعد مسافت بدیر شہوت ناک شود و بسبب قلت تولید منی بطی الانزال و باعث قلت پر تولید نظر نقصان مادہ منویہ در اصل خلقت بودہ لہذا شہوتش دیرپاید و نیز سردی و تری مزاجش سبب دیر شہوت ناکی و بطی الانزالی او میگردد لان مزاج الاناثی بارد رطب و نیز گفتہ اند کہ موضع خروج منی زن ثدی و موضع خروج منی مرد صالب

باب سیوم از مقالہ اول حکمت احی حکیم

مطلق بر ظهور بیضتین مردان و اخفای بیضتین زنان درون فرج هر دو بر دو جانب
رحمش بر توافق انزالین با قریب ترکه باعث حمل است گردید چه منی مرد بسبب حدت
مزاجی خویش برودی بحرکت جماع تحریک می یابد و حین فوقیت بیضتین مرد
در حرارت بدن که حرکت جماعی معاون بر شدت اشتعال اوست اسرع بر انزال
میگردید ازینجهت ظهورش مقرر گشت تا از حرارت بدن دور ماند از انجا که
سردی خارجی مانع سرعت انزال است لانه مجمد مکثف و منی زن کثیر المائیة
بارد رطب باعث بر بطی الانزال اوست و با وجود این وقت بعدی از رحم
در حالت ظهور آن و عدم تسخن آن از حرارت بدن علی الخصوص حرکت جماعی
معاون بر بطی الانزالی او میگردید لهذا اخفا حکمت خالقی مدفون کرد تا
حرارت بدن و حرکات جماعی باعث بر تذویب منی او بوده سرعت بر انزال
نماید بر ظاهر که در صورت خلاف این نسبت فریقین مانع توافق انزالین که باعث
حمل میباشد و علت غائی و دیعت کثرت لذت جماع و ترطیب طبایع خاص و
عام بمجامعت حمل است و حمل سبب آفرینش و آفرینش باعث خلقت دنیا و
دنیا محل ظهور حکمت حکیم مطلق و گواه بر وجود او **فصل اول از باب**
سوم سبب ظهور قضیب انسانی با وجود استرخا نسبت جمیع حیوانات ماشیه
چه مسافت مابین صلب و ظاهر بطن جمیع حیوانات ماشیه از جانب خالق
الیه المرجع و مآب مقرر گشت تا حین استرخا ان مسافت متسع بوده باعث

گنجایش قضیب گردد و عند انتشار ظهورش یابد بخلاف انسان که مسافت

گنجایشی غیبت قضیب ندارد و لهذا ظهورش میگردد **فصل دوم از**

باب سیوم خالق ارض و سما ظهور وجود قضیب انسانی در حالت صغر

و استرخا نسبت بدیگر حیوانات علامت فارق فیمابین کرده دبل منجمله

باعضاء انسانی خاصیت عجیب سوای دیگر اعضاء نسبت بقضیب عطا نموده

که وقت انتشار یکبارگی عظم و طولانی بهم رساند و حین استرخا یکمرتبه

صغیر و نحیف گردد و ودیعت حکمت خالق بوجود حالتین بعضو واحد

بحسب احتیاج بنابر ظهور نوعیت است ورنه اگر فقط ضرورت اجراء

بول تصور کرده آید حاجت باین مسافت طویله نبود است بل گنجایشی

اخراج بول از سوراخیکه در جلد شکون میشد حصول میگردید مثل زنان

و خواجه سرایان بر ظاهر که مخلوقیت این شکل طولانی بنابر فعل مجامعت

که علتش وصول منی است بقعر رحم که همین سبب توالد و تناسل است تا

و مخلوقیت بشکل ایستاده را امری داعی بود وجه ایستادنش برای

ضرورت مجامعت که اتفاقاً بوقوع می آید و استرخا او اکثر ضروری بواسطه

اخراج بول لهذا بحالت اکثری خود که استرخا است مخلوق گشت از جهت

مختلف الهیئة بهر دو فعل بواسطه ضرورت داعی هر یک امر قرار

یافت لهذا خلقت قضیب بجوهر مجی بیافرید **فصل سوم از باب سوم**

خلق کرد خالق قدیر قضیب را بر سه مجری اوّل فوق همه مجری بول دوم
پس زان مجری مذی سیوم زان پس مجری منی و نزدیک راس قضیب
هر سه متحد گردیدند اما دوی پس مخرج آن مخرج بول است و آن رطوبت
غروبه لزجه جاری میشود در مجری بول نزدیک اراده آن تا تغریه مجری
نماید چراکه بول بسبب کثرت مقدار خود طول میگردد در زمانه مرور آن در آن مجری
و چون بول بنفسه حادست تصور انجراد انجری احتیاج گردید بدین رطوبه
تا که انکسار نماید این رطوبه بسبب لعابیت خویش حدت بول را و محفوظ
نماید انجری را از انجراد و تولد این دوی از غده موضوعه بقرب عنق
مثانه میباشد و جریانش بدین حیثیت بوجود می آید که منضغط میشود نزد
نزدیک حرکت بول که برای خروج میگردد و ازین انضغاط ظهورش بوجه
می آید لهذا هر دو در یک مجری قرار یافت و این دوی قتیکه کثیر گرد
غلیظ میشود و سیلان مینماید بعد بول نیز و مذی رطوبتیست خلق کرده شد
بنابر تلیین مجری منی و تسهیل اتساع آن و از نشان اوست سیلان آن نزدیک
ابتدا از شهوت جماع چه عند شدت آن سیلان منی و اخراج این مینماید ازین جهت
تقدم سیلان مذی بر منی ظهور میباید الا گاهی سیلان مذی بقدر تلیین مجری
میباشد و ظهور آن بخارج بمشاهده نمی آید و قرار یافتن مجری مذی علیحده ا
منی بنابر عدم اختلاط آن بمنی تا که فاسد نسازد منی را و فایده جریانش

بنابر تسهیل اتساع مجری از انجاست که طول زمان خروج منی که در صورت عدم
اتساع آن از مذی ممکن میباشد فاسد میکند مزاجش را و سرد شیاید از این حاصل نمیشود
از آن احبال که مقصود بالذات است و مجری آن بالای مجری منی مقررست
زیرا که حصول تلیین از بالا بزیر بزودی حاصل میگردد بخلاف خلاصش و سبب
خروجش آنکه حین ابتداء شهوت جماع حرکت میپیدا شد اجزاء قضیب و انعاظ
بنابر تهیه جماع حاصل میگردد و ازین انعاظ منضغط میشود غده که موضوع است
در رقبه مثانه و از حصول انضغاط سیلان رطوبته ظهور می یابد هذا هو المذی
هر چند که تلاش و امنگیر حال ماند که حالات تولید مذی و ودی مثل منی منکشف
گردد الا چنانچه باید نشانش نیافت بعقل ناقص چنان میگذرد که شاید که
این هر دو فضله منجمله فضله غذای انثیین بوده باشد چنانچه شیخ در قانون باثبات
فضله غذای انثیینی پرداخته و بجهتی مدفع آن نگاشته شاید که مدفع او ازین طریق
بوده باشد و نیز عدم سفیدی حقیقی مذی مثل منی ظاهر و امعنی انچه شیخ با هر که
آنکه سفیدی حقیقی میدارد و با وعیه منی نرفته طبخ نمیاید از انمنی مجازی گویند بباعث
مشابهت آن بمنی حقیقی و این منی مجازی فضله غذاء انثیین است

فصل چهارم

از باب سیوم الابدانید افعال علی الخصوص جماعی بود و قسم منقسم میباشد قسمی
طبعی ای الصادره بمقتضای مزاج اصلی و قسمی تکلفیه صادر بحسب تادیب عقل و ریاضة
نفس اما قسم ثانی ممکن نیست که استدلال کرده شود بان بر احوال طبیعیه خلقت

باطن زیرا که امور طبیعی اصلی موجب بران نشده بل شئ دیگر است نکته اما از انجا که
لابدست برای کل متحرک از محرک از انجمله محرک شهوت جماع روح و ریح و دم قرار
یافت

باب چهارم از مقاله اول

اما کیفیت حدوث انتشار از
ریح و روح و دم برین نهج میباشد که جوهر قضیب را تجویفی مقرر کرده اند تا که شدید
القبول باشد برای تمدید و اتساع و طول پس چون نفوذ کند دران ریح قوی
دم کثیر و روح شهوانی و روحیکه با آن حس قضیب و احساس لذت است تمدید میدهد
قضیب را از راه طول و عرض و منتفخ میسازد و از انتفاخ کثیر بخلاف سر قضیب
که از انتفاخ کثیر حادث نمیگردد زیرا که اعصاب و شرائین که در سر قضیب
اند شدید القبول برای اتساع نیستند چرا که مسامات انجا تنگ مخلوق شده اند
چه اگر کشاده می بودند هر اینه روح و ریح آمده قضیبی بنا بر فعل انتشار زود
قبل از اتمام فعل جماع بسبب کشادگی مسامات انجا بزودی تحلیل مییافتند و فایده
انتشار که قبل از جماع است زائل میگردد و نیز حکیم مطلق جلدی بر سر قضیب که در
طرف بالایش منفذ بول و انزال است بمسامات تنگ خلق کرده تا ریاح و ارواح
که حین انتشار در انجا جمع شده محتبس شده بزودی قبل از اتمام فعل جماع تحلیل نشوند
و جماع بخوبی حاصل شود لهذا خصوصیت دقت مسامات با عصاب سر قضیب
کرده اند نه انکه جلد کل قضیب زیرا که اگر جلد تمام قضیب مسامات تنگ خلق میگردید هر آینه
فعل انتفاخ و تعریض حین انتشار که مخصوص بقضیب است بالکل باطل می شد پس

که انتشار یا طبیعی است و یا غیر طبیعی اما انتشار طبیعی را شرط بر وجود روح معه
ریح و دم کرده اند از انجاست که حصول انتشار طبیعی بغیر ازین هر سه محالست
چرا که در صورت وقوع انتشار تنها از روح هر آینه انتشار خفیفه بغیر انتفاخ
که لازمه ریح است و بی سنگینی که لوازمات دم است انهم بزمانه قلیل
مع فرط لذت حاصل میشد للطافة الروح و تصور حدوث آن فقط
از دم البته انتشار بزمانه طویل مع سنگینی بغیر حدوث و لذت کثیر
که از خواص مختصه روحی است و بی انتفاخ کما ینبغی که خاصه ریح است بوجود
می آمد و نیز انسداد مجری منی حین امتلاء آن از دم ممکن میبود و وجود آن از
ریح تنها میشاید که انتفاخی نسبت بقضیب اولین چنانچه باید ظهور میبافت
الا استواری و استحکام و لذت کما ینبغی حصول نشود و در صورت قرار داد دو
ازین سه باهم انتشار طبعی حصول نمیگردد چرا که بتصور روح و ریاح بعدم ثبت دم
سنگینی بعدم خواهد شد و در حالت موقوفیت ریح و ترکیب روح و دم انتفاخش
موقوف خواهد گردد و بتخیل دم و ریاح با بطال روح ابطال احساس لذت متیقن
شد و از قسم طبعی است انتشار حین گرمی شرائین بضیقین بسببی از اسباب ریح و روح
و دم بجانبش منجذب گشته انتشارش بوجود می آید لان الحرارت جذاب
و علامت فارق فیما بین هر سه روح و دم جماع بنحوی کرده اند که نشان کثرت لذت
مطلق جماع بروح قلبی است چه روح قلبی بغیر همراهی خون شرائینی نمی آید زیرا که

محل اوست دوم شرائینی باعث زیادتی لذت جماع میگردد و علامت کثرت روح
دماغی کثرت لذت عند احتکاک و حین نزدیک دخول و خروج میباشد و نشان
کثرت روح طبعی کثرت انتشارست پس تمام انتشار طبعی بمعاونت ارواح
کثیره ثلثه و ریاح و دم شرائینی ثابت گشت و گاه بسبب معظم انتشار روح
و دم شرائینی میباشد مثل انتشار عالم شباب و انتشار یکه حادث میگردد
نزد افراط لذت و جماع محبوبه یا انتشار غیر طبعی مثل انتشار یکه بسن طفولیت یا
شیخوخیت و از تعطیل جماع مدتی حاصل میگردد بغیر از معاونت خواهش طبعی
و نه تکلف و علامت این حصول انتشارش بغیر سنگینی و استواری ظاهر نیز
گاه انتشار غیر طبعی فقط از ریح غلیظ میباشد مثل انتشار مرض فریسموس که
بلا وجود هر سه اعنی روح و دم و ریح انتشارش غیر طبعی میباشد اما در حالت
وارداد انتشار فقط از ریح متولده نفس قضیبی بغیر از آمدن ریاح از اعضاء دیگر
پس حاصل نمیشود انتشار بسن طفولیت تا حد بلوغت لعدم حصول الحرارة
المحیلة لرطوبات الفضلیة ربا بحاقی بین الصبی نیز اگر انتشار از ریح نفس
قضیبی ممکن شدی هر آئینه اکثار و اغذیه منفخه باعث زیادتی انتشار نمی گردید
والحال لیس کذلک اما از انجا که تولد ریح نفس قضیبی قضیب و عروق
بیضتین و انثیین از حرارت این محل که طبخ دهنده ماده منوست احداث آن
هیچ امکان پذیرفت الا بروح در قضیب و بیضتین و انثیین تولد شدن نمیتواند اگر

محل تکونش سوا هر سه اعضاء رئیسه بحسب بقای شخص ثابت نیست علاوه ازین
ریاست انثیین بحسب بقای نوع متفق علیه جمیع اطباست نه مولد روح ازجهت
تولدش درین محل ممکن الوقوع نمیباشد و سبب غائی انتشار فعل جماع است و سبب
فاعلیش طبیعت و سبب مادی آن ریح و دم شرائینیت که منتفخ میسازند قضیب را
و روح و سبب صوری ایستادگی و ریاح متولده نفس قضیب نیز معاون آن هنگام خشک
میگردد چه وجود رطوبت فضلی بحسب تکون لابدی میباشد و این رطوبت
غیر مذی و ودی است که حین تاثیر حرارت محصله قضیب درین رطوبت
فضلی از ریح مستحیل می کند و نیز علامت وجود رطوبت فضلی نرمی
العضو است نکته و بدانند که خلقت مجری منی بر اعتدال بل مائل بلین بسبب
سرعت خروج منی است بر وجهیکه ازلاق آن آسان باشد چه شدت لین باعث
بر تعسر بلکه بر عدم خروج منی میباشد و علامت نرمی سهولت انطباق اوست

فصل اول از باب چهارم اما اسباب لذت را در دو جنس محصور
کرده اند جنس آنکه تغیر دهد مزاج خلقی را دفعةً و جنس دیگر آنکه اعاده کند اتصال
طبیعی را دفعةً و آنکه واقع شود دفعةً حس میگردد بآن پس لذت نمید هد و ایلام
نمینماید چنانچه حاصل میگردد لذت عند اجتماع مادۀ منویه حصول می گردد
لذت نزدیک استفراغ آن و نیست برای این سبب الا آنکه اجتماع مادۀ منویه بالتدریج
است و استفراغ آن دفعی و سبب این از انجاست که قوت حاسه دریافت می کند از

محسوسات انکہ باشد برای انقدر محسوس و دریافت میکنند ازانکہ نمیباشد بانقدر لامحسوس
سبب التذاذ عند خروج منی ظاہر کہ این مجری منی بسبب انفعالی اوست از حدت
منی و حصول نوعیت الم شبیہ بتفرق اتصال نسبت المجری از حدتش و التحام
آن تفرق باعث غرویت و لزوجیت منی بعدش و وقوع تفرق و
اتصال دفعی بسبب سرعت حرکت منی باعث بر لذت میباشد و ہمین است
حال اتصال کہ باعث بر التذاذ جہت نسبت زن ازانجاست کہ سطح رحم
فی نفسہ حساس و مرور منی زن بسطح حاسہ حمش بوقوع تفرق دفعی از ریح
لذع منیش و اتصالش بان واحد غروییة و لزوجیت منی آن سبب التذاذ
گردید و کثرت و قلت لذع جماع برای فریقین بسبب اختلاف امزجہ و مناسبت
طبیعی و نیز بر قوت و ضعف اسباب فاعلہ و منفعلہ مختلف میباشد چہ قوت
بر قوت و ضعف بر ضعف و نیز عاملین کثرت جماع را التذاذ بکثرت عاید
میگردد ازینجاست کہ کثرت ارتسام تلذذ جماع بدامنگیری متخیلہ باعث
کثرت وقوعی آن مع شوق رہبری آن میکند و نیز سبب لذت مرد مرور منی
باعصاب حاسہ قضیب ازینجہت ادراک میکند حاسہ از حدت منی و حصول لذت
میگردد چنانچہ در حکمہ فصل دوم از باب چہارم اکثر اطباء بظہور مولود
نروماده غلبہ احد المنیین بر دیگر قرار داده آمد چہ یکی محیل و دیگر مستحیل مثلا
اگر منی مرد غلبہ یافت مولود نرینہ ظہور گرفت و اگر عکس باشد بالعکس چنانچہ

حال انقسام تولید مولود بخوبی وشرح حال بنگارش می آید عند مساس حاجت متوجه شوند
بشرطیکه مرد و زن بکمال مزاج خود رسیده باشند و قوت قوای ذکوری و اناثی
بمزاج مبنی هر یک حصول گردیده باشد و وصول هر یک بقوت مزاج خاص خود ها
بحسب تفاوت اگرچه مختلف میباشد اعنی غایت حصول قوای ذکوری سی سال
نهایت سی و پنج سال باختلاف مذهبین که انتهای عمر طفولیت بر این
قرارداد جمیع اطبا گردیده میباشد و حصول قوائی ذکوری این زمان در
اکثر بیست سالگی نهایت بیست و پنج سال میگردد و غایت مزاج اناثی بیست
سال نهایت بیست و پنج سال متصور است واگرچه شناخت این از علامات
دیگر که بر واقفین مسایل طبی پوشیده نیست ممکن است الا بحسب ظاهر علامت این
از استشمام بوی عرق که آن از بوی پارچه ملبوسی پوشیده نیست ظاهر میگردد
و بسبب اختلاف این حالات یعنی بغیر وصول هر یک بمزاج خاص خود صا
و تولید مولود درین اوان حال مولود از تولید خنثی وغیره مختلف میباشد
چنانچه بمقاله سوم بشرح آن پرداخته ام بوجود می آید و نیز اکثر پیدایش مرد بجانب
راست رحم و آفرینش زن بجانب چپ رحم و خلاف این هر دو بر سبیل ندرت
و نیز کلانی و بزرگی بیضه راست مرد وقت بلوغ اعنی وقت نبات شعر عانه
سبب تولید اکثر فرزند نرینه و بزرگی بیضه چپ حین نبات شعر عانه باعث
آفرینش اکثر مادینه برماده میباشد و سفیدی زردی بشره مع ظهور دیگر علامات مخصوص

به بلغمیت مزاج که غلظت و لزوجت منی ال بر نسبت اکثریه خواهان تولید نرینه

میباشد لان برودة المزاج و رطوبته یدل علی ان تولید المنی فیه علی

الغلظ و اللزوجة لان فعل البرودة التغلیظ و التجمید فالمنی من ابهما

کان بهذه الصفاة یدل علی تولیده من جهته خصوصًا فی الرجال

لان منی هو الاغلیظ بالنسبة من منی النساء و لان قوة مزاجهم فی

اصل الخلقة مع غلظة المنی لمناسبة مزاجه البلغمی دلیل غلبتهم

بخلاف النساء و بعضی تقدم و وصول منی برحم از جانبین بر غلبه مولود نرینه

و مادینه مقرر کرده اند چه اگر منی مرد با وجود غلبه اول برحم رسد و تاخر منی زن

گردد مولود نرینه بوجود آید خلافش بر خلافش و اگر منی مرد با وجود تقدم و وصول

خود برحم نسبت بمنی زن قلیل است و یا رقیق و ضعیف بسبب من الاسباب

در خصوصیت در تولید مولود بر نرینه فرق خواهد افتاد مثلا اگر منی مرد با وجود قلت نسبت و

و قوت او مزاج بلغمی است فرزند نرینه با عضاء و یا با وضاع و اطوار زنانه تولید خواهد

یافت و اگر قوتش از مزاج تجاوز کرده باعضا رسید پس با وجود عضاء مردانه اوضاع و

اطوار زنانه خواهد یافت و اگر با وجود قلب رقیق و ضعیف است با وصف تقدم وصولی

دختر با وضاع و صفات زنانه تولید خواهد یافت شاید که با مری من الامور اعضاء

و غیره شاعبه مردانگی یافته شود و عکس بر عکس چونکه انحصار مخلوق خالق بی نیاز

بتمسک عقل تجویز کردن با وجود لا تعد و لا تحصی بودنش جهلست و نادانی الا

بسبب مناسبت مقامی جار باجار بندی ازان بتجربه آمد والله اعلم بحقیقة الحال
و بصدقه و کذبه و نیز گفته اند که اگر اتفاق مجامعت وقتی گردد که مرور نفس
از بره بینی جانب راست روان باشد و زن را بالعکس البته مرد بران زن غالب
می ماند و باعث تولد فرزند نرینه هم میتواند شد و اگر عکس بالعکس توجهش باشد
خاص و عام مشتهر از ین باعث بتر قیمش نپرداخت و نیز بتجربه بخیال به ثبوت پیوست
که جماعیکه باعث حمل گردد اگر وقوعش بتاریخ و یوم طاق امکان پذیر باشد یعنی
یکم و سیوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و غیره الخ و بروز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه
بشرط توافق تاریخ و یوم بر طاقیت یقین ما اثق الیه المرجع و تاب اندارم که بحکم
فیضان مطلق فرزند نرینه ظهور یا بد خلافش بر خلافش پس دامنگیری خیال
بوقوع جماع حسب قرار داد بالا مرکوز خاطر دارد و در صورت عدم توافق
تاریخ و یوم خیال یوم مقدم دارد و هر یکی از ین تاریخ و یوم و عروج ماه و
زوالش تاثیری دارد بر اختلاف مزاج و خلقت مولود بسبب احتمال تطویل از تقسیمش
درگذر کرد

فصل سوم از باب چهارم

در بیان قدرت کامله خالق قدیر بر مداخلت عظیمه متخیله بفعل مصوره و ظهور افعال عجیبه بنسبت متصوره بفعل عجیب در تولید مولود بر افعال و صور حسنه و قبیحه حسب قرار داد حین انزال که باعث تولید باشد ثابت و گواه بران اظهار علامه عجیب انکه شنیدم که حکایت کرد امام فاضل فخر الاماثل جمال الدین کستانی انکه دختر امام فاضل نجم الدین

حصفی خوارزمی پیدایش یافت از شکمش مولود که راس او مثل سر آدمی و باقی
بدنش بدن مار و بود آن مولود که می آمد جانب مادر خود و شیر مینوشید پس میرفت
در برکه که در ان محل بود و می نشست در آن و بیرون می آمد از ان برکه مثل مار
بعینه و باز نزد مادر آمده پس در برکه میرفت و برین طور عرصه یکماه منقضی شد پس
از ان مفتی زمان قوم می پرداخت حسب القتلی آن ثابت کردند چنانچه بقتلش پرداختند
هرگاه بخیال وجود مولود عجیبه از کیفیت بمادرش از چگونگی حقیقت ماجرایش
سائل شدند مشار الیه سوا اینکه خوف خود از مشاهده مار و تخیل آن با چنین انزال بتکلم
نپرداخت از نیجهت عقلای زمان و کملای دوران بوصیت نسبت معاشرین
پرداختند که خیال کنند وقت مباشرت آنچه نیک باشد از صور و فضل از انکه
از شبر بودنا مشابه شود مولود با صورت خوب سیرت نیک اشتباه تحرک
اوهام اخلاط را در حکمت بنحوی باثبات آن پرداخته اند که توهمات نفسانیه
بالتحقیق میگردد باعث حدوث احوال در بدن چرا که از شان نفس است احداث
حسب توهمات جاذبه امور در بدن من غیر فعل و انفعال جسمانی اعنی احداث
حرارت نه از حرارت و برودت نه از برودت غایة آنکه صحیح بتخیل متوهمه مرض مریض
میگردد و بالعکس لان الوهم خلاق ثانی پس امکان اتفاق و وقوع انفعال
بدن از تصورات وهمیه صادق الاوجودش بدون حرکات روح محال پس وجود
تصورات وهمیه بدون ثوران اخلاط طبیعیه ممکن الوقوع نمیباشد از انجاست که وجود صور

مولود حسب شباهت تخیل مجامع نزدیک مجامعت و قرب لون مولود بلون الترام بصر عند
انزال چه مشابهت صورت موافق تخیل بصورت دیگر سوای مجامع در قرب لون
مولود بلون التزام بصر از امورات طبعیه است که امورات وهمیه بواسطه حرکات
روح در طبیعت فی یقین مرتگرشته اند اعنی انتعاش امور وهمیه در طبیعت
باعث بر ظهور آن میگردد و شرط انتعاش موافقت بر طبیعت منوط و این تصورات
وهمیه گاهی میباشد سبب بحدوث حوادث از نیجهت حکماء امکان خوارق
عادات و اثبات نبوت و معجزات ازین قبیل کرده اند مؤید این کلام حکایت
والد امام فخر الدین رحمه الله تعالی که والد این تخیل کرد صورت حسنه عند مجامعت
زوجه خود وقت انزال پس تولید یافت امام باین صورت حسنه متخیله والد خود چون
تولید امام بصورت حسنه واوی صوران نان گردید با وجود عدم صورت حسنه
والدش متعجب شدند قوم باستماع این حکایت والدش متحیر گردیدند بوجود صورت
حسنه امام باعث تخیل صورت حسنه والدش عند انزال و بصدق این
نیر واختند چه بیخبر بودند القوم بر احوال غامضه از احوال موجودات این عالم و
بر بیچون و چگونگی سبحانه تا اعظم شانه وازین قبیل ست تبدل مزاج بسبب تصور شیء
خایف و مفرح از آنکه نیست شک که وجود تغیر عظیم باعث بر تغیر مزاج و تبدل
آن میگردد چه ظهور جمیع این تغیرات بسبب تکمیل حصول صور از واهب صور
بنابر تکمیل این اشیا و تکمله راسخه او هان عبث است استعداد بل جمیع حوادثات حدوث

انبعاث الم بالتحقیق از جانب واهب الصور مستعدات تحقیق تحقیق بین فیضان می‌یابد
از فیاض مطلق برای کل مستعد ما هو الیق و اولی به من غیر بخل سه
باشد سزای خداوندیش فایده عجیبه قدرت خالق بی‌نیاز چه قدر بر
عجایبات محیط که ناطقه انسانی با وصف فهم و فراست و عقل و گیاست در وصفش
لال از انجمله رویدگی دم مشابه بشاخ نسبت بعضی زنان بجماعت صادقه
از اقاویل اطبا سابقین ثابت و نیز یافته‌اند بعضی طوایف ترک را دم صغیر
که بیپوشید منحرج را و تحرک باراده میکرد و بطایفه بلاد صین را موجودگی دم سخت
که حرکت میکرد و بسرعت می‌شکست و شکست آن قاتل لهذا محتاج میشوند بنابر
حفاظت آن نشست کرسی مثقوب بقدر گنجایش دم تا از شکست محفوظ ماند
و نیز روئید برای بعض ملوک شام بدمشق نزدیک قرب موت انها شبیه بشاخ اصغر

فصل چهارم از باب چهارم در منافع جماع جماعیکه بروجه اعتدال

باوقات قرار و ادیش واقع شود بنابر استفراغ فضول ردیه مجتمعه که باعث
انطفاء حرارت غریزی میباشد انبعاث حرارت غریزی نموده سبکی بدن و تهیه آن
بنابر تغذیه و تنمیه مینماید چه حین استفراغ فضول ردیه مستقره بجواهر اعضا استدعا
بدن بغذا، بنابر بدل ما تحلل و انبعاث قوی حرارت غریزی بر انهضامش ظهور
فعل قوای طبیعیه بدنیه بنابر تغذیه و تنمیه بوقوع میرسد و بواسطه تحلیل فضول روحی
انبعاث روح بفرح میکند بعبب زوال تکدر و تسخن روح که از ابخره دخانیه محتبسه

بوجود می آید و استفراغش بجماع میگردد لهذا ازالهٔ غضب و حصول عقل عاید میشاید
و باعث لذت جماع انبساط روح و حرکت آن بخارج بوده و زوال فضول
کثیفه متحیرهٔ طبیعت گردیده دفعهٔ فکر غالب میکند چه فکر از انقباض روح و حتقان
آن بداخل بظهور می آید بل بدفعیه دخان منی محتبسه از ناحیهٔ قلب و دماغ و باعث
انبساط نفس نیز بنابر دفع ابخرهٔ محترقهٔ مظلمهٔ دخانیه منویه وسواسی و سوداوی مالیخولیا و
اکثر امراض سوداوی را نافع باشد و نیز بواسطه انبعاث حرارت غریزی و قوای طبیعی
باستفراغ فضول و انضاج بلغم و دفع آن بوده کل امراض بلغمی علی الخصوص امراض
کسیکه حرارت غریزی قوی باشد دافع میباشد و زوال اوجاع کلیه امتلائیه و
قاطع مواد اورام حادثه نواحی انثیین و بیضتین میشاید و ترک جماع بمدت ممتد
احتقان منی با وعیه اش ظلمت بصر و دوار و ثقل سر و اوجاع حالبین و حقوین و
اورام اینها عارض میگردد و قتیکه اعاده بدان کنند صحت میشاید و هرگاه تقاضای
مزاجی بفعل جماع داعی باشد و بضرورت اتفاقی ترک آن بوقوع رسد سرد
بدن و برودت حال آن و اسقاط شهوت طعام بوجود آمد عقب گذاری انجلالات
غریبه بغیر جماع ممکن نمیباشد دابانیکه بخار و دخانی کثیر و استه باشند و رجوع مجامعت
قبل آن میگردد و منی عند افراط با وعیه خویش بباعث کثرت محتقن شده نطفای
حرارت غریزی گردیده سرد بوده سردی ببدن عاید میشاید از ینجهت گاه منی
بکیفیت سمیه مستحیل گشته بخارات ردیه سمیه جانب قلب و دماغ صعود گردانیده

غشی و صرع احداث میکند بہر حال جماع مُہزل او میگردد **فصل پنجم از باب**

چہارم در مضار جماع استفراغ جماع از جوہر غذاء اخیر که قابلیت جزو بدن

میداد ظاہر و گواه بصدق این اضعاف استفراغ منی که شلش دیگر استفراغات

مضعف است باہر و بدیہه حصول ضعف شدید بکسان شدید اللذت بفرط لذت

جماعی دلیلیست ساطع بر استفراغ جوہر کثیر از واحی او و مستکثرین جماع را تبرید

بدن تہزیل و تبلد حرکات و تحلیل حرارت غریزی و انہاک قوت اسرع بر مضار

و دلیل تکثیر سیجان حرارت غریبه از جماع بتدخن کثرت شعر بدن گردید الا

انجام تبرید بدن تام مینماید و ضعف حواس باغی از بصر و سمع و غیره بمرتبه

دہنگیری می کند و بساق آن فتور و وجع بحدی لحوق میگردد که حمل بدن متعذر

بوده قریب بسقوط میرسد بل حالش مشابه بصرع خفی محوار امورات دینی و دنیوی

میدہد و نقصان حرارت غریزی غلبه سوداء را و شدت حرارت غریبه کثرت

صفراء را صدق گردید و ایضا شدت حرارت غریبه احتداد و احتراق باخلاط

بخشیده بحدوث حمیات حاده محترقه ہلاک میکند و ثمره ضعف دماغی حدوث

طنین و دوار بلی بصورت کثرت ضعفش حرکت رفتار ثقل در اعضایش

علی الخصوص از سر تا آخر صلب محسوس میگردد و غایت ضعف دماغی و اعصابی

علت رعشه و سہر و جحوظ چشم و دیگر حالات ردیه که قریب نزع میباشد حدوث

میباید و لحوق شدت حرارت غریبه به نیت گرمی آن انجذاب ماده موجعه سبب

ایلام پشت و وجع کلیه و مثانه تکلیف برنج میدهد و انعدام رطوبات داراء لتغلب مشابه بعلت ثعلب علیل میکند و قبض شکم به مرض قولنج ریحی می افزاید بخر و نتن فم و تعفن لثه تعفن از دهن بشامه متکلم تنفر میدهد و اجتماع اخلاط ردیه مرار به بدن جامع که حرکت جماعی تحرک آن مینماید قشعریره بعد جماع بحرکت اهتزازی اهتزاز می کند و موجودگی اخلاط عفنه به تن جامع اشتمام رایحه متنه بساعة بعد جماع شامه را تکلیف شم میدهد و صاحبان ضعف الهضم را احداث قی بعدش حدوث مینماید و ترک جماع یکسان مبتلای مزاج ردی لحوق کرب و ثقل بدن و سر و ضجر و کثرت احتلام با احتلام میکند و مجتنب بجماع کسانیکه عادی بعدش بر عده یا برد یا ضیق نفس خفی و خفقان و غور عینین و ذهاب شهوت طعام و آشفته باشند اولی و اب زانند و همچنین صاحب صدر علیل یا ضعیف و ضعیف المعده را ترک او فق و زنان عادی اسقاط را اجتناب از جماعش اولی فصل ششم از باب چهارم فی اوقات الجماع حین شبق صحیح و کامل که بی تخیل متخیله از روی شکل و شمائل وغیره لوازمات علی الخصوص بتکلف باعث برین بل هیجان شبق را کثرت ماده منویه اعنی بوده باشد بشرط صحت قوی افعال بدنیه اعنی نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و عدم وقوع امتلا و خلاء و تخمه و استفراغات قویه از قی و اسهال و فصد و حجامت بشرط در عاف و اخراج دم کثیر بواسیری وغیره و عرق بسیار و هیضه و حرکات قویه بدنیه مثل تعب و مشقت که موجب ضعف قوی بدنیه اند و مانند آن از تقاضای بول که

سبب احداث عارضه ناصور و دیگر امراض انجر شی حاجت بار کہ ایجاد

مرض بواسیر وغیره امراض المحل لاحتباس المواد الغلیظه فی طبقات

امعائیه و حرکات نفسانیه مفرط از قبیل غم و فرح و غضب و فزع و خجل که باعث

بر تحلیل و حرکت روح اندوز ماند و بلدان و ابدان حاره و بارده مفرطین

الاحرارت نسبت به برودت کمتر زیان دارد و همچنین رطوبت مزاج نسبت به یبوست

چه امتلا با وجود بالعیت هضم موجب اسرع امراض حرکت بر امتلا بوجود

می آرد مثلاً امراض سددی و در صورت اتفاق وقوعی حرکت نماید بعد

جماع بنا بر استقرار طعام در معده و خواب طویل بران البته تدارک مضرت آن

مینماید و در خلجان سده استعمال سکنجبین اولی است و خلا ضر با متبلا

از انجا ست که باعث انطفای حرارت غریزی و تحلیل روح لهذا الجلب و بان

و دق مینماید علی الخصوص بمزاج یابسه در دیگر متفاوته بحسب الامزجه

و مراد از خلا اشتهار صادق معه کمال هضوم اربعه نه هضم معدی فقط

و دفعیه تضرر آن از اغذیه جید الغذا صالح الکیموس که بنا بر تولید منی

ضبط یافته جوید معه مراعات تفریح و تقویت روح دیگر که عبارت فساد غذا و

مستحیل شدنش بکیفیه غیر صالحه و حین مجامعت درین اوان بدفعیه کیفیه غیر منا

معه تقویت پردازد و در حالت وجود استفراغات قویه ظهور مجامعت عقیبش

بتقدیم مراعات تقویه اعضا رئیسه بنا بر نقصان جوهر ارواح و حرارت غریزی

وبدفعیہ نقصان مادہ منویہ بغذا جید الجوہر مشغول شود و ہیضہ کہ حرکت مواد فاسدہ سمیہ غیر منضجہ ست برای انفصال جانب قی و اسہال بحسب اتفاق در صورت وجود مجامعت عقبش مثل تدبیر تخمہ پردازد الا وانگیری تقویت قوت ہر قدر کہ امکان پذیر باشد درین مرعیدارد و بعد تعب و مشقت کہ ظہور ضعف عائد بحال بتقویت پردازد و مجامعت در حالت حاجت بول بادراز و در صورت اتفاق ضیاعی برار بمدافعت قبض معہ رعایت بواسیر مشغول شود و اگر بعد حرکات نفسانی اتفاق مجامعت بوقوع آید ہر قدر کہ تقویت روح و حرارت غریزی کہ نافع ترین ہمیاست ممکن باشد بدفعیہ ضرران تصور کنند و در حالت زمان و بلدان وابدان حارہ مفرطہ بدفعیہ حرارتش پردازد و معہ تقویت و برودت را بالعکس وانداز الحاظ تقویت را نداز نسبت حرارت ملحوظ دارد لان البرودۃ ممیتہ للقوی و للحرارۃ الغریزیۃ و در رطوبت مزاج اگرچہ نقصانش نزود ظہور نمی نماید و در صورت ظہورش بتقویت متوجہ گردد و تدبیر یابس المزاج بہ تدبیر خلا پردازد فائدہ غریبہ اوقات ہضوم اربعہ در اشخاص بحسب مزاج مختلف میباشد الاحسب قرار داد اطبا چنان مستنبط میشود کہ بتقدم از شش ساعت و تاخر از دوازدہ ساعت نمیباشد پس جماع اوسط این الیق بود واولی آنکہ بعد نصف شب عمل در آمدن اختیار کند کہ خواب طویلہ بعدش تدارک ضعف جماع می نماید و استراحت بدن و دافع ضعف و اذیت جماع میگردد و باعث

استقرار منی در رحم ممکن میباشد و فرزند بحسب خلقت بهتر بوجود می آید مدعا
محصل آنکه وقت داعی جماع هنگامیست که بیشتر باعث کثرت مادهٔ منویه تحریک
آن عضو نماید و دفع آن موجب سبکی بدن و نشاط نفس و ذکای حواس گردد و
حافظ صحت عامل جماع را شاید که فاصله مدت بین جماعین انقدر قرار دهد
که بعدش ضعفی و تغیری بمزاجش راه ندهد و در صورت درگذشتگی ازین حد
دست برداری از صحت خود تصور نماید و کسانیکه عاقبت اندیشان
زمان نیجه و مورد طعن نسبت این فعل دراز میکنند و تا استفراغ ماده منویه زعم
ناقصه خود را صحیح تصور دیده چندی کامرانی بعیش میکنند انجامش نقصانی
می بردارند که راز مخفی نقصان جماعی طشت از بام بوده آشکارای جهان
میگردد ناچار بخیال وانگیری انصاف بشهادت دل خود بر کذب زعم
مسلمهٔ خویش لب بتسلیم میکشاید فصل هفتم از باب چهارم در اوضاع
جماع از جملهٔ اوضاع جماع وضعیکه باعث صحت و امن از نقصان است و افضل ترین
اشکال مجامعت بنا بر سهل خروج منی قرار داده اند این است که زن بر پشت
نرم ستوی دراز شود و مرد بالای زن آمده بر دو زانو قایم بوده هر دو پای
زن بر دوش گذاشته در پیغوله راحج و نهاده عانه بعانه شکم بشکم سینه بسینه لب بلب منضم شده
بحرکت خفیفه جماعی مشغول شود ماسوای این وضع اوضاع دیگر خصوصاً که زن بالا
آمده و مرد از زیر به تعب متحرک باشد ضارترین اوضاع بنا بر عسر خروج منی [illegible]

زیرا چه حین انزال حرکت منی بفوق میباشد و میلان وضع طبیعی حوظ آن بزیر
میخواهد لهذا الکما ینبغی خارج میگردد و بل بسا است که باقی میماند بقیه منی در ذکر و تعفن
یافته قروح ذکر احداث میکند خصوصاً وقتیکه منی شدید الحدت و لذاع باشد
نیز اکثر رطوبات فرج بمجرای ذکر بنا بر مقابل و اتساع المجری خاصةً حین
انزال سیلان میباید و بر عسر خروج منی مرد معاون بوده تغیر المجری و تعفن آن
مراتب نقص رطوبات مسیله فرج بوجود می آید اکثر ضعیف الباه این وضع را
اختیار میکند بباعث عدم قدرت بفعل جماع هیئت قیامی چون این وضع
بعون این اوضاع بود بکارش ضروری افتاد اما اوضاع دیگر که بجهتی من
الجهات نقص می آرد شرح آن تطویل لاطائل دانسته ترک کرده گنجایش این
مختصر نمیدارد حین احتیاج از مطالعه مطولات عالم باشند انتباه استعمال
جماع بعد هضم مراد اندارد که هضم معدی معه دیگر هضوم بمرتبه کمال رسیده
باشد ورنه حکم خلا خواهد داشت و مضار جماع در حالت خلا نیز از ملا و
دیگر حالات میباشد و شرط وجود جماع از اعتدال حر و برد و رطوبت و
یبوست و خلا و ملا نیز از واجبات است چه جماع اولاً تهیج حرارت غریزیه
بنا بر ظهور حرکات بدنیه و نفسانیه عائد مینماید و عند حرارت بدن و اشتداد
از حرکات بدنی که مستلزم جماع میباشد باعث تحلیل قوی میگردد و ثانیاً
اطفای حرارت که نتیجه برودت بدنی است بواسطه استفراغ منی که سبب تحلیل

روح و حرارت غریزی میباشد از دیاد بر و تحصلهٔ بدنی بوده سبب انطفای
حرارت تمام بدن میگردد و وقوع جماع حین موجودگی رطوبات بدنی حرکات
جماعی ترقیق آن نموده و سیلانش جانب اعصاب که از جماع ضعف برداشته اند گردیده
مرضی من الامراض مخوفه از قبیل متعلقهٔ اعصابی مثل فالج و لقوه و غیره ظهور
باید و نیز وقت عمل حرارت جماعی در رطوبات موجوده بدنی تصاعد ابخره جانب
دماغ بوده باعث تحیر طبع میگردد و اکثر بنا بر احتداد رطوبات محصله بدنیه از حرارت
جماع احداث حمیات مینماید و از آنکه جماع بسبب کثرت حرکات و بی استفراغ
رطوبات مجفف میباشد و خلا که مجففیت از دیاد یبوست شده انکسار جمیع قوای
بدنی و مرض یبسی که دفعیه آن عسر البرء است احداث مینماید پس پیری جماع خلاف
بنسبت دیگر حالات ظاهر که خشکی بر خشکی و سقوط قوت بر قوت و انطفای حرارت
غریزی بر حرارت غریزی بمرتبه که عیاذاً بالله منجر بمرگ و دبول گرامیه زوالش بوجه من الوجوه
کاهی نموده نصیب دشمنان شواد و جماع امتلاء که مراد از غذای فجه بعد لیست
حرکت جماعی محرک آن شده و باعث انجذابش باعضا گردیده احداث سده
مینماید و نیز لازمه جماع امتلاء ضعف معده میگردد چرا که طبیعت بخیال جماع
راغب و شایق میباشد و روح نیز بسبب لذت میلان بجماع نموده کمی در اخل
ظهور می یابد و انقسام فعل طبیعت و روح و اشتغال نفس بفعل جماع و لذت آن
باز می آید از هضم از جهت ضعف هضم لازمه جماع امتلاء گردید الا گاه حادی

بجماع استلذاذ هضم ایشان قوی میگردد بشرط قوت مزاج اما از انجاکه سقوط قوت و
انطفای حرارت و برودت و یبس که لازمه جماع خلاگردیده که از اعظم مضار بدنی است
لهذا احتراز در حالت خلا و برودت و یبس بعد از ملا و حرارت و رطوبت بدین جهت ثابت
گشت و سزاوار است که جماع بصدق شهوت بوجود آید یعنی کثرت ماده منویه
در اعضای جماع که محتاج بانفصال باشد تحریک یافته لذع میدهد آلات محرکه را
و مشتاق مینماید جامع را بجماع نه آنکه بدانگیزی تکلف و فکر بصور حسنه و
دیگر امور وهمیه میباشد چه تصورات وهمیه گاهی بسبب بنابر حدوث حوادثات
بدنیه میشوند و فرق در میان شهوت صادقه و کاذبه همین قدر است که با شهوت
صادقه علاوه از منافع واردادی جماع حصول خفت بنابر زوال ثقل منی و
ثقل منی باعث ثقل بدن و ثقل آن بسبب ازدیاد فضول قابل دفع و ازدیاد فضول
باعث غمر قوای حرارت غریزی و غمر قوی و حرارت غریزی سبب ضعف از حمل
بدن میگردد و نیز حصول نوم برای استراحت طبیعت از زوال ثقل و اذی بدنی
میباشد و شهوت کاذبه بعکس این **فصل هشتم از باب چهارم در**
فوائد ملاعبه که از اساس گذاشته اما چونکه منی زن بسبب برد و رطوبت مزاج خویش
بطی الحرکت است و حرکت او در جماع بباعث سریع الانزالی مرد بواسطه حرارت
مزاجی او ممکن نمیباشد لهذا توافق انزالین بوجود آمدن دشوار بلکه امکان پذیر نیست
از این جهت ملاعبه قبل از جماع بنابر تحریک و غضبان منی زن ضروری افتاد پس

ملاعبه تامه قبل از جماع بر توافق انزالین لابدی آمد و از جمله ملاعبه غدغه ثدی بسیار بر
هیجان شهوت و تحرک منی آن میباشد و اگرچه ثدی محل اوعیه منی زن نمیباشد
الا از آنجا که شدید المشارکت بر رحم دارد بزودی هیجان شهوت و تحرک منی
آن بوقوع میرسد و چون زنان باعتبار اختلاف مزاج خویش مختلف اند
لیکن بیشتر رغبت مردان بکثرت وقوعی آن اکثر مساس بیشتر از راغب میباشند
بسبب عادت که از جانب مردان کثرت ملاعبه آن عادی میشود زیرا که ثدی بسبب
بلندی و پرگوشتی اکثر محل رغبت مردان میباشد و نیز نفس بسبب تحریک و نیت آن
زن و خوبصورتی و صلابت آن بجس آن راغب میگردد از جهت اکثر زنان مساس
آن علی الخصوص حین انزال میلان میباشد و دغدغه فرج جانب اعلا آن
چه اعلاء موضع ایست کثیر الاعصاب قلیل اللحم پس این محل اقوی لذت حاسه
اینجا اشد بر تهیج شهوت و غلیان منی زن میباشد غرضکه بهر جانب که میلان طبع
و شدت ظهور شهوتش یابد بمرتبه آهسته آهسته مساس کنند تا تغیر هیئت چشمانش
بسرخی گردد زیرا که نزدیک شدت لذت روح بمعاونت دم غلیان بظاهر میآید از انجمله
عینین بسبب صفا لون خود ظهور سرخی بزودی مینماید و گاه عند شدت لذت تغیر
هیئت عینان بانقلاب سوادش جانب بالا بسبب تغیر نفس از شدت لذت
میباشد و نیز ظهور تغیر مختصه بعینین بنابر مشارکت آن به آلات تناسل علی الخصوص
به رحم که از قول بقراط ثابت گشته ظهور میگردد و عند کثرت لذت عظیم گردد نفس

آن بباعث سختی قلب و آلات تناسل از قوع حرکت مضطربانه بسبب شدت لذت
که همین باعث بر حرکت روح و اشتعال حرارت غریزیت و شدت اشتعال حرارت
غریزی و حرکت روح طلب هوا بارد می کند و بطلبه چسپیدن مرد زیرا که در وقت
شدت لذت رحم شدید التحریک بجذب منی بمعاونت مقارنت مرد میباشد و بل اکثر
زنان درینحالت می پیچد پای خود را بکمر مرد و جذب میکند از پائی خود کمر مرد را بسوی
خویش تا که قریب تر گردد رحم آن قضیب را درینوقت هر دو ران زن هیچی بر داشته
در پیغوله ران خود داشته تا که قعر رحمش نازل شده عنق آن عالی باشد که برودی
بس حشفه ذکر برسد و التذاذ تامتر یافته برودی منزل شود پس انوقت دخول قضیب
بقعر جنس نموده بحرکت خفیفه متوجه شده از سر ذکر فم رحم را در یافته مس کند چرا که
بی مساس فم رحم کثرت لذت و انزالش ممکن نمیباشد پس وقتیکه شدت لذت و
بیتابی اش نزدیکی با نزال رساند حرکت قوی بعمل آورده توافق بر انزالین نماید
چه توافق انزالین بسبب خوشنودی مفعوله و باعث دفعیه نایره شهوتش بسبب و
حمل میگردد فصل نهم از باب چهارم علامت انزال زن حین مجامعت باتفاق
تمام قربت مرد که ظهورش از خمار آلودگی و شوریدگی چشمش و دیگر حالات مضطربانه
باحساس میتوان نمود ظهور یابد و وقت قربت و نزدیک انزال خواهان التصاق
مرد و ظهور محبت او و دران چسپیدگی او و در شدت خواهش و بیقرارانه بمرد و طرب
و نشاط باطنی و تزاید آن لحظه بلحظه و اغاز تبسم و ناز و کرشمه و دیگر حالات

عجیبه بمقتضای امر عادی بودنش و محظوظی و توحشی حیرت و هیجان چشمش و شدت بیقراری
و کمی حیا و عظم نفس و فتوری حرکات و سکنات و لحوق ارتعاش به بدنش و بعد
انزال استرخای مفاصل بل تمام اعضا گویا که بیجان گردیده اند و زردی یا سفیدی
مع بی رونقی چهره و عرق پیشانی و روگردانی و حیا از جانب مرد و با وفور جمیع
حرکات علی الخصوص جماعی و ظهور بلّه و رطوبت بفرجش بحسب قلت و کثرت ماده
منی اش چه بسا است که جمیع حالات انزالیه بوقوع میرسد الا بسبب عدم وجود
رطوبت خواهش مفعوله برقرار میباشد لهذا وجود رطوبت علامت انزال گردید
بشرطیکه مرد منزل نگردد چه از انزال مرد که از ریختن منی مرد مراد است رطوبت
او کما ینبغی دریافت نمیگردد و نیز نسبت جماع غیر محبلی در جماع محبلی رطوبت
کمتر ظهور میابد چه جماع محبلی اکثر باعث کمی ظهور رطوبت می گردد لمیلان منیه
فی داخل الرحم اما ظهور رطوبت بغیر این علامات در فرجش محمول بر انزالش
نباید کرد چرا که یا فشکی رطوبت در عین شدت لذت بل بشروع لذت بسبب
ضعف قوای مفعوله یا رطوبت مزاجی او نیز ممکن است الا معدودی علامات
مختصه انزالی علامت فارق فیما بین میگردد بهرحال انکشافی این حالات
بغیر واقفیت از بس اشکال ولهذا اگرچه بسبب جولانی خامه بر تشریح آن پرداخت و بعد
که از حالات مختلفه زنان مخفی نخواهد بود که اکثر زنان را انجام مباشرت انزال
پدید آید و بعضی ساعتی امساک مینمایند و برخی آغاز مباشرت انزال کنند و بیوقت

یا نطق وی متناوب پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و یا چشم برهم نهد و یا گریه کند و
یا بخندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا باد در کمر پیچید و یا آه سرد کشد و یا سرور
نماید و یا مشغوف شود و یا محجاب گردد و انکه منی در اغاز مباشرت خود آید بیهوشی
براو طاری میشود کما لا یخفی علی من له معرفة تامة فی هذه الصناعة
العجیبة لازم که محبوبه را از لباس شرم معرا سازد و در چادر مباشرت بپوشند و
و شربت عشرت بنوشانند تا تواند بکوشد پوشیده مباد که فی الحقیقت بهر حال
واقفیت این امر و علم باوضاع و اطوار زنان که بمزاج هر یک مخصوص ست دشوار
بل غیر ممکن چرا که بسبب عدم قدرت شخص واحد بر دفعیه شهوات مختلفة المزاج که با
واقف کاری میگردد ممکن نیست زیرا که شخص واحد و واحد الشهوت و واحد القلب
ست با قلوب مختلفه و شهوات متعدده چه طور برابری کردن میتواند و حال انکه با وجود
این اختلاف از خواص مختصه زنان ثابت و نیز بسبب خبث باطنی که بجنس زنان
متحقق ست ظاهر که او تا که مرد را خواهان خود نمی یابد و هم از خود نمی داند بر حالات
مزاجیه خویش اگاه نمیکند گو که مرد هوشیار درین امر باشد لیکن هوشیاری او بکار
نمی آید زیرا که بغیر رهبری معشوقه بر حالات مزاجیه او واقفیت باهیچ از منه امکان
پذیر نیست لعا مله شایقه بدین تحفه ها بدان مقصد عالی توانیم رسید ها ان اگر
لطف شتابیش نهد گامی چند ها مخفی نیست که شهوت این زنان از کمال قاصر
بالفرض اگر به دفعیه شهوت زن واحد قادر گردد تاهم کامل تصور میگردد و نصیحت

بنا بر شهوت زن و دیگر شهوت دیگر میباید و مراد از شهوت زن تسلی ست او نه آنکه آب خود خارج
کردن تسلی زن تصور کرده آید بهر حال خیال شهوت رانی شهوات مختلف از شهوت
واحد بنجر خلل دماغی تصور میگردد الامرد عاقل عامل اینکار کامل الشهوت بر سائی
عقل و شهوت کامله خداداوی خویش نهایت دو سه را راضی و خوش خواهد ست بشرطیکه
زنان فاحشه نباشد فایده عجیبه اما چونکه امورات وهمیه را تاثیر عظیم ست در
افعال طبیعه خصوصاً بفعل جماع از انجاست که فعل جماع و میل نفس با آن بتعشق
معشوقه و محبت باینکار از امورات وهمیه ست لهذا رویت مجامعت و نظر
بمجامعت حیوانات و قرارت و سماعت کتب مصنفه در باه و احوال و اشکال
این و حکایات اقویا از مجامعین و استماع رقیق و خوش الحان از اصوات
نسا مهیج شهوت و معاون بفعل جماع میگردد و بدانند که جلق با لجیم باعث
غم و ضعف بر انتشار و قلت به تولید منی میگردد چه رایگانی شهوت و منی
بفعل عبث و قلت التذاذش اهم تخیل بسبب این امور گردید چرا که بجهت
غیر عادی بودنش بسبب انقباض نفس و انقباضش موجب غم میباشد و
چونکه طبیعت معتاد بخروج منی بدون قوت انتشار عادی میشود زیرا که ایلاج
که باعث بر قوت انتشار میباشد حاجتی ندارد ضعف بر باه میکند و قلت
التذاذش و عدم احتیاج استفراغ منی برای عدم جذب رحم قلت اهتمام
طبیعت بر تولیدش مینماید و نیز بزرگی و کلانی سر قضیب و باریکی بن آن کم ثمره

ورو کنند گان جلق میباشد ضعف بر شهوت عاید میگرداند و کسانیکه عادی
باین فعل میشوند بسبب حصول ضعف شهوت قدرت بفعل جماع نمیدارند و بل
اناکه مختار باین فعل میشوند معیوبیت جماع و ترجیح جلق پیش نهاد خاطر خود میدارند
اشتباه جلق بالجار جمله در باب هیجان شهوت مردان تاثیر عظیم دارد زیراکه
مرور موسی برعانه به دوران می آرد حرارت را و جذب میکند دم و روح را
بطرف آلات تناسل می یابد بیدنا و طبیعت و نفس را برو جود آن آله مجهول براهی
جماع و نیز غذا شعور در انجا فاضل بوده و جمع شده ماده شهوت میگردد و ترک
جلق روز بروز و عدم جماع بمدت طویل نسیان نفس برجماع مینماید پس باقی
نیماند برای طبیعت اهتمام بر تولید منی چنانچه در فاطمه تولید لبن اهتمام بر طبیعت
نمیباشد نکته جماع غلمان قبیح نزد جمهور و محرم است در شریعت غرا کم میکند
استفراغ منی بنابر عدم معاونت جذب رحم بدافعه انثیین و من جهت غیر طبعی
بودنش و نیز کثرت حرکات شنیعه بجهت عسر خروج منی ضار ترین اشیا میباشد
و من جهت اقل استفراغ منی اقل ضرر میباشد الا کثرت حرکات که باعث
بر تحلیل میباشد اضعاف آن میکند پس ضررش باوجود قلت استفراغ منی
سبب ضعف باه گردید فصل دوم از باب چهارم اندر اینکه جماعش بالخواص
مضعف باه بود و نیز بدلائل صحیحه قابل تسلیم و هم بتجربه و قیاس قرین از انجمله جماع عجوزه
که بسبب کثرت رطوبات فضلیه بالمرضیه که لازمه سن عجوزیت میباشد و سعت سبب

مکانی او بوده باعث قلت لذت بجماعش میگردد و نیز بمقتضای منی جاذبه رحمش
منتشر گردیده جذب منی بشدت نموده کماینبغی نقصان بنقصان می
آرد و جماع صغیره که بحد بلوغ نرسیده باشد بباعث عدم ترغیب نفس که سنش مقتضی
آن میباشد علی الخصوص تنفر نفس از اضطرابی آن چنین جماع و نیز قوت جاذبه رحمش
انجذاب منی کثیر نموده نقص باهی عاید مینماید و جماع حایض بسبب قذارهٔ مکانی
و تنفر نفس از جماعش ضعف و حصول مرض مجری بول لاحق میگرداند و جماع
زنیکه از مدت ممتد با او اتفاق مجامعت نگردیده باشد بنابر اجتماع فضول
کثیره و فاسد و متعفنه بمکانش نقص باه حصول می یابد و جماع مریضه و قبیحة المنظر
بوسطه تنفر نفس از جماع این هر دو خاصه با وصف اینکه متن و قذارهٔ داشته
باشند سبب ضعف باه میشوند و جماع باکره اگرچه اکثر مرغوب مردان این زمانست
و بسبب عدم واقفیت بهتر از جمیع می تصور ندالا اضطراب وقت جماعی و
سیلان دم که سبب تنفر طبع میباشد مضعف است بجموع این زنان و زنانیکه جماعش لذت
کماینبغی نمیدهد بسبب عدم حصول فرح که باعث عدم انشراح خاطر که بسبب تقویت قوی
و انعاش حرارت غریزیت قلت اهتمام طبیعت بنابر تولید منی بوده ضعف باه
حصول میگردد از انجاست که جماع محبوبه بسبب انشراح خاطر و میلان نفس و حصول
فرح که باعث تقویت قوی انعاش حرارت غریزیت با وجود کثرت استفراغ منی
اهتمام بر تولید آن بوده چنانکه باید ضعفی آرد اما زنانیکه او قویت باعتبار مجامعت

بدارند از حال بی‌زنان که ترقیم میباید آشکارا خواهد بود فایده غریبه اما وقت
عدی رحم و قصر الت که انضمام هر دو ممکن نمیباشد البته داشتن تکیه زیر کمر زود
لاحق فیما بین میگردد و عوام که تکیه مطلقا زیر سرین میدارند اگرچه در صورت نزدیکی
رحم بسبب بلندی فم آن بمقابله سر ذکر باعث بر لذت میباشد الا وقت بعدش
و قصر الت بعدش میکند بر ظاهر که بمقتضای وضع طبعی رحم داشتن تکیه با وضاع
مختلف میخواهد یعنی آنانکه فم رحمش مستوی بود داشتن تکیه زیر کمر یا سرین خواه
عریض خواه طویل حسب مقتضای محل شایان میباشد اما کسانیکه فم رحمش مائل
بزیر باشد داشتن تکیه عریض زیر سرین مناسب وقت میباشد چه حین داشتن
تکیه زیر سرین فم آن مرتفع ببالا مقابل قضیب میگردد و اگر زیر کمر خواهند داشت
فم آن زیاده جانب زیر مائل بوده ناقص مدعا خواهد شد اما آنانکه فم رحمش
مائل ببالا باشد نهادن تکیه عریض زیر کمرش بنحویکه سرینش مائل بزیر گردیده
فم آن مقابل فرج بوده سبب التذاذ جانبین میگردد و در صورت داشتن تکیه
زیر سرین فم آن زیاده مائل ببالا بوده از حصول مرام باز خواهد ماند زیرا که
فم رحم تا که بمقابل قضیب نگردد هرگز لذت و انزال حصول نمیشود اما در حالت
میلانش بجانبین اصلاح آن از قابله معه تدبیرش از ادویه یا مرد عاقل و هوشیار
و واقف اینکار کاربرار میگردد **فصل یازدهم از باب چهارم** اندری
بجری اگرچه عملیست عجیب که واقفیت او بر ذمه همت عیاش ضروری می باشد

الا از انجا که نشست او که مدار العلم میتوان گفت بوجه من الوجوه صادق نمی آید و دماغ او بسمع رسید و اما انها که خود متعلم این علم مشتهر کنند از حال نشست واقفیت نمیدارند و ثمرهٔ این علم نیز از وصادر نیست فقط اظهار زبانی وار ندارند بجهت کذب بیانی او صادق می آید الا اینقدر ست که ورد کنندگان آن بغیر نشست تا در حبس منی از بدار نسبت معتاد خود میشوند بشرطیکه سرعت انزال و ضعف و خفقانیت نداشته باشند که مثلش اگر صحیح بغیر مراتب استعمال آن خیال حبس منی نماید میشاید پس استعمالش چنانچه باید مفید مدعا گردید علاوه ازین ورد کنندگان اندری بحری را انجام بسبب اجتماع حرارت مختلفه فروج زنان احتراق باخلاط گردیده عیاذا بالله جذام عائد میگردد که دفعیه اش طوری ممکن نمیباشد و این علم اکثر مختار جوگیانست که بنا بر حبس منی که از قبیل حبس دم است عمل در آمدن مجبار این فریق گردید چون فائده قلیل و مضار کثیر داشت لهذا از بیانش در گذر کرد

مقاله دوم چون تقاضای حکمت خالق قدیری در ودیعت لذت جماع بقای نوعست لهذا او بدگار تبارک و تعالی شوق بالاکلام جماعی در طینت انسانی سرشت نموده و میل طبایع خاص و عام بلذت مجامعت نسبت بدیگر خواهش لابدی و بر حوائج ضروری ترجیح داده و جزء اعظم شرافت عقلی را که افضل ما یحتاج الیه بدنست عند شدت قوای شهوانی چنان مغلوب ساخته که وجودش کالعدم میگردد و حیا و شرم و لحاظ بیگانه و بیگانه

اندیشه پس و پیش و تحصیل معیشت و فرزندان و نسوان وغیره لوازمات دنیوی از قسم اکل و
شرب که تا بقای حیات مستعار ازان گریز نیست و نیز از لازمه انسانی است
چنان از خاطرش محو میشوند که سوار بر جسح خواهش نفسی جماعی بخیالش مدهوش می
باشد و نیز چند در حکمت بالغه صانع قدیر بر غالبیت شهوت خواهش جماع نسبت
بجمیع امورات دینی و دنیوی گواه عیاذا بالله وقت شدتش معبود حقیقی را فراموش
کرده و بر اوامر و منهیات جل و علا خیال نمود چنان امورات لایعنی و بمعنی خلاف
عقلی بوجود می آید که طایر وهم و خیال بآن هم نمیرسد و چون علت غائی از
مجامعت بقای توالد و تناسل است پس رایگانی شهوت و بربادی تخم بوجه
حرمت مختار ارباب دانش و بینش نمیباشد اما شرافت انسانی باعتبار نوع
ظاهر و بقای نوع او موقوف بر توالد و تناسل است پس حفظ صحت اعضاء
تناسل و ازاله امراض آن اهم مطالب بقای نوع گردید لهذا علمیکه وسیله صحت
اعضاء تناسل بران منوط گردد علم شریف طب مقرر گشت بشراقه موضوعه

باب اول از مقاله دوم ابرار ارباب فطانت و بصر اصحاب بصیرت مخفی
نخواهد بود که منشا اصلی شهوت جماع قلب است ازانجاست که بی سلامتی قلب و بی
وجود وساوس دنیوی وغیره مکروهات هرگز حدوث مجامعت ممکن الوقوع نیست
و چرا نباشد که رئیس مطلق و اراده اند الا قلب بواسطه روح شوقیه و باعث انجاعش
بجای بیند هرچه از تجربه ثابت که اکثر عزم قلبیه داعی بر مجامعت میگردد و بسبب عدم

رهبری شوقیه کما ینبغی بوجود نمی آید و نیز عند عدم شوقیه بغیر خواهش قلب وجودش
ممکن نمیباشد چنانچه بر عالمان انکار مخفی نیست پس حصول مجامعت کما هی بشرط
تقدم عزم قلبی معاونت شوقیه منوط گردید و حس که ادراک لذت جماع بدخول و خروج
و انزال است از دماغ و نخاع و دم معتدل از کبد و نیز و بعض شهوت طبعی جماع از
کبد بمشارکت گرده مقرر است پر ظاهر که وقتی که عارض میگردد و عند اراده روح شهوانی
بهم میرسد ریح قوی و دم کثیر و روح غلیظ امتلا تجاویف عصبه مجوفه و دیگر اجزا از قضیب
ریح و شرائین از روح و آورده اش از دم که انتعاظ سبب غلاظت و طوالت او
حاصل میگردد از و انتشار و انانکه طبعی قرار میدهند میگویند که حرکت جماع طبعی است
معه بشرکت ارادی یعنی قلبی بدلیل آنکه اگر فقط ارادی تصور کرده آید پس وجود
شهوتها و حصول جماع وقت موجودگی مجامع صورت نبندد و الا فالا و المحال لیس
کذلک لان مع وجود المجامع و عند توجه الطبیعة فی امر مهم
ینسی خیال الجماع و عند الفراغة عنه میل الطبیعة الیه بل اکثر کثرت
نعوظ داعی بر جماع میگردد ازینجهت حرکت جماعی بالامر طبیعی ثابت گشت و شراکت
اختیاری نیز ضروری است اعنی امر اختیاری معین بر طبعی میگردد یعنی فی اصل حرکت
طبعی و باعث بفعل جماع اراده و اختیار و نیز روح و ریح که عند اراده جماع بقضیب
میرسد از الطبعی عضلات محرکه را بارادی مقرر کرده اند و لازم می آید مجامع را
حرکت نفسانیه و بدنیه نیز چه حرکت نفسانی باعث انبساط نفس و فرح و حصول لذت

علی الخصوص حین انزال و حرکت بدنی از وجود حرکت جمیع بدن وقت جماع خاصّه حین
انزال لهذا تابع نفسانی و بدنی گردید و نیز بباعث احداث حرارت از حرکت بدنیه
تحلیل رطوبات و ریاح بسبب انزال استفراغ جوهر اخیر غذائی که قابلیت جزو بدن
میدارد میباشد و بنابر حصول لذات مطلقه تحلیل جمیع ارواح بدنیه ازینجهت
منافع و مضار جماع که بقید تحریر آمد بعضی تابع حرکت بدنی و بعضی حرکات نفسانیه و
حیوانیه و طبیعیه میگردد و بدانند که اطبا نسبت میکنند جمیع افعال بسوی طبیعه مدبره للبدن
و ان قوتی است عدیمة الشعور بنابر تدبیر بدن با تسخیر و نسبت میکنند این را فلاسفه بنفس
و طبیعه را بقوت جسمانیه حافظه برای کمالات بدن و از شان طبیعت است که
نزدیک قصد تحصیل غرضی از اغراض دینی و دنیوی خود اینکه مشغول شود بسعی جمیع
حرارت بدن و باستعانت قوی بنابر تحصیل آن ازانجاست که تا حین استغراق
مثلاً بلعب شطرنج و غیره اشتغال دنیوی از ضروریات بدنی و نفسی خود مثل تدبیر بغذا و
دفع فضلات و از دیگر امورات باز میماند و ازینمعنی بنابر استغراق برای طلب غلبه
جانب مقابل بوجود می آید و نیز از شان اوست که عند مساس حاجت یا غرضی من الاغراض
متوجه میگردد بتوجه کلیه مع جمیع قوی بدنیه و نفسانیه و ترک میکند سوا از آن با
افعال مثلاً فکر با مر مهم پیش آید در پی تدبیر آن چنان استغراق بظهور می آید که
از جمیع ضروریات باز میماند و ازین قبیل است استغراق عشق بعشق حقیقی فهو او
مجازی فصل اول از باب اول از مقاله دوم مخفی از ذوی الافهام

نخواهد بود که ریاست انثیین باعث بسیار نوعیت ظاهر که مولد منی اند که باعث بر خلقت
میگردد و بیضه یعنی در جمهور الناس اقوی و اعظم از یسری و خلافش بحکم نادر و ظهورش
بکلانی خلاف زنان گردیده بیضتین زنان خورد و پنهان و نیز در مردان در اصل قضیب
و در زنان در اصل عنق رحم و کلانی بیضتین و انثیین بتوسط باعث کثرت تولید منی که
انیمعنی سبب بر قوتی که دال بر کثرت باه مردان میباشد میگردد الاگاه کلانی آن زاید
از حد که از رطوبت حاصل میشود و اکثر ممالک مرطوب بسبب کثرت مرطوبیت آب و هوا
بساکنان انجا این مرض شایع میگردد و بل باعث کثرت مرطوبیت که سبب انطفاء بل اطفاء
حرارت غریزی میباشد و این معنی باعث ترقی مزاج مولود انا فانا بر برودت و رطوبت
میگردد لهذا کلانی آن باین مرتبه بساکنان انجا میرسد که عیاذاً بالله حرکت و سکون
بانها متعذر میباشد اکثر بدیار قرب دریای شور و غیره عاید میگردد لغلبة البرودة
والرطوبة علی امزجتهم چنانچه بکلکته و غیره بکثرت شایعست باعث نقصان
باه بل موجب ابطال میشود و خوردی آن از حد بالعکس چنانچه بابون و ضعف الباه
و مخنث و غیره باین صفت متصف میباشند و نیز انثیین بسبب ضعف بنیه که از کثرت
شعب و آورده و شرائین و عصاب و ارواح کثیره مخلوق است احتمال ضربه نمیدارند و بل
در ادنی ضربه بانها ضعف بطاری میشود می شاید که در صورت وقوع ضربه قوی بهلاکت
بیانجامد و منی سکران و صبی و شیخ و کثیر الجماع قابل تولید نمیباشد و منی ناقص
الاعضاء تولید سلیم نمی نماید و اگرچه تقاضای مقامی بر ترقیم تشریح انثیین داعی بود

لیکن بباعث عدم حصول نشانش کماینبغی باوجود کوشش و سعی بالاکلام از تحریر تشریحش
باز ماند الا مجملاً هرچه از حال مجری و اوعیه منی به ثبوت پیوست بحول الله آن در ذکر حالات
منی پرداخت

فصل دوم از باب اول از مقاله دوم

شیخ بوعلی
استعمال جماع مقوی العضو دانسته و ترک آن ذبول آن گفته و این قول با خود از
بقراط است که در فصول خود یاد کرده که عمل در هر عضو بفعلی که مخصوص العضو باشد
مغلظ و مقویست و تعطیل عمل باعث بر ذبول و گمان بعضی بر اصلیت این قول
از افلاطون طبیب که مقدم بر بقراط است کرده و جالینوس استعمال جماع در زمان
بلوغ باعث بر قوت شهوت جماع گفته زیرا که استعمال آن در ابتدا السبب
گشادگی رگها که انیعنی سبب زیادتی ریختن خون المنی میگردد میباشد و نیز افلاطون
گفته که سکون قوی موجب ضعف قوی میگردد و ریاضت قوی مختصة العضو زیاده
میکند صحت القوی را و باعث تقویت آن میگردد و طول ذکر مع قصر و سعت
فرج بنابر عدم وصول منی بر قوت و صرافت بر رحم زیرا که اول ملاقی بجانب رحم
میشود پیش از زمانیکه ملاقی رحم شود انکسار حرارت غریزی او میگردد لهذا تولیدش
ممکن نمیباشد و بول عامل جماع ذا حیوط میباشد بشرط عدم استنجا و بول در بلدان
واهویه و فصول و اوقات بارده بنابر اجتماع قوی حرارت در باطن از برد خارجی
بمردان شهوت قوی تر میباشد و زنان بالعکس و بعضی برآنند که زنان را شهوت در ازمنه
و اوقات بارده زیاده میگردد و مردان را بالعکس ظاهر التصدیق قول اول بصدق

می آید زیراکه چون مزاج مردان حارست و برودت خارجی باعث بر مقهوریت حرارت
شانگشته و اجتماع آن در باطن بوده موجب زیادتی باه میگردد و نیز بسبب
حصول فرح و انبساط نفس از امر خارجی سبب میلان طبایع جانب جماع میگردد
الا می شاید که صدق قول ثانی نسبت بمزاج مردان بارد المزاج صادق باشد
کثرت شهوت بحسب القضای طبیعت میگردد اگرچه فی الحقیقت داخل مرض نیست
بل بقول بوندکان عیبای الهم از رقعات شده اند الامن جهة انه غیر طبیعی و نیز
بعضی اوقات که لوازم بشریت داخل مرض میگردد مثل ودی که بعد از بول
عارض میگردد چنانچه نسخ بهیه و دفعیه آن ترقیم خواهد یافت حین پاس حاجت
متوجه شوند باب سوم از مقاله دوم در سبب و احوال آن ماده منی فضله
هضم چهارم عضو یست اعنی از رطوبت منجمده بامشاج بدنی که مراد از رطوبت
قوله بالانعقاد باشد بعد هضم چهارم در عروق انثیین مجتمع گردیده منی
میگردد و طریق تکونش در عروق انثیین نحوی بوده که دم متصله عروق انثیین
که لطیف و نضیج است در مجاری بیضتین که از شریان و ورید لیف و شعب های
کثیر التعاریج شده منتشح گردیده اند متحرک بروح بوده احداث هوائیه لطیفه
مینماید و از آنجا بمجاری اوعیه منی که رگی از کلیتین و رگی از صلب به انثیین آمده
و کثیر التعاریج گشته مجری طبخ و اوعیه منی قرار گردیده است نضج بمرتبه ثانی
یافته سلب سرخی که قبل از طبخ بسبب نسبت بود نموده بقوام معتدل آمده سفید گردیده منی

میگردد وحین تحرک ازین محل که وقت انزال بوجود می آید در اصل قضیب رسیده
بواسطه مجری قضیب که بخروج منی مقرر است بجامع نسا بطرف رحم منزلق گردیده ملاقی
فم رحم میگردد و او بباعث جذب طبعی خویش بانکشاف فم خود آن منی را بجود
میگیرد درحالیکه توافق گردد بر انزالین و این را اجماع طبعی قرار داده اند اما از انجا
که مادهٔ منی را اگرچه فضله منجمله فضلهای بدن باعتبار ما یفضل من غذاء
الاعضاء یا یحتاج الیه بدن تصور دیده اند الا در افضلیت منی که
حیات مراو از دست و چرا نباشد که تقویت اعضاء رئیسه بل جمیع بدن بران
منوط گردید لهذا گفته اند که منی قرهٔ چشم و استوار کننده بازو و مخ ساق و قوت
باه و حکم دست بل شمردگی منجمله اخلاط صالحه روا اما اگر منی را نیز فضله باعتبار
ماده اش تصور کرده آید نقص دارد میشود چه اگر اعتبار فضله قابل رد و دفع تصور شده
آید مثل بول و براز و عرق و مخ هرگز فضیلت او صادق نمی آید زیرا که این فضلها
باعتبار ما لا یحتاج بها اند نیست بخلاف منی که بهر ائینه فایده اش بقول آنکه منی
قرهٔ عین الخ باثبات رسید پس فضیلت این باعتبار بول براز وغیره ثابت
نگشت و اگر فضله باعتبار ما یفضل من غذاء الاعضاء تصور کرده آید
تاهم قابل تسلیم نیست زیرا که غذای انثیین از دو حاصل میشود چنانچه شیخ در قانون
تصریح کرده و نیز باعتبار عدم تغذیه روح هم فضله قرار خواهد یافت باد صفیکه
مرلی شدن مدار حیات موقوف بر نیست با آنکه در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف منی

و نیز اگر منی نزد اطبا فضله بودی تصدیق قولش که اگر دو چندش خون صالح بیرون
کرده آید بمقابلۀ اش ضعیف نمیکند چه طور صادق می آمدی ظاهر که اگر منی فضله بودی
هر آئینه استفراغش مضعف نبودی چه استفراغ فضله باعث آسودگی طبع میباشد
نه مضعف اما سبب شدت حصول ضعف از استفراغ منی نسبت بدیگر استفراغات
از آنجاست که ماده منی نضیج دم صالح و الطف محصله از استحالات کثیره بعد هضوم
اربعه مسمی برطوبت قریبة العهد بالانعقاد اعنی حین وقوع هضم چهارم عضوی بعد
بدل ما یتحلل اعضا باقی فاضل بوده باوعیه منی مجتمع گردیده غذا ایشان شده نضج
مرتبه ثانی یافته باسم منی مسمی میگردد و این ماده مجتمعه بر سبیل مدد از اعضا میرسد
نه آنکه نزدش مخزونه میباشد پس با استفراغ این وقت جماع با نصفی بیست باز آید
یا کم بهر حال بسبب قلت مقدارش ضعفش کثیر خواهد بود چنانچه در اکثر در سه
چهار جماع اوعیه اش تهی میگردد لهذا اکثرت کنندگان مجامعت را اکثر بمرتبه
اخیر در انزال بجای منی خون می آید بخلاف استفراغ دم و دیگر اخلاط موجوده
بدنی که هر آئینه استفراغش اقل قلیل نسبت موجوده بدنیه کمتر میگردد و پس ضعفش
چنانچه باید ظهور میباید و نیز استفراغ دم اکثر بوقت ضرورت میباشد و ضرورت
داعی آن بنا بر فسادش بوقوع میرسد پس حین خروج اخلاط فاسده آسودگی طبع
میگردد نه ضعف بخلاف استفراغ منی که ضرورت بی ضرورت بنا بر التذاذ و مانوسیت
طبع باین فعل با وجود صالح بودنش ضروری میباشد پس استفراغش علی الدوام معه

قلت مقدارش و استفراغ خون قلیل انهم اتفاقی با وجود کثرت مقدار چه طور
مقابل باشد پر ظاهر که حال وقت حصول منی باعث وقوع استحالات کثیره کثرت
اخراجش باین مرتبه و کثرت دم معه دیگر اخلاط با وجود اتفاقی اخراجش باین رتبه
برابری نمی کند علاوه ازین کثرت استفراغ هر ماده که باشد باعث ضعف و خرابی
بدنست خواه منی باشد خواه غیر الا ماده ممرضه چنانچه بساست که حین کمی اخلاط بدنی
بوجه من الوجوه و خروجش بطریقیکه باشد الا کثرت نسبت بدن صاحبش ضعف
وغشی و برد اطراف و دیگر حالات ردیه حادث میکند که از کثرت استفراغ منی
هم عارض میگردد و نیز کلامی رطوبت قریبة العهد بالانعقاد را از فضله شمرده
همچنین حصول لذت که عند مجامعت از تحلیل روح حاصل میشود همراه فضله کسی
نگفته و نیز تعلق روح کثیر بسبب روانت فضله همراه فضله نمیباشد بهر حال در
فضلیت منی باعتبار رطوبت قریبة العهد بالانعقاد بودنش و کثرت استحالات
و کثرت تعلق روح نسبت دم و اصلیت جمیع بدن شدنش فضیلت بر فضلیت
پس منی جسمی ست رطب سیال مستحیل از امشاج بدن باستحاله که صلاحیت میدارد با انکه
تکون گردد ازو شخصی دیگر از نوع منفصل عنه یا قریب آن نوع باشد مثل تولید
استر که از منی حمار و اسپ ماده ظهور مییابد مراد از جسم درین محل جسمی طبیعی ست
و از رطب انکه قابل شده بنا بر سهولت انحصار و انتشار و از جمله تغیر در هیات
تا که باشد سهل القبول برای انفعالات که تمام شود خلق بان و از سیال انبساط

اجزاءش متسفل باسفل قضیبکه داشته شود بجسم دیگر یا آسان شود انزال منی و سقعر رحمش
که باعث بر تولید است و از استحاله امشاج بدنی تا که باشد تکونش در انثیین و
عروق که قریب این ها باشد و از قید اخیر تا که خارج گردد باین باقی اقسام رطوبات
و همچنین خلط مستحیله از خلط و از رطوبت قریبة العهد بالانعقاد رطوبت ثانیه
است چنانچه حکیم علی شارح قانون تحریرش برداشت و ماده منی فضله هضم
رابع است که بعد اتمام هضم عروقی رطوبتیکه از افواه عروق مترشح با عضا بود
متوزع غذا باعضا میگردد و هضم عضا تمام شده غذاء اعضا گردیده باقی مخزون
نزد اعضا بنابر تغذیه وقت فقدان غذا میماند چه عند فقدان غذا آن
بقیه بعد تغیر خفیفه غذا آن اعضا میگردد و ازین باقی ماده منی میشود و اطلاق
فضله بر ماده منی باعتبار انفصل عن غذا الاعضاء است چه عند قرار داد
شیخ منی را از جمله رطوبت قریبة العهد بالانعقاد چگونه مثل دیگر فضله های
بدنی تصور کرده آید چنانچه صاحب بحر الجواهر فضل با ضم بمعنی افزون از چیزی
گفته نه آنکه قابل رد و دفع باشد مثل بول و براز و عرق و وسخ و طریق وصول
این ماده از امشاج بدن بانثیین بعضی نحوی کرده اند که بعد تناول غذا معتدل
هفتاد و دو ساعت قابل استحاله منویت بوده از جمیع اعضا براه عروقیکه
قاسم غذا اند بکبد می آید و از کبد بواسطه اجوف نازل بکلیتین و از کلیتین ایضا
بواسطه شعبه اجوفی که بانثیین آمده منتسج گشته اند بانثیین رسیده نضجی مرتبه ثانی

یافته منی میگردد وازانجا باوعیه منی میرسد اما از قول قدماء حکما وصول این
ماده برین نهج ثابت که این رطوبت بعد هضم رابع از جمیع اعضا بامر پروردگار
عالم بواسطه حرارت غریزی تبخیر میکند سوی دماغ ودر دماغ رسیده بسبب سردی
انموضع حرارت متصاعده از وزوال یافته سرد بوده متکاثف می گردد و
بقوام اصلی که قبل از صعود میداشت میل میکند واز دماغ براه عروق پس
گوشی به نخاع وصول می یابد وفائده وصول شدنش بنخاع تقویت استفاده قوت
محصله دماغی است از تعدیل تا بار دیگر قبل از استحاله منی قابل تبخیر نماند پس
انماده از نخاع براه صلب بکلیتین تا انکه رسید بموضع قریب بانثیین یعنی بعد وصول
بکلیتین در عروقیکه از کلیتین به انثیین آمده نزدیک انثیین وصول میگردد واین
عروق مملو اند از خونیکه استفاده حرارت از کلیتین برده است وقتیکه انماده
نازله دماغی باین عروق میرسد تعدیل میباید ومشابه او میگردد باستحاله خفیف
یعنی رنگ نازله دماغی بسفیدی میگراید وازینجا بانثیین رسیده اتمام تعدیل
مزاج وسفیدی رنگ ونضج آن میگردد پس مندفع میشود باوعیه منی ودرانجا نضج
کماینبغی یافته منی میگردد واما انچه بعد کمال رسیده از تعدیل مزاجی ونضج وسفیدی
رنگ اودر انثیین ورسید بعد ازین باوعیه منی انرا منی مجازی میگویند باعث مشابهت
آن منی حقیقی چرا که این فضله غذاء انثیین است ونیست مختلف الاجزاء که شرط بماده
منی قرار یافته بل هست متشابهة الاجزاء وچون فضله غذاء انثیینی است لهذا

مستحیل منی حقیقی نمیشود اما اقوال القدما من الحکما فصل اول از
باب دوم از مقاله دوم اما بقراط جمهور ماده منی را از دماغ مقرر کرده و وقت
نزولش از دماغ براه دو رگی که پس گوش است بنخاع و از نخاع بجانب صلب بوده
بکلیه و از کلیه بواسطه رگیکه از کلیه بانثیین آمده بانثیین می آید لهذا فصد رگ پس گوش منی را سبب
عقر و قاطع نسل دانسته و بعد نزولش از دماغ و حصولش بنخاع باعث کمال آن
تصور دیده و نیز تا بعد مسافت تغیر مزاج ماده منی راه نداده و جالینوس مخالف بقراط
بوده اما شیخ در قانون مظهر که از کلام جالینوس قطع این دو رگ بر عقر ثابت نگشته
و اعتقاد شیخ بقطع رگ پس گوشی در باب نسل سبب عقر موید بقراط بوده اما جمهور ماده
منی تنها از دماغ معاون او نگردیده اگرچه بر جمیع وصل آن از دماغ مقرر است بلکه
بترشح اجتماع ماده منی از جمیع اعضاء بدن بهر سه اعضاء رئیسه ازین هر سه چشمه
جاری بانثیین گفته و مشابهت مولود بوالد و تولید عضو ناقص مولود بمقابله
عضو ناقص ابوین دلیل بر اثبات مدعی خود آورده و علامه باختیار مذهب جالینوس در
عدم قطع نسل بفصد عرق پس گوشی حجتها بیان کرده که در صورت تسلیم تولید
منی در دماغ پس قطع عرقین با آنکه سبب گردد برای انقطاع منی بالکلیه و یا برای
قطع نسل باین مراد تا که انحدار ماده منی در عرقین و از آن بانثیین و پس تقضیب
از آن بعد برحم نگردد استفاده قوت عاقدیت نمی نماید و یا مراد این تا که امتزاج منی
از دم عرقین مذکورین بماده منی نیامیزد و موجب نمی گردد نسل را و اول ظاهر البطلان نیز آنکه

کسی را که انقطاع هر دو رگ کردند انقطاع منی بالکلیه نگردید و همچنین ثانی چرا که
انقطاع انثیین بحال بودن عرقین عبث است نسل منیشود و الحق ما قال الشیخ فان
العرقین خلف الاذنین سبب لحصول المادة المنی من الدماغ
الی الانثیین و عند القطع و ان کان لم یمکن انقطاع المنی بالکلیة
الا ینقطع نصیب المادة المنی من الدماغ و الظاهر ان انعدام
المادة المنویة من الدماغ لم لتحصیل الاستعداد فی المنی فی
تولید الدماغ و من البداهة ان نقص عضو الابوین لامحالة
یوجب نقص العضو المولود دون اعضاء الرئیسة فان نقصانها
سبب لنقصان خلقة المولود حتی ان ایلامه او ورامه و جراحته و غیرها
فی الاکثر مهلک فعند انقطاع احد منهما کیف یوجد الخلقة
و یبقی النسل و مراد از دم در تولید منی مجموع اخلاط است نه دم تنها چرا که
تولید منی از مجموع اخلاط است من حیث هو مجموع و اطلاق دم باشتراک لفظی در
محاوره بر مجموع صادق می آید زیرا که وجود دم تنها بغیر اخلاط دیگر در عروق کسی
باثبات نرسانیده الا مع قلت و کثرت نسبت باخلاط دیگر و نیز عند غلبه مجموع اخلاط
فصد مستعمل میگردد چنانچه وقت شدت وجع قولنج که اکثر از ماده بلغمی می افتد
بنابر اماله فصد میگیرند و ایضاً در ذات الجنب که آن نیز در اکثر از ترکیب ماده صفراء
و بلغم میباشد گرفتن فصد بر مسهل مقدم داشته اند بدانند که زنان منی بنا بر

مناسبت محل که در خلقت لحم سفیدین حصول گردیده سفید میباشد و بلی اوراح
کثیره المحل بسبب احداث زبدیت باعث بر ازدیاد سفیدی آن میگردد چه عند خروج
بیرون بسبب زوال زبدیت که باعث غلیان میباشد سفیدی آن کمتر میگردد و ظاهرا
غلظت منی نسبت بخون زیاده معلوم میشود سببش غلیان نضج بمرتبه ثانی است
فی الحقیقت غلظت حقیقی نیست زیرا که وقت خروجش بسبب زوال زبدیت غلیان
رقیق میگردد بخلاف غلظت خون که چون سرد میشود بسته و منجمد میگردد و منی مرد
نسبت بزن سفیدتر و غلیظتر است و بعضی بر آنند که رنگ منی سیاه فام سیاه
میباشد و دور از صواب است چرا که ماده منی فی الحقیقت خون است و چون حبشی هم
سیاه نمیباشد چنانچه مشاهده عند اخراجش بفصد شاهد و نیز مخلوقیت لحم باعتبار
اصل خلقت بر سفیدیست علی الخصوص لحم ثدی و انثیین ازینجهت بنابر سفیدی
محلی استحاله دم بشیر در پستان و استحاله ماده منی که نیز دم است در انثیین بسفیدی
میگردد و مشاهده شاهد بر آن که شیر زن سیاه فام بل زن حبشی سیاه نمیباشد و
ایضا منی مرد حبشی **فصل دوم از باب دوم از مقاله دوم** مسئله مختلف
فیه بین الحکماء و اطباء بوجود قوت عاقده و منعقده در منیین اما حکماء بدلیل مؤلفه
خود مظهر اند که اگر در منیین هر دو قوت تصور کرده آید هر آینه وجود مولود از منی
واحد ممکن الوقوع باشد **والحال لیس کذلک بشهادة التجربة** اما اطباء
مثل جالینوس وجود قوتین بمنی واحد بیان کرده وجهها بجای خود قرار داده الاعاقد است

بمنی مرد و منعقد بمنی زن غالب داشته لا اثبات احد القولین بسبب
عدم قدرت بر چگونگی حالاتش لا یعلم حقیقة حاله الا الله و بعقل میگذرد
که چون منی مرد حار یابس و منی زن بارد رطب تا وقتیکه منیین مجتمع نگردید اعتدال
فاعلیتین و منفعلیتین ظهور نماید قابل تولید نمیگردد بشرطیکه هر دو بر اصلیت مزاجی خود
باشند و تغیر دران راه نیابد پس منی مرد فاعل و منی زن منفعل گردید انسب و الله
اعلم بالصواب **فصل سوم از باب دوم از مقاله دوم** و نیز حکما متفق اند برینکه
انجذاب منی از جمیع اعضا میباشد چه ماده منی فضله هضم چهارم عضویست و نیز اختلاف
دارند که منی متشابه الاجزاء در حس و اختلاف فیمابین که آیا منی مختلف الاجزاء حقیقی
هست یا نه مذهب بعض شق اول قرار یافته بدلیل آنکه پیدایش کل عضو از جنین
بحسب انجذاب جزء جزء از هر اعضا مشابه والدین بوجود می آید چنانچه عینان
از جزو منجذب از عینین والدین و انف از انف همچنین جمیع اعضا جنین از جزو جمیع
اعضا والدین بظهور می آید ازینجهت مشابهت مولود بوالدین دال برینست زیرا که مثلا
جزو منجذب از عینین بخلقت انف و جزو منجذب از انف بوجود عینین ممکن الوقوع
نیست چرا که قرینه ذهنی مستدعی است که وجود هر عضو از عضو مشاکل خود بوجود آید ٭
فایده و نیز بعضی قدما فیمابین مختلف اند که منی متشابهه الاجزاست یا متشابهه
الامتزاج پس ارسطو و اتباع آن مقر اند که منی متشابهة الاجزاست زیرا که منفصل میشود
از انثیین فقط و نیز کل جزو منی مشارکست در اسم و حد و بقراط و شیعه آن گفته اند

که منی متشابهة الامتزاج است چراکه خارج میگردد از کل بدن از عظم شبیه بعظم و از لحم
شبیه بلحم و علی هذا القیاس حقیقت کل جزء منفصله مغایر است برای حقیقه جزء دیگر
بنابر اختلاف اعضاء که این جزء ازان برمی آید در نیوقت نمیباشد متشابهة الاجزاء
بل متشابه الامتزاج زیراکه حس تمیز نمیکند درمیان این اجزاء باوجود انکه در نفس امر
متمیز است بعض ازین اجزاء از بعض و برای کلو چند ازین مذاهب حجتها اند که
متحمل این مختصر ندارد **اشتباه** اما اختلاف اطباء در جزئیه منی مرد نسبت جنین
ظاهر چنانچه جالینوس ناقل از معلم اول مظهر که منی مرد مختلط میگردد و متکون را
نمیباشد جزء ازان و اظهار شیخ در شفاء که نیست این رای معلم اول بل بیان معلم
بدینکه اختلاط منی مرد با منی زن باعتبار فاعلیت است نه مادیت و نیز عدم
دخول آن در قوام اعضاء با هرچه دخولیت در قوام شی از خواص وحیه است
باانکه باشد ازشان او بعد افاده قوت تحلیل اما شیخ بنفسه مضطرب گردید کلامش
درین مسئله اگرچه تصریح کرده در قانون هرجا که گفته که کلو احد از منیین جوهر اند مر جنین را

فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم مسئله مختلف فیه بین الاطباء

بر وجود منی زن بظاهر مشهور از معلم اول اعنی ارسطاطالیس بر وجودش انکار
است بلکه از جنس دم طمث قرار میدهد و شیخ الرئیس بعد طول کلامی درینمقام خلاصه
از معلم اول اقرار بیافتگی رطوبت نسبت زن شبیه بمنی که می آمیزد متکون را
ورنه هر آئینه خلقت انثیین برای ایشان عبث میشد استنباط کرده و تغایر

منی را بدم طمث نحوی بیان کرده که لذت می یابد زن بسیلان منی بطرف رحم
و متالم میگردد بجریان دم طمث و اقرار شیخ بطور اظهار حق بر وجود منی زنان
گردید بلکه قوت عاقده بمنی مرد و منعقده در منی زن گفته اما جالینوس مقر بهر
منی مرد و زن است و قوت عاقده و منعقده نسبت هر دو مظهر گردید الا شیخ
عاقده بمنی مرد و منعقده بمنی زن میدهد اما علمای حکما فقط بر عاقده بمنی مرد
و منعقده بمنی زن مصر اند و فیمابین فریقین بنابر ثبوت دعوی خود ها دلائل
و حجتهای قوی هر یک بطول کلامی متکلم اند که اظهار از دفاتر باید که محمل حجتهای
متخاصمین گردد ازینجهت خلاصه مطلب متخاصمین را اشاره گردد و دلائل که احتمال
زوائد دارد اگرچه اثبات مذاهب بخوبی ممکن میباشد لیکن آن امکان گنجایش
این مختصر نیست بترک آن پرداخته پس در صورت امتزاج منیین منی مرد حسب تقاضای
نوعیت خود و یا قرب نوع منعقد میسازد دیگر آنکه بالغی باشد اعنی نقص منیین و باشد
آن منی زن متشرع است در قبول صورت موافق نوع منفصل عنه اما حکما متفق اند
که عند اختلاط منیین منی مرد فعل میکند بقوت عاقدیت در منی زن و منی
زن و دم طمث در جرمیت بدن مولود مدخل عظیم دارد و اکثر دخل منی مرد
روح بدن مولود است مثل مایه در شیر اما ازانجا که در اثبات منی زن دلائل و
حجتهای جالینوسی بمقابل ارسطاطالیس باعتبار صحت پسند خاطر آمد لهذا پاره
ازان بنابر استفاده حواله خامه میکنیم تا اهل انصاف بنظر انصاف منصف باشند

وجانب حق نگاهداشته بطلان ترجیح نه‌نهند بدانکه ارسطاطالیس بعدم منی
زن مقر بل از جنس دم طمث نامیده و جالینوس در روش حجتها بیان کرده اول
انکه از تشریح زنان معلوم شد که در اوعیه منی زنان رطوبت سفید لزج موجود است
چنانچه در اوعیه منی مردان دوم انکه عارض میگردد بزنان عارضه اختناق
رحم بسبب بعد عهد ایشان از جماع بس انزال میشوند و تلذذ می یابند از خروج ان
همچنانکه حاصل میشود التذاذ از جماع و موجب رستگاری ایشان از ان علت
میگردد سیوم انکه اگر منی نبود برای زنان منی هر آئینه خلقت انثیین برای ایشان
عبث میشد چهارم تولد اعضاء اصلیه مثل استخوان و رگها وغیره از رطوبت
لزج که عبارت از منی او ست آسان تر میشد البته از تولید آنها از خون پنجم فرزند
گاهی شبیه به پدر و گاه مشابه بمادر نسبت منی پدر مشابه به پدر و بباعث منی مادر
مشابه بمادر میشود ششم اگر تولید جمیع اعضاء از خون باشد هر آئینه ممکن بود عود
هر یک اعضاء بعد معدومیت آنها و نیز ممکن باشد اتصال اعضاء اصلیه بعد قطع
آنها بسبب وجود ماده و فاعل و شیخ از جانب ارسطاطالیس حجتهای جالینوس را
بدلائل غیر صحیح بمقام شفاء که حواله آن جانب شیخ کردن احتجاب می آید نظر
گذشت از تحریرش باز ماندم و نیز در صورت عدم ثبوت منی زن خلاف حکما
عائد میگردد زیرا که قوت عاقدیت بمنی مرد و منعقدیت بمنی زن معه حجتهای
تکمله خویش باثبات رسانیده‌اند و نیز اگر منی زن معدوم میشد چرا شرط توقف

انزالین در وجود حمل مختار جمیع اطبا میگردید زیرا که فرق در رطوبت ونهی دم طمث بهمین طور قرار یافته که سیلان رطوبت بغیر التذاذ و برخلاف وسیت دیگر حالات انزال که بجایگاهش مبرهن گردیده میباشد وخروج منی بالتذاذ مع علامات مختصه اش که در ضمن انزال منی ضبط یافته پدید میباشد وجریان دم طمث را ایلام مخصوص به ایام جریانش دامنگیر میگردد و اگرچه منی را منجمله رطوبات بدنیه تصور دیده آید باشتراک اسم مشترک میتوان گفت الا اسم منی تا که رطوبات بدلی نضج مرتبه ثانی بمحل خاص خصیتین و اوعیه منی نیاید باسم منی مسمی نمی گردد

مقاله سوم خالق ارض و سما جلت خلقته از مخلوقات اجناس و انواع و اصناف نامتناهیه خلقت کرده که انحصار آن بر ذمه همت عبدیت خارج از وهم وخیال است اما انچه ازان بصداقت و معاینه قرین پیوست بنگارش آن بود ازانجمله فرقه خواجه سرایان سه صنف بوده بادامی و پستنی و صندلی قضیب بادامی مثل بادام و پستنی بقدر پسته وصندلی سوا سوراخ مخرج بول عضوی نمیدارند بنابر غلبه جز ذکوریت مستحق می باید و بباعث اناثیت که لازمه عدم ظهور ذکر وغیره هست تانیث اختیار مینمایند غرضکه چونکه بحسب ترکیب غلبه مزاجش میباید بان فعل گرفتار میشوند وریش و بروت که علامت فارق فریقین است بخواجه سرایان میشاید که مخصوص به بادامی شده و در غیر آن امر اتفاقی وسحق اینها داخل سحق زنانست بل انهمه بصداقت شهرت یافته که زنان مربوطه بسحق مساحقه زن خواجه سرا بکار مردی نمایند

۸۱

فهید این بیچه زنان ترقیم یافته وقت ضرورت عمل او رشو و قسمیت با قسم
علیت خبر دکوری اناثی سوا مخرج بول عضو جانبین نیباشد پس قسم صدی
اجه سرایان داخل خنثی گردید و بعض رابعضو و یقین افزیده لمساواه
ساد بین الا ترجیح بقوت یکی از ان کرده لغلبه مزاجه و علامت قوت
اصلیت هر یک خروج بول است از ان مخرج و ظهور حیض و استقرار حمل
سبیل ندرت در اناث و خروج منی و فاعلیت حمل اتفاقا بذکور مصدق
ندرت آن نموده لهذا قطع عضو ضعیف و تدبیر آن بمراهم بعمل می آید که معطل
بیکار و گاه مساوی داشته ازینجهت فقهاء بخنثی مشکل نام زد کرده و حکایت
جناب جدی قبله و کعبه مرحوم مغفور بشاهد برین و قومیت در هند مسمی بمخنث
بلفظ هیجر اشتهر باعث غلبه مزاج اناثی و مخلوقیت باخلاق زنان قطع عضو
تناسل و تدارک آن بمراهم کرده پیشه ناو نیت اختیار میسازند ازامیان هم
پیشه جمیع شده بلفظ گرو وار مید هند که منفصل با نفصال قضایا هی مابین
شهد بسبب کثرت سماعت قرین صدق است که قضیه اتفاقی را گفتن گنجایش
نماند بل ضروری قرار یافته که حین شراکت شخص جدید گراهی بجهری بطور نیاز
مرتب میکنند هر کسی شجاع و مرد در انجا نشیند با تحقیق مردانگی او یکبارگی از سر
بدر شده تیر یک حالات انها میکرد دسوای سحر بقیاس نمی آید و قومی جدید از
قبیل مخنث که خود را بلفظ زنانه نام زد میکند از قدر غلبه مزاج اناثی نمیدانند که

تتمہ

قطع عضو تناسل نموده شبیہ مخنثان شوند یا بوئیت و رقص اینہمہ میکنند یا ذکر

زیاده از تولیان میدارند و در اکثر بسبب غلبہ مزاج ذکوری خود فاعل بوده

صاحب توالد و تناسل میشوند پس بہر حال اظہار سبب ولادت ہر یک لابدی آمد ظاہر

کہ از دلائل طبیہ باثبات رسید کہ مزاج ذکر گرم و خشک و مزاج مونث سرد و تر

بالضرور منی ہر یک مشاکل مزاج ہر واحد باشد بوقوع توافق انزالین بحکم خالق

لم یزل یا اگر اجتماع منیین بسبیل توالد و تناسل ظہور یابد حرارت و یبوست منی

مرد با برودت و رطوبت منی زن مختلط شده اعتدال فاعلتین و منفعلتین ظہور گرفتہ

فرزند معتدل المزاج[له] بوجود می آید و در صورت کمی و بیشی فاعلتین و منفعلتین میلان

مزاج مولود بدان سمت قرار میابد مثلا مزاج ذکور بیستی درجہ حرارت و بست درجہ

برودت و پانزده درجہ یبوست و ده درجہ رطوبت و مزاج اناثی بیستی درجہ

برودت و بست درجہ حرارت و پانزده درجہ رطوبت و ده درجہ یبوست

قرار داده آید اگر حین امتزاج منیین منی مرد غلبہ یافت یعنی حرارت و یبوست ذکور

بمزاج اناثی خود خلق گردد کہ جمیع صفات و خواص مردانہ داشتہ باشد و در صورت

کمی و بیشی این اختلاف در مردانگی می افتد چنانچہ اگر بین مزاج ذکوری و نقصان مزاج

اناثی یکسانی صورت بندد مرد با عضاء مردانہ و بعض اوصاف زنانہ بوجود آید الا

رغبت با بوئیت بالفرض قوت جوانی بحسب الاتفاق اگر رغبت شود و قدرت باید بلواطت

بزنان قوی جسمانی ضعیف خواهد بود لانہ لازم لمزاج الاناثی بعد رفع حرارت

[له] وجود مولود در حالت اعتدال فاعلیت و منفعلیت کہ اعتدال حقیقی مراد از آنست نادر الوقوع است کما ثبت فی بحث المزاج ۱۲ منہ سلمہ اللہ تعالی

جوانی علی الدوام بابون خواهد ماند در زمرهٔ مردان بابونی مسمی گشته شریک زنانه و مخنثان نخواهد شد و در صورت نقص فیضان مزاج انانی در طفولیت باوجود صحبت این قسم تن بابونیت اختیار خواهد کرد و حین ظهور قوای حیوانی اکثر فاعلیت و گاه گاه مفعولیت الا در آخر عمر وقت زوال قوای بهیمی سوای مفعولیت کار دیگر نخواهد کرد

بحسب العادة المستقرة فی حد ذاته الا انسبت قسم اول اکثر شریک حالات مردانه خواهد شد قوی المزاج این قسم که لا زمه قوی الشبق و قوت حرارت غریزیست در حالت طفولیت البته بمفعولیت گرفتار بوده و حین ظهور حرارت غریزی قوای شبانی سوای فاعلیت فعل دیگر نخواهد کرد لان قوة

المزاج الذکوری فی ظهور الحرارة الغریزیة والقوی علی کمالة یمنع فی دفع المزاج الانانی لکونه ضعیفا فی اصل الخلقة و اگر فیضان مزاج انانی باعث نقص مزاج ذکوری گشت الا قلیل نسبت باصل خلقت از قسم زنانه تولد خواهد شد و در صورت کثرت نقص مخنث تولد خواهد یافت و بعد قطع عضو تناسل شریک مخنثان خواهد گردید و اگر باوجود عدم فیضان مزاج انانی در اصل خلقت مزاج ذکوری رو بکمی خواهد نهاد الا بقلت خواجه سرا باوصاف مردانه از قسم بادامی و یا پستنی پیدایش خواهد یافت لقلة مادة العضو الذکور

و کثرته و شاعبه بابونیت نخواهد داشت بل بسبب قصر الت اگر قدرت بجماع زن نخواهد داشت بمساحقه زنان گرفتار خواهد شد و اگر باوصف کمی مزاج ذکوری

نقص مادہ ذکوری شاعیہ مزاج اناثی داشتہ باشد خواجہ سرا از قسم صندلی پیدا خواہد
شد و اگر بقسم صندلی خواجہ سرا اعضا، و اوصاف مردانہ باشد در خواجہ سرا اکثر
زنانہ در زمرۂ خنثی شمردگی خواہد یافت چراکہ اطلاق لفظ خنثی در اصل آنکہ عضو زنان
و مردان ندارند کردہ اند غرضکہ ہر قدر کہ کمی فیضان مزاج انوثی خواہد شد باعث
کمی مفعولیت خواہد گردید و قوت مزاج و قوی و افعال لازمہ مزاج ذکوری خلاف
این لازمہ مزاج اناثی و گاہی قوای جسمانی بقوت الا باعث ضعیفی مزاج خلقی
گاہ مفعولیت رغب پیدا باشد مدعا محصل آنکہ کسیکہ مزاج مردانہ در اصل خلقت
پیدایش میباید قوی القلب و دیگر افعال مردانہ میدارد وجہ حرارت در قلب شان
بکثرت میباشد مثل سید بخلاف زنان کہ برودت بمزاج ایشان قوی میباشد مثل
ارنب و تصلب اعضا نشان غلبہ مزاج ذکوریت اما وار یافتگی مزاج اناثی بر سردی و
تری ظاہر اگر اناث بر مزاج خلقی خود آفرینش یابد زن باوصاف زنان مخلوق
خواہد گردید و در صورت غلبہ مزاج ذکوری دختر باوضاع زنان الا صفات
مردانہ از اعضا و غیرہ خواہد داشت طرف غالب بسبحی رغب خواہد شد اما در صورت
خلاف این باوجود کمی مادتین علی سبیل التساوی معہ تساوی مزاجین غلبہ مادہ
اناثی یا غلبہ مادہ ذکوری با تساوی مادتین و غلبہ مزاج انوثی و یا ذکوری در
صورت اول خنثی کہ سوا مخرج بول عضوی جانبین نمیباشد و در ثانی خنثی کہ عضو
زنان بقوت داشتہ باشد و در ثالث خنثی بقوت عضو مردان و در رابع

خنثی مایل بمزاج اناث و در خامس خنثی مایل بمزاج ذکور و در قسم رابع و خامس اگر با وجود تساوی کثرت مادتین با شد عضو جانبین خواهند نشست و الا فلا و حین کثرت مادهٔ اناثی میشاید که تولید رحم و ظهور پستان هم صورت بندد بحسب قلة المادة و کثرتها و وقت شدت غلبهٔ مزاج اناثی با انوثیت و در حالت غلبهٔ مزاج ذکوری بسوی رغبت خواهد شد حین عدم عضو فریقین نرمی بشره علامت انوثیت

فائده جلیله بعید نیست که قطع عضو تناسل قبل از بلوغ و فیضان مزاج ذکوری که علامتش ظهور ریش و بروت و استحالهٔ صدای او بصدای مردانست بعمل آید بهر بالغ فیضان مزاج ذکوری میگردد بل مزاج شبیه به انوثیت فیضان میاید از انجاست که قطع العضو قبل از بلوغ سبب عدم رستن ریش و غیره و باعث عدم استحالهٔ صدای ذکوری میشود اما بعد از بلوغ و فیضان مزاج ذکوری در اعضا و ظهور گرفتن علاماتش مانع اینهمه نمیشود هذا لحاصل ما قاله الشیخ فی کتاب حیوان الشفاء فی باب عدم نبات الشعر فی اللحیة والبروة باب اول از مقالهٔ سوم علت غائی سردی مزاج زنان بچند وجه قسمت کرده اند یکی آنکه محتاجیت جنین بحسب تکون و تغذیه بنابر تکمیل و نشو آن بعد ولادت بسبب رضاعت و موقوفیت این به ترقی مادهٔ غذائیه بدن ام که حصولش بر برودت مزاجی او موقوف گردیده حرارت باعث بر تحلیل است دوم اینکه تولید بدن انسان بر سخاوت و سستی برای استعداد

تمدید بنا بر قبول ایتاده کل شهوه منجر و نیست آن حین احتیاج گردد سوم آنکه حصول
تحمل که لازمه سردی مزاجی است او غلبه یافته قابل صلاحیت بنا بر تربیت اجنه
و لزوم مسکن و قیام بامر اولاد و مصالح البیت باشد **فصل اول از باب اول**
از مقاله سوم و ایاد خاطر باشد که اعتبار زنان این زمان از دوازده سالگی
شمردگی می باید تا پانزده ساله قابل مرد و نیست از جهت جسم و ظهور پستان و غیره
لوازمات الابدا منگیری حبالی خبر از حلاوت جماع و بیست سالگی او عین شباب
سبب حلاوت جانبین و حدسی سالگی اش بکمال خوبی و غنج و دلال و کرشمه و عشوه
و ناز شیحون غب رقا و شایق بلذت جماع آراستگی خود میخواهند و سیحک مهر و مهر
از جماع میدارند و ظهور فرزند برودی مینمایند و چهل سالگی عجوزه گوشت بدنش
از استخوان سست شده نداوت و بهجت و صفای رد و بکجی آورده و ساختگی خود را
میخواهند و خواهان خود میجویند و خضوع و فروتنی و تملق بمردان بیشتر و بهمین جهت
خواهان مراعات شوهری که در خاطرش جا دهند و در صورت گذشتگی
ازین سن گنجایش و توجهی بمصحبتی مردان نمیدارند لذتی سوا ضرر در مجامعت
اینان حاصل نمیباشد چنانچه پنجاه سالگی او قابل قتل و قاتل باعتبار مجامعت
الا قابل پرورش فرزندان و دیگر مراتب اهل دنیا را ناظم و شصت سالگی
تا انتهای عمرش بر عازم مجامعت او لعنة الله علیه و الملایکه و الناس
اجمعین بر ظاهر که هر قدرش بالا آید شهوتش دو بالا آید **فصل دوم از باب**

اول از مقاله سوم خالق ارض و سما از مخلوقات هر یکی را بمزاج خاص خلقت کرده
و در باطن طبیعتی عادتی نامتناهی عطا فرموده اما در انسان سوار طبع و جبلی
علامتهای از اعضای بیرونی ظاهر ساخته که بعلم قیافه نامزد گردید پس
حکمای سلف و خلفای خلف بجدانت تمام و میل بالاکلام کوشش و سعی
بکار برده بهر اخفا از روی آئینه مدعاها اکن زدودند اما اشتراک قیافه مرد و زن
در اکثر حالات ظاهر لیکن از انجا که شاید مدعا محلی هست بعد اظهار قیافه مختص زنان
دامنگیری کرد ازینجهت این بی بضاعت برهبری عقل از روی تجربه و قیاس خامه را
منعطف ساخت **واللّٰه اعلم بحقیقة الحال** کلانی جمیع اعضا با وصف
پر گوشت و پر قوت بودنش سبب زیادتی جمیع قوی جسمانی و بهر اعضا نسبت
موزونیت جسمش نقصانی یابد حکم بر ضعف آن نماید و خلاف این بر خلاف و درازی
بالا تیره رنگ لاغر اندام سریع الانزال عکسی این عکس کثرت شعر و شرآگندگی آن
بر قوت مزاج اول و قوع خلافش بر ضعف و صلابت چهره علاوه از آثار جوانیت
شهوت ناک بیباک و مردی و فربهی چهره بر تنگی و فربهی لحمیت فرج و عکس آن بر عکس آن
سفیدی و نرمی بشره بر کمی شهوت و سرخی آن بر کثرت شهوت و سمرت بر زیادتی شهوت نسبت بسرخ و تیره بر
افزونی آن نسبت بسمرت بلندی پیشانی بر دولتی او و کج نشیمی بر شهوت ناکی
و سیاه بر عکس بزرگی معد خمار آلودگی آن بر وسعت فرج و خواهش ناکی آن و اکثر مرغوب
مردان با شهد و شوخی چشم با حرکت سریعه علی الخصوص جانب مرد هر قدر که یابد باعث

بدکاری او دانند و طولانی و فربهی بینی بر طولانی فربهی حجم خلافش برخلافش ا
نیز بلندی بینی بر عمق فرج و عکس این بالعکس تنگی دهان بر تنگی فرج و فراخی آن
بر فراخی او و خوبصورتی دهانه بر خوبصورتی او و بدصورتی آن بر بدصورتی او
غلظت لب بر غلظت کناره فرج باریکی آن بر باریکی آن ظهور مو بر لب بالا
باعث کثرت موی زهار ریش طولانی ذقن بر عمق فرج و کوچکی آن بر تنگی او غلظت
گردن بر بزرگی فرج دوش بزرگ بر گوشت معه عرضت استخوانش بر قوت و
بدنی او پستان صلب پرگوشت که میل به بلندی داشته باشد معه باریکی کمر
پر شهوتی و زیادتی میل بجماع اکثر مرغوب مردان باشد بزرگی شکم کثیر الخواهش
بجماع خلاف این بخلاف این بلندی استخوان عانه مع قلت لحم و شحم و سمین
سریع الانزال باعث زود رغبتی بمساحقه زنان عکس بعکس کلانی عانه نه باعتبار
فربهی بل مساحتی که از استخوان عانه تا ناف نسبت بموزونیت بدنش زیاده
باشد بر عمق فرج و الا فلا بدین مرتفع و فربه نیز بر عمق فرج و اگر عکس باشد
بالعکس فخذ و ساق صلب و فربه کثیر الشبق و عکس بر عکس پس اکثر امور بهر جانب
که یابند حکم از استقدم دارند **فائده** نیز گفته اند اگر باشد دهن زن وسیع باشد
فرجش وسیع و بالعکس صغر شفت سفلی بر ضیق فرج و سرخی زبان بشدت
بر تخفیف فرج و زبان مدور گویا که مقطوع الراس است بر کثرت رطوبتش و وجه بزرگ
معه غلظت گردن با وجود صغر عمر به بزرگی فرجش با وصف ضیق و کثرت

لحم پستان و ساق و قدین فرجش عظیم الا اکثر ریخ جانب شوهری بل بی شوهری
وحمرت فم حاره بلمس سخت پستان معه طولانی مایل بزیر و سختی عجین از وی نکاح حظ
ندارد و ہیجان سرخ رنگ گربه چشم شهوت ناک و چشم بند گ مثل گوساله بر علمیه زن و
بزرگی و دوش خورد عجین رافج کبیر بلندی چشمان جانب پیشانی و سعت فرج را شاید
و نیز فرج شحمی یعنی شحم آگین نمیباید لذت جماع مگر از ذکر طویل دوازده انگشتی و فرج
طویله حسیده و سریعة الانزال و صغیره لحمیه بطی الانزال **باب دوم از مقاله سوم**
اما سبب اختلاف موضع ثدی قرینه عقلی مستدعی بران بود که موضع آن قرب رحم قرار
میبیافت تا که وصول ماده رحم در حالت حمل به ثدی آسان میگردید الا ازانجا که
تولید مولود انسانی بعد ولادت بقیام و قعود و حرکت قادر نیست بل مستلقی
میماند و بعد مدت اینحالت بهم میرسد ازینجهت موضع ثدی اش مرتفع از رحمش بجا
سهولت ارتضاع بدخول حلمه ثدی بفم طفل بصورت تولید مستلقی قرار یافت
و نیز موزونیت جسمانی او داعی بر ارتفاع آن بمقام سینه مستدعی شد و اکثر
تولید مولود غیر انسانی از قسم ماشی بقدرت رضاعت از ثدی ام خود بسبب صعودیت
و قیامیت و تحرک بسرعت نسبت مولود انسانی میگردد لهذا موضعش را بقرب رحم
ماشی میبافرید **فائده** عجیبه قدیر علیم عالم علیم پستان را به سه قسم خلقت نموده یکی خورد غلیظ
الاصل از بالا بار یک که ارتفاع کم داشته باشد مسمی بحکی پستان در حالت تسیر دهی
و هراس این از مرض پا به کبر سن معدوم شده سینه صاف میگردد دوم کلان کج بجسم

ن موزونیت نمیدارد به کہپا پستان نام نہاده اند در حالت کبر سن و ارضاع
و غیره سترخی و سست شده باعث تنفر مردان میگردد زنان پنجاب اکثر باین صنف
اند سوم متوسط در کلانی و خوردی که با وجود غلظت اصل ارتفاع و غلظت
بالاہم میدارند این را برای پستان نام زد کرده اند بهترین اقسام پستان دانسته
بالغرض بسببی از اسباب مذکوره بالاخلل پذیر نشود تا ہم حیثیت اصلی خود نمیگذارد
و معدوم نمیگردد و بسا است که بسبب عدم رواج نصب محرم میکند اگرچه پستان
خوب باشد الا بعرصه قلیل خراشیده معیوبیت پیدا میکند و بدانند سر پستان
به ہندی ہٹنی گویند نیز خورد و کلان میباشد خصوصیت کلان پستان کلان
دانسته اند و گاه بقسمی سوم ہم یافته میشود و خورد مخصوص بخورد و اکثر در سوم و
اگرچه در حالت ارضاع میل بکلانی میکند و کلان اکثر مناسب لایق بخلاف خورد
انتباه اگرچه لمس پستان تعقد در ان یابند علامت مستی و اجتماع منی او
مثل زنان و مردان نوعمر دال است بر اینکه از دیر آشنای مرد نشده و اگر شده باشد
باعث رفع خواهش او نبوده و بدانند تعقد یکه وقت بلوغ بشروع جوانی عارض
میشود بسبب کثرت ماده منویه و طمثیه طبیعه انراز اوعیه منی جانب ثدیین بر سبیل
بحران بتحجر صعود میکنا ندلان المشارکه بینهما و بین اوعیه المنی بالعرق
الوصلة تا مقیس اینجره متصاعده باعث سخافت جرم پستان لطیف ان تحلیل
رفته باقی بسبب برودت الموضع کثیف و غلیظ و صلب گشته عقده می پذیرد

وکثرت ادهٔ طمثی و ضعف حرارت تدبین باعث بر زیادتی عظم و ظهور آن میگردد و نیز ظهور

و عظم آن بفعل بحکمت سبحانه باشا نه دلیلیست صریح که عضو مستعد بنا بر تولید لبن

وقت حاجت باشد لان فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة فصل اول از باب

دوم از مقاله سوم و کسانیکه تجربه کار بر معدومیت منی زن مصر اند حق نیست

که وجود منی زن لابدیست و چرا نباشد که صریح مشاهده بشهادت آن شاهد که اخراج

رطوبت رقیق که مراد از منی است و قلیل نسبت بمنی مرد در عین شدت لذت

بدفق از باطن رحمش حین انزال یافته میشود و نفر بعدش از مجامعت که شرط

انزال مرد نیز برین مقرر ست بوجود می آید و علاوه ازین وجود احتلامش بر سبیل

ندرت لانه له المنی فیه ظهور حیوان معاون برین لاثبات القوة المنعقدة

فی منیها و شهادت معاینه جالینوس عامنی در بعضی زنان مملو از رطوبت سفید

لزج سوند فصل دوم از باب دوم از مقاله سوم فی کیفیت البکر از انجا که

شدت انضمام فم رحم در حالت بکر بطور احداث غضون میباشد و بر غضون

انتساج عروق از عروق الرحم بظهور می آید و در حالت مجامعت که اقتضاص

بکارت مراد از دست عروق و غضون می شکند و سیلان دم میگردد و در صورت

ظهور حیض نابشا انفتاح مجری فم رحم الغضون سست میشوند لیکن رافع بکارت

نمیگردد و مجری بول بالای فم رحم است فایده جلیله جل جلاله اعظم شانه آفرینش

رحم بسبب ضعف کرده یکی نرم و باریک اندام و لطیف بود از ضربات نوبه متضرر گردد

بلفظ چربادہرن شہرت دوم صلب و کثیف و غلیظ باشد خواہان ضربات قویہ بل بغیر او
لذت نیابد بہ بہسادہرن شہرت دارد سوم متوسط متوسط در ضربات و کثافت
و لطافت الاوقت انزال البتہ خواہان ضربات قویہ میباشد بسوادہرن تعبیر کردہ
اند و بساست کہ رحم در اصل خلقت قوی و غلیظ و کثیف شد و بسبب کثرت مجامعت
و یا بباعث تولید وغیرہ ضعفی بہم رساند انہم بسبب ضعف متحمل ضربات قویہ نمیگردد اعتبار
این بحسب خلقت قادح مقصود نیست لانہ داخل فی المرض و نیز صلابت و تلذذ بدن
بر صلابت و غلظت رحم دال ہست در اکثر و اگر عکس باشد بالعکس شدید الحرص و دیر خواہان جماع
را رحم صلب میباشد انتباہ قلت حرص و دیر خواہش و بطی الانزال بر بلغمیت مزاج
دلالت میکند و صفراوی زود انزال و شدید الحرص و زود خواہش بجماع اند و دموی
کمتر از صفراوی و سوداوی کمتر از بلغمی الا در خواہش جماع و حین ترکیب مادتین ہر مادہ کہ
غلبہ یابد حکم او را استقدام دارند باب سوم از مقالہ سوم فی حدوث الحیض و احوال
الحبالے مخفی بخاطر ارباب بصیرت مباد کہ ابتدا شروع حیض از نہ یادہ سالہ و انقطاع
آن در اکثر زنان چہل و ہشت نہایت پنجاہ سال و حبل بگیرند تا کہ حیض میکنند و بعد
پنجاہ سالگی حبل قلیل الوقوع میباشد و قلیل مدت حمل ششماہ چنانچہ مشاہد شیخ شاہد
بر زندگی او و اکثر چہار سال و حکایت شیخ گواہ بر آن کہ زنی وضع کرد حمل بعد ظہور ولد
مولود بعد چہار سال اما از انجاکہ اول وقت حیض ہم باہم قرار یافت پس خروج
دم قبل النہ نفی گردید ہمچنین مدت دورہ اقل آن دو روز و اکثر ہفت یوم مقرر گشت

زائد برین نزف خواهد بود و نیز در میان دو برین اعنی ایامیکه سبب عدم جریان
و بست روز بنسبت از ماه آینده مقرر گردید اگر عائد گردد نزف باشد و قلت
همین مثلاً بعد پانزده یوم هم داخل نزف همین سیان بعد بستین در نزف شمردگی
می باید

فصل اول از باب سیوم از مقاله سوم

بقول سیحے جریان طمث
زنان در اکثر غالب امر کم از مدت چهارده سال و غایت از بست سالگی ممکن نمیباشد
اعنی غایت شروع جریان تا بست سال و وقت انقطاع سی و شش سال و نزدیک
انقطاعش حمل منقطع میشود نه بخیال آنکه انجاده طمثیه بکار غذا ایست جنین در رحم می آید
زیراکه از محالات است که این فضله ردیه قابل دفع که بکروه بها طبیعة بدنیه است و بجهت
روارت دفع میکند از بدن زن پس چگونه تصور کرده آید که غذا بدن جنین ازو
حاصل میشود و باوجود این بدن جنین و مزاج آن لطیف است و ترکیب آن ضعیف و قوای
آن سست در طوبتش و افزون ادنی سبب باعث خرابی او میگردد کجا که این فضله ردیه
سوویه بل احتباس آن در ایام حمل بنابر اشتمال رحم بر نطفه پس بر جنین و ضغطه جنین
نزدیک رگیش با وعیه رحم ازینجهت فضله مذکور بند میشود و نیز در احتباس آن فائده
ایست که آن فضله مذکوره اعانت میکند جنین را بر خروج بازلاق و نیز ظاهر که اگر جنین غذا
میبافت ازو چگونه اخراج مقدار کثیر عند ولادت مشاهد میشد پس غذا جنین می آید از
فضل وجود دم موجوده بدن ام که آن غذا جنین میگردد و اندفاع بالا یصلح بنا بر
تغذیه باقی میماند مع فضله مذکوره برای خروج بخارج تا وقت ولادت قال العلامه

فيه نظر چه اكثر المشهور كه دم طمث منقسم بسه قسم ميباشد قسم منصرف بغذاء جنين مي آيد
و قسم كه صلاحيت لبن ميدارد بنابرين جانب ثدي شان صعود ميكند و قسم كه فضله
است محتبس تا وقت نفاس پس تا ايام نفاس مندفع ميگردد والحق عندي ما قاله
العلامة او عند تسليم قول المسيحي لا يجوز احتباس الطمث في ايام
الارتضاع والظاهر ان في اكثر الامر لم تحيض المرأة في ايام الارتضاع
الا في ندرة اي في وقت الشبابية وكثرة مادة الحيض فيهن
بخلاف الاوقات الاخر وايضا من البداهة ان احتباس الطمث
في شهر او شهرين في ايام غير الحمل يحدث المرض من الامراض ومن
التعجب ان يحتبس الطمث في ايام الحمل بشرط عدم اغتذاء الجنين به
الى تسعة اشهر مع انه ردي قابل الدفع ومن شان الذي احداث
المرض ولا يحدث المرض فصل دوم از باب سيوم از مقاله سوم در اعي

حكمت بالغه الهيه بر كمي حرارت بدن زنان باعث عدم فناي ماده طمثيه بوده تا باقي
ماند عند كل غذا بقيه كه چنين ضرورت غذا معد براي جنين وقت پيدايش
او باشد و آن بقيه جمع گرديده در ماهي مقداري بهم رساند و باعث بر دفع تحيض ميگردد
چنانچه بعضي مردمان بسبب نقص حرارت خلقي كه لازمه ضعف او است و اين سبب عدم
تحلل فضول غذا كما هي بوجود مي آيد پس حسب قرارداد مزاجش چنين جمع آن بر سبيل
اجراء خون بواسير في غير امر عادي ميگردد بر ظاهر كه قلت حرارت ايشان بسبب

اجتماع رطوبات اکثر از آنکه محتاج الیه بدن انسان بنا بر تغذیه باشد میگردد و نیز
آن بقیه در وقت حمل غذای جنین میگردد و بعد ولادت بحکمت بی نهایت خالق
ارض و سما در پستان مستحیل بشیر گشته در ایام صغر سن صبی بواسطه رضاعت سبب
پرورش مولود میگردد و علاوه ازین باوقات دیگر حین زیادتی آن بواسطه
عروق جانب رحم مائل شده بحیض استفراغ مییابد و ثبوت شدت مشارکت
رحم به پستان انفحش نزدیک اول او از حیض کرده اند **فصل سوم از باب سوم**
از مقاله سوم تولید تعدد فرزند نسبت به بنی نوع انسانی بحسب عادت اکثریه بر دو
قرار یافته بنا علیه عدد ثدی انسان بر دو مقرر گشت از انجاست که تولید کلب
اکثر بر هشت عدد مقرر گردید لهذا دران هشت پستان مقرر شد علاوه ازین
پیشاید که چون خالق بی نیاز ما خلقت انسانی را در ابتدا تکوین بر دو پستان
قرار داده هستد عای عقل دقیقه سنجی بران منوط گردید که تولید فرزند بحسب
بقای نوعیت خود بحسب خلقت نوعی ظهور یابد چه خلافش باعث خروج نوعیت میگردد
و نیز از ادله طبیه ثابت که حین استکمال هضم اربعه غذا از هر جزء من اجزاء البدن
جدا شده در انثیین آمده نضج مرتبه ثانی یافته منی میگردد و تولد فرزند از منیین
بالتحقیق تحقیق از انجاست که عند نقصان عضو والدین خلل الخصوص مولود بوجود می آید
ازینجهت خلقتش مثل خلقت والدین ظهور میگردد بشرطیکه نقصان خلقی نسبت بوالدین
باشد زیرا که معهود و میت العضو باعتبار اصل خلقت مجذوب میباشد نه عارضی ...

فایده عجیبه گاه تولد مولود متعدد از حمل واحد بحکم خالق قدیر جل جلاله و عم نواله
بوجود می آید چنانچه شیخ الرئیس در شفا یاد کرده که تولید یافت از حمل واحد زنی
پنج مولود و زنده ماندند و حکایت کرد از زن دیگر که وضع کرد در چهار مرتبه بست اولاد
و دیگر ساقط کرد پانزده صورت و بسماعت معتبری بمقام جرجانیه نقل بر داز شد که اسقاط
کرد زنی کیسه که در ان هفتاد صورت خورد موجود بود لی صدیق فی وطننا
و شهرنا شاہجهان اباد و ولد فی بنیه ثلثة ولد فی بطن احد و فی
مرتبه اخری اسقط کیس فیه عدة صور صغیره باب چهارم از مقاله
سیوم لا حول و لا قوة الا بالله مساحقه زنان که در دیار هند و ستان
بلفظ چپٹی شهرت میدارد در حالت عدم میسری مرد و بی فکری انزنان در نفقه و نه مشغل
دنیوی و شهوت ناکی و بیباکی مزاج و بی حیائی خلقی که عدم خیال امور جا بیجا متصور است
و نبودن معلمی شفیق بر سر در صورت عدم شوهری خبرگیران نشدن شوهران بلکه حد ایشان
و همنشینی صحبت بد که ترغیب دهنده این امر شنیع باشد ارتکاب اینچنین فعل قبیح
اختیار میکنند و مهارتی کلی بهم رسانند چنانچه مردان در حالت عدم میسری زنان
بسببی از اسباب لواطت را اختیار مینمایند لان من البدایة للصحبة تاثیر
و وقتیکه امر عادی شد تا زندگی تارک آن نمیشوند لان العادة لا ترد الا
بالموت اکثر زنان بیحیا و بی شرم باین صفت متصف میباشند چنانچه مرد ابون اکثر
بیحیا و بیغیرت میباشد بسببیت این حسب مزاج دنیا ظاهر که چشم زنان زنان و مردان بیحیا

چرا که هیچ متقی
نزد که اگر نفس را
اشتغال دنیوی
توجه نخواهد
شهوت نفس خود
افعال زشت و دور
شایق خواهد کرد
۱۲ منه عفی الله عنه

هر یک انگشت نما میکند و زنان صحبت او معیوب ترین خلایق می انگارند بل از در
خانه خود ها مانع می آیند و ذهونی این عند الله نیز کمتر از لواطت نخواهد بود پس بسیاری
و این بصورت گشت از انجمله بعضی زنان که طبع شان در اصل خلقت باین فعل راغب
نیست جبراً و قهراً متوجه میکردند وقت خبرگیری شوهران در صورت مهاجرت
طوریکه اتفاق افتد تارک آن میشوند و بعضی که رغبتی هم میرسانند باوجود موجودگی مرد
تسکین نمییابند یا بسبب کمی شهوت مرد که لازمه مجامعت بجای دیگر و پیرانه سالیست
و یا باعث ضعیفی او در اصل خلقت و پرشهوتی زنکه در جبلت دیا در صورت
عدم توالد و تناسل که باعث کمی شهوت اوست وقت غلبه شهوت و بهم رسیدن
صحبت زنان این طریق فاعل این فعل هم میشوند غرضکه بوقت موقع شایق
هر دو میگردند و آنانکه رغبت کلی در نفس ایشان متمکن میشود تا زندگی تارک آن نمیشوند
و مشاهده و معاینه مردمی تا مدت العمر بدل گوارا میکنند و بخاطر نمی آرند و چرا نباشد
که سرانجام این امر از مردمی مردی بهیچ وجه ممکن نیست علامت زنانیکه طالب
و شایق مساحقه میشوند لاغر اندام که لحم و شحم و سمین بر ظاهر جسد ایشان کم میباشد
علی الخصوص بر فرج و استخوان عانه انها مرتفع نسبت دیگران و خواهش آن از حد
میدارند برودتی مفتون زنان میشوند و تا زندگی انس مردان گوارا نمی نمایند بدو
قسم قسمت کرده اند قسمی آن نسبو ترتیب میدهند که فلوس مس علی الخصوص انگریزی
که اندرین صفاوه قابل این فعل میباشد در صره انداخته موافق گنجایش فرج تیار میکنند

و بالای آن غلاف مخمل که پارچه دبیز و نهایت نرم میباشد مرتب مینمایند و در آخر
آن ریسمان گنده نصب مینمایند و چون مساحقه زن که بجای مرد می باشد آن مسبوره را
بالای استخوان عانه خود داشته ریسمان را بکمر و سرین خود محکم می بندد و از بهدا
و اسبغول وغیره لعاب گرفته آلوده و نرم نموده دخول مینمایند و مثل مردان
بحرکت شده منزل میکنانند و بسا است که زنکه بالا تبدیل هیئت خود مثل
مردان مینمایند لتر غلبه بهذا الفعل لانها مانوثة بالاشکال و اوضاع
الرجال چنانچه بعضی دستار می بندند و بعضی ریش بند قائم میسازند ابتداءً
وقتیکه لذت این در دل زن جا گرفت ترک آن هیئت بعمل می آرند و قسمی
بغیر مسبوره زن بالا می آید و استخوان عانه او با استخوان عانه خود آهسته آهسته
می ساید هر قدر عرصه که میخواهند علی الخصوص بجای عصبه پیشابگاه زن زیر از
فرط لذت بیتاب شده منزل میشوند و زبان زد است که از فرط لذت رحم
هر دو بیرون آمده میسایند و انزال مینمایند لیکن این دور از قیاس است اگر باشد
امر اتفاقی زیرا که رحم بجایگاه خود نزدیک ناف از رباطات و اغشیه مربوط
است و خروج او ازین فاصله بغیر علیحده کی از اصل ممکن نیست و امکان آن غیر
ممکن پس اینمعنی طوری صورت نمی بندد و آنکه از کثرت ضعف که لازمه کثرت
مجامعت و توالد و تناسل وغیره است مسترخی شده وقت نشستن نزدیک محسوس
میشود قادح مقصود نیست چراکه از ثقل احشاء وغیره مزاحمت یافته میل بزیر مینماید

ویا فقط مزاحمت حین عدم اسباب استرخا، واگر امکان اتفاق بهر رنگه صورت بندد
می شاید که در اصل خلقت از واهب العطایات رباطات و اغشیه و استرخی
و خود سریع الحرکت خلق شده باشد و علاوه ازین کثرت ضعف و تولد تناسل
وغیره معاون برین البته امکان پذیرست که میل بخروج کند الا زن یکبار این
صفات موجود شدن دشوار در صورت میسری آن هرگز تا زندگی فیما بین
رهای ممکن نیست و هرچه گفته شود بجا که ایشان بهیچ وجه از مرد صورت نمی بندد و
بل خواهش و معائنه مرد از دل او بدر میشود تا بمجامعت چه رسد لو فرضنا بوجه
من الوجوه اتفاق مجامعت افتد از بس متنفر میگردد بار دیگر تن بجماع نمیدهد چرا که
مرد را چه یارای که بر زنانه کثیر مثل زن قایم ماند و آن سلیقه کجا که ماند او و اقف
کار باشد غرضکه قسم سوم ازین فریق با وجود کوشش و سلیقه شعاری مرد مشکله
الترک است بالفرض اگر چنین اقسام زنان بحسب اتفاق بدام مردی افتد و مرد را
خیال محو کنانیدن این شیوه و رام کردن او در سر جا گیرد اول باید که بسخنان چرب
زبانی و دروغ گوئی که اصل ایکارست بتقدیم رسانیده برین فعل راضی نماید بطوریکه
ممکن باشد چرا که خلقت این فرقه بر ناقص عقل و دین بوده بچرب زبانی دروغگو
زود فریفته میشوند بل میگویند که عامل سحق زن نو را اول باظهار خوبی مساحقه
و نمودن آن لذت و در جماع مردان انواع انواع چرب زبانی ها ساخته راضی کرده
گرفتار دام بلا میسازند و میباس پیشیا نگاه وغیره که مرغوب زن میباشد

شهوت ناک بوده راغب این فعل مینماید من بعد حرکات بعمل می آرند پس اهل
تجربه تدبیری که بنابر دفعیه آن مقرر کرده بود و آسن بیان طراز گردیدم و معاشرت
قیاس نیز شاهد برآن آسن اول آنکه زن را بمساسهای مرغوب او شهوتناک کرده
دراز بر بستر نرم بر زمین بخواباند و هر دو پای او منضم کنانند و مرد بالای او مثل سواری
اسپ سوار شود پس قضیب را در فرج دخول کرده و پای خود را برابر پای زن دراز
نموده باینطور حرکت نماید که استخوان عانه خود بر استخوان عانه زن سائیده
شود و نیز دریافت رحم را از سر ذکر ملحوظ دارد الا اینمعنی بغیر ذکر طویل صورت نمی
بندد و در صورت داشتن تکیه زیر سرین شاید که حصول مدعا گردد و دیگر مراتب
جماع که بتفصیل یاد کرده آید لحاظ آن دامنگیر باشد آسن دوم آنکه بعد شهوتناک
کردن زن بامور مذکوره بالا زمین را بگدیله های نرم یعنی بخوبی مرتب کند و زیر
سرین او بالینی نرم بدارد تا استخوان عانه او مرتفع شود پس هر دو پای او در [illegible]
دو پیغوله ران خود داشته دخول نماید و از سر حشفه رحم زن را دریافته نگران بوده
استخوان عانه خود را از زیر استخوان عانه زن یعنی بجای پیشابگاه او داشته بطوری
حرکت کند که لحم و شحم و غیره فرج زن بطرف استخوان عانه سائیده مایل شود پس
استخوان عانه او را بملایمت بساید و بنگرد که چقدر بیتاب میشود غرضکه سر آلت بدن
زن هر دو استخوان عانه برابر باهم سائیده شوند هر قدر که دیر درین ممکن خواهد بود باعث
تشفی معشوقه خواهد گردید و اگر این صورت از مرد امکان نخواهد نسبت معشوقه نیز طاقت

امساک بزنان کثیر نسبت مساحقه نخواهد داشت و مرد سریع الانزال به ادویه نامی که
درینباب ترقیم یافته متوجه شده عامل این عمل گردد تا از خوف انزال ایمن بوده
سرانجام کار بخوبی و دلجمعی دهد و در انضمام سینه بسینه شکم بشکم درستی این امر
دشوار است الا اگر بالشی کنده زیر سرین او بدارد باین طور که پشت او دوتا گردد
نه چندان ارتفاع که بزن ایذا رسد و ثقل بدن خود بر استخوان عانه زن آهسته
داشته بساید البته درینصورت سینه بسینه شکم بشکم بوجه احسن مع حصول
لذت امکان دارد و حرکت شدید جهالانه که مشعر بر مجهولیت و سرعت انزال
مرد و تکلیف زن و حصول وجع باستخوان عانه او که انهمعنی باعث تنفر و بیزاری
اوست از حصول مرام باز مانده نارضگی او ذمه خود عاید کردنست غرضکه
بهرحال نفی لذت خود مرعی داشته همگی همت در افزونی لذت و انزال زن مصروف
کرده نگران حال زن باشد یعنی بهر حرکتی که از بشره او انقباض رو دهد باز ماند
طوریکه خوشی خاطر او باشد عمل آورده شود مدعا محصل آنکه هر قدر که کوشش و
سعی بهوشیاری بکار خواهد بست بزودی نتیجه خوشی خواهد برداشت و اینمرض لاعلاج
راکه از سلف تا این زمان کسی لب سوای لاعلاجی او نکشاده معالج خواهد شد
و باعث سرخروئی در همچشمان و مداحی زنان که ثمره عیاشان روزگار است
خواهد یافت از نجهت تضییع اوقات عزیز باین هزلیات بمعنی رایگان نموده
بحقیقت کماهی پرداخته شایقین درین امر عاری نبوده مورد طعن زنان

نشوند و بر مردی حرفی عائد نگردد چه همت مردانگی تقاضای آن میکند که اشکال را گذاشته زبان درازی طعن زنان بر خود گوارا نماید و سخن ناگفتنیِ ایشان فرمه همت خود اختیار سازد بقول شاعری سه مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که هراسان نشود و بر ظاهر که سرانجام وقوع این امر و جنس طرف ثانی گاهے بساحقه رغبت و خبر دار نخواهد شد بشرطیکه مرد سلیقه شعار باشد فصل اول از

باب چهارم از مقاله سوم

در طریق مجامعت مشتمل بر چهار دو طریق طریق اول بعضی مجربون بر آنند که وجود رطوبت فرج زن بغیر لذت ممکن نمیباشد بشرطیکه محبوبه مریض باعتبار لحوق این مرض نباشد و بعضی برخلافش باثبات قول اول نحوی پرداخته اند که تا که زن را لذت خواه مساس خواه در گفتار رنا شهوت انگیز وغیره طوریکه مرغوب زن باشد حصول نشود رطوبت در فرجش نمایان نمیباشد پس حصول رطوبت موقوف بلذت زن گردید و لذت زن منحصر بر رغبت اوست یعنی اگر زن با آن مرد رغبت و مناسبت نداشته باشد ذوق نمییابد و تن بجماع او ندهد رطوبت در فرجش نمایان نمیشود و نیز در حالت عدم تن دهی بجماع آن سخت میدهد قضیب کما ینبغی دخول نمییابد مرد را ذوق و لذت چنانچه باید حصول نمیشود بل متنفر میگردد و انزال زن امریست اهم بلکه با وجود خواهش خود تاهم گاه گاه منزل میشود چه جای کوشش مرد پس اگر زن پر شهوت است و با آن مرد انس میدارد یعنی از مدت در از با آن مرد مربوط است و مرد نیز شعور دارد

از حالات مزاجیه او خبر دارد با اینهمه اول مباسهای مرغوب مزاج زن تهو تاک
کرده باشد پس بجماع مشغول شود و دران نیز هیئات جماعیه او ملحوظ داشته طبیعت
خود را بجای مایل سازد بهتر آنکه خاطر خود را بجوبای رحم و وقت حصولش بساید زن
حشفه ذکر بدهن آن مشغول باشد غرضکه طبیعت خود را از لذت خود بخیال امور
مذکوره بالا باز داشته در افزونی لذت زن شاغل دارد چون دریابد که
انزال زن نزدیک رسید آنوقت باتفاق انزال کند و جماع بر پلنگ اگرچه
مرغوب اکثریست الا بدانستم بر زمین که انراز گدیلهای نیمی درست کرده باشد
مناسب تر چه آنکه حشفه ذکر بدهن رحم نزدیکی ملاقی میشود علاوه ازین فواید کثیره
میدارد که بر شایقین ابکار پوشیده نیست و لذت این امر در جماع زن اجنبی صورت
نمی بندد پس اگر شوق لذت این در سر داشته باشد و خیال رام کردن معشوقه
آن نتیجه ابکار است دامنگیر باشد بغیر صحبت دو سه ماه که باعث واقف کاری
مزاجش در جماع و دیگر اوضاع و اطوار او میباشد راست و درست نمی گردد و
حال آنکه زن نیز خواهان و شایق اینمعنی باشد البته آنوقت حلاوت کما ینبغی
بحصول می انجامد و اگرچه شایقین ابکار لذت زن و مرد را بامور مختلف وا داشته
اند و ورا از صواب مینماید بعقل ناقصم فقط لذت فاعل و مفعول منحصر بر مساوات
طول ذکر و عمق فرج است چه اگر مثلاً طول ذکر نه انگشت و عمق فرج نیز همین قدر
پس مانو نیست و دوستی و اشتیاق فیمابین چنانچه باید ممکن خواهد بود و نیز در خواهش

جماع مساوی باشند و بلکه مرد بر شهوت نسبت زن باشد چرا که وقت خواهش معشوقه دیر
و تامل عاید نشود و نیز بسبب کثرت خواهش خود معشوقه را سخنهای شهوت انگیز و
ساسهای مرغوب طبع زن جانب خویش همیشه راغب و شایق خواهد داشت بجانب
دیگر طبع او مائل نخواهد شد چه حصول لذت باعث میلان طبع محبوبه یک سبب
مشتاقی هر دو میگردد یقین واثق هر کس که مشتاق و فاعل امور مذکوره بالا باشد
هر که بدام او خواهد افتاد تا زندگی رهائی علیحدگی و جدائی فیمابین امکان پذیر نخواهد
شد خوبی و مردانگی مرد هر چه گفته اند همین است و تعشق فساق همین مراد است
الاخیال انیمعنی ملحوظ خاطر دارد که انزال خود بر انزال زن منحصر دارد و درنه اگر فاعل
به پیروی طبع خویش و یا بسخنهای دروغ و یا دیگر امورات مفعوله بلی انزال طرف
ثانی پیشه انزالی خود اختیار خواهد کرد ظاهر که در عرصه قلیل باعث کثرت مجامعت
که آن سبب قلت منی است و قلت منی سبب کمی شهوت و کمی شهوت باعث تنفر معشوقه در بنصورت
چندی فیمابین بسر خواهد شد انجام جدائی و ندامت و پشیمان خواهد گردید چه
مخفی افهام مجربون فی ما فطانت نخواهد بود که اگر زن همراه مرد منزل نشود
آتش فتنه او نمی نشیند تنفر از معاینه شکلش میاید و مرد بعد انزال از احاطه
مردمی خارج بوده بکاری نمی ماند خلاصه ازین خرخرفات باثبات رسید که تا
زن منزل نگردد سبب خوشنودی خاطر او نمیگردد و مرد عاقل فاعل اینکار کوشش
وسعی مالا کلام چندانکه تواند و ممکن باشد خواه از مشتاقی و خواه تملق و خوشامد

بکار برده منزل سازد و فیما بین فاعل مفعول کار از معدگی مرد بر زن غالب باشد
زیرا که تا مرد در بیکار هوشیار و مشتاق نباشد هرگز درستی این امر صورت نمی بندد و
قول بعضی نو آموختگان این کار که از فهم و لیاقت انجمنی بی بهره اند انزال زن
هر روزه بل در جماع متفق مصرانه مرد و دشناسند زیرا که اگر زن هر روزه
منزل شود زنده نماند الا در هفته دو سه مرتبه از مرد کامل عیار بشهوت فراج
البته ممکن است اگر انجمنی هم دو سه ماه متواتر بوقوع رسد نورانیت و اشراقیت و حوصله
و اراده و غیره زن که حیات زن مراد از انست همه برباد میرود و اکثر اهل تجربه
بر آنند که رحم زن مطلق بجانب چپ مایل میباشد و بعضی برخلاف این حق نیست
که رحم مقابل سوراخ فرج زن میباشد خلقتاً و اگر از کثرت مجامعت قسست
شده بجانبی مایل گردد آنرا اعتباری نیست لانه باعتبار اصل
الخلقه مرض طبعیه او نیست او مقابل فرج بوده باشد و بهمین جهت اکثر شباهت
جماع بسبب حصول ضعف و میلانش بجانبی حمل نمیماند چرا که اگر فم او مقابل
باشد ممکن است که دخول منی در فم رحم صورت بندد و باعث توالد و تناسل گردد
و گاهی از روی خلقت یمیناً و چپاً مایل میباشد در بصورت از روی مرض
خلقت مریض است نه باعتبار عارضی و جماع چون با انگی نفس از بره منی راست
مرد و زن بالعکس این عشق غلبه مرد بر آن زن میباشد و اگر عکس شد بالعکس طریق
دوم بدانکه تا زن مست شهوتناک نگردد تن بجماع نمیدهد در نیوقت مجامعت آن

از خویشتن از رفتن و رایگانی منی خود کردن و ضعیف عاید نمودن پس حصول لذت
کجا و سے زن منحصر بر سه مساس است یکی آنکه سر پستان که از اهندی بهٹنی گویند از
دو انگشت گرفته آهسته آهسته مساس کند تا از زبان که بسختی گراید چرا که نرمی آن
بر عدم شہوت او دال است دوم آنکه لب پایین و زبان بمکد سیوم آنکه بالای پیشاب گاه
زن عصبه ایست که از مساس آن بر زن مست شہوت میشود لانه کثیر الاعصاب
قلیل اللحم اما باید که وقت مساس بقراری زن نگران باشد هر قدر که بقرار گردد مست
شده زود منزل میشود و قبل از جماع بعورت امر کند که بول کرده و آبدست گرفته
بیاید زیرا که از آبدست رطوبات فرج که باعث رطوبت ناکی و استرخا است و این
سبب بر لذت میباشد پاک شده ضیق بهم رساند و نیز از کردن بول عورت لذت
بسیار بسیار بدو زود منزل میشود بخلاف مردان که ایشان را از بول نکردن شہوت
زیاده میشود و از زیادتی شہوت انزال جلد نمیگردد چرا که از تجربه ثابت که هر قدر که شہوت
کم میشود انزال جلد میگردد و نیز مرد بعد سه چهار گهری از جماع زن از غسل خود اندام
خود بشوید تا آتشک یا خلل دیگر از این قبیل عاید نگردد و نیز زود بعد جماع بول
کردن باعث کمی شہوت و زردی رنگ است و اگر زن زود بول کند سبب عدم حمل و
زردی رنگ و ضعف اوست پس فاعل و مفعول را لازم است که بعد سه چهار گهری
بول نمایند و ظاهر است که مفعوله از مالیدن سر پستان و مکیدن لب و زبان زود خواهان
جماع میگردد پس فاعل این فعل را لازم بلکه الزم است که قبل از جماع لحاظ این حرکات

را مرعی داشته و حین جماع از حشفهٔ ذکر رحم معشوقه را دریافته آهسته آهسته بباید و د
حرکت شود غرضکه سر آلت بقدر خواهش طرف ثانی بر رحم میرسانیده باشد و مساس
پیشابگاه از ملحوظ داشته هوشیاری شود اری بکار برده منزل کنانند و اگر در اینجا
هوشیاری خبرداری بکار نخواهد برد از یافتن رحم و مساس پیشابگاه هم ممکن نیست
که منزل شود مگر البته از لذت بیتاب میتوان کرد و مرد نادان چون عورت را از
فرط لذت رطوبت آید میدانند که انزال کنانیده محض غلط فهمی است زیرا که عورت
بکمال محنت از مرد هوشیار منزل میشود یافتن رحم هم کار هر یک نیست مرد هوشیار را
مدرک میشود چرا که وضع طبیعی آن محاذی فرج است غایت آنکه بفوق تحت مائل
خواهد بود و اکثر اوقات بسببی از اسباب جانب چپ یافته میشود و گاهی جانب راست
پس هر که سلیقه دریافت آن نداشته باشد باید که اول محاذی فرج جوید و اگر در اینجا
نیابد جانب چپ دریافت نماید بایطور که در وقت حرکت جسم خود را جانب راست عورت
کرده حرکت کند درین حالت راس ذکر جانب چپ عورت میگردد و اگر اینجا نیابد جانب
راست دریابد غرضکه باین ترکیب حصول رحم ممکن میباشد و اگر اول از انگشت معاینه
کرده دریابد حاجت باین تکلفات هم نمیگردد الا آنکه زن هم راز نگردد باین حرکت
راضی نمیشود و گاهی بسبب قصر آلت یافتن رحم ممکن نمیباشد برای آن تدبیر او در مبحث گفته
خواهد شد حاصل کلام آنکه باوجود یافتن رحم و دیگر مراتب مذکوره بالا بالفرض اگر رضای
عورت نباشد هیچ هیچ مرد انزال او ممکن نیست پس بهر طوریکه ممکن باشد دلجویی

ودلداری او بکار برده دل او بدست گیرد تا باعث لذت و عشرت گردد و بسا است
که در حین مجامعت در حالت بیتابی خود گوید که یکذره باش هم مرد برگفته او غلطی یافته
از حرکت بماند زن منزل نمیشود چراکه چون انزال او نزدیک میشود میگوید که باش
انوقت لازم که برگفته او عمل نکرده در کار خود همه تن مصروف بانزال عورت
باند **طریق سوم** چون مرد بخواهد که بعورت نزدیکی کند اول سر الت را آهسته آهسته
بر اندام نهانی عورت بگرداند تا خوب نعوذ کامل شود و عورت بیقرار گردد بعد سر الت را
یکدو انگشت درون کرده آهسته آهسته در آرد بر آرد تا که زیاده بیقرار گردد بعد آن
تمام الت را دخول کرده مشغول بحرکت شود تا که زیاده تر بیقراریش ظهور یابد لیکن
مرد را لازم است که در مباشرت دم بالا بزور میگرفته و آهسته میکشیده باشد
تا که زود منزل نشود این عمل هم نصف اندری بجر بیست چون بداند که بوقوع
حرکت دیگر انزال خواهد شد از حرکت باز مانده دو چهار بار دم بزور بالا کشد و از
عورت جدا شده اندام خود را از رومال پاک کند و لب پائین و زبان بمکد و سر پستان
را بمالد و بعد آن دخول کرده در حرکت شود چون بداند که باز وقت انزال نزدیک
رسید همانوقت از عورت جدا شده رومال گرفته دم بالا بزور کشد و در مالیدن
سر پستان و مکیدن لب و زبان خود را مشغول سازد تا که خیال انزال از دل برود و
لذت عورت برقرار ماند همین قسم هر قدر که بخواهد پایداری میتواند شد و مجامعت بطمانیت
بکمال رغبت کند لیکن در باطن خیال بجای دیگر دارد و جسم خود را کرخت نماید یعنی

دست و یا وغیره تمام بدن را ملایم بدارد تا که جلد انزال نشود و اگرچه طریقه آسن ها
اهل عیش بچند وجه نوشته اند در همه تکلف و در تکلف آسودگی و لذت کجا پس
آسن که مروج جهانست بهتر است و طریقه او اینست که زن بر بستر نرم بخوابد و
هر دو پای خود در پیغوله ران مرد بدهد و مرد بر پا نشسته بجماع مشغول شود و بعضی
اهل تجربه بر آنند که مرد بر بستر نرم دراز بخسپد زن بالای مرد آمده بجماع مشغول
شود و درین عمدگی چنان بیان کرده که اکثر اختیار جماع بدست عورت میماند
یعنی هر قدر که میخواهد آلت بخود میگیرد و حرکت خاطر خواه دل خود می کند
این ترکیب بغیر زن مشتاق و پر شهوت کما ینبغی بوقوع نمیرسد و یونانیان
این طریقه را معیوب دانسته اند و میگویند که درین صورت رطوبتی که از رحم آن جاری
میشود در سوراخ بول مرد رفته تعفن گرفته باعث مرض سوزاک وغیره می گردد
طریق چهارم روزیکه اراده جماع باشد باید که غذا کم خورد و بجماع مشغول شده
حرکت دخول را از یک تا صد شمار کند پس بماند تا منی بجای خود قرار یابد و مرد
آسوده گردد دوباره شمار نماید و باز بماند همین سان تا که زن قریب انزال رسد چون
ببیند که منزل میشود خود هم باتفاق انزال کند الا بر گفته کاذبه او که اکثر زنان
مرد را فریب میدهند عمل نکند چون فارغ شود فی الحال شیرینی بخورد تا از سستی
وضعف انزال باز ماند و بزودی بر جماع قادر گردد و باز جماع کند و در دل
گرفته بی انزال علیحده گردد و این مرتبه هرگز منزل نشود باز بخواب رود و فیما بین هر دو

جماع هرگز چشم را بخواب آشنا نکند که مبطل امساک است تا ده روز اینچنین بد اوست بعد از آن بیاید
در باب امساک عجائب است وقتیکه عادت خواهد شد تا دو دو و سه سه روز منزل
نخواهد شد اگرچه زن انزال کنانیدن خواهد **فائده** حکماء هند مقرر کرده اند که بوقت
جماع دخول و خروج را تا وقت انزال بشمارد روز دیگر بقدر نصفی دخول و خروج
نموده بی انزال برخیزد روز سوم یک نوبت از شمار نصفی زیاده نموده بی انزال
برخیزد و همچنین یک یک نوبت زیاده میکرده باشد در چهل روز کامل میشود **مقاله**
چهارم بدانکه آگاه باش که اکثر لحوق ضعف باه این زمان نتیجهٔ بوده که چنین
کثرت مجامعت خلاف مقتضای مزاج خویش و عدم خیال منهیات و اوامر
اینکار سستی در باه رومید هد و باوجود وجود سستی باهی بباعث ضرورت داعی
وقتی و بغیر خواهش باهی استعمالش ضروری میباشد ازینجهت تکلف مسایل و وسیله
قدرت فعل جماعی تصور دیده کار روا بوده عادی میشود چون بعرصه قلیل
بسبب نا نوتیت طبیعت و امر عادی بودنش ازینهم حاجت براری نمیگردد
باختیار دیگر امور بجای چند روزه دیگر دفعیه سستی بجوید انجام کار بسبب
تزاید ضعف آناً فاناً علی الخصوص بنابر جبر طبیعت بوسطه تکلف مسایل وغیره
امورات بغیر خواهش شدت قوای شهوانی طبیعی بدامنگیری هوس بتصدیق قول آنکه
مصرع مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد طی جمیع خواهش نفسی و طبیعی
بلکه معینه بر باه اند کرده از کار و بار مجامعت بالکل باز میمانند ناچار بجویای دوای

مقوی باه متوجه شده رجوع بطبیبان زمان مینماید وایشان بغیر تحقیق سبب
واقعی حدوث ضعف باهی بسبب عدم علمیت یا بباعث عدم قدرت بر تدبیر
که سبب نقص بر واقفیت این فن است باستعمال نسخ کثیره خوب و زشت که
هر یک ازان بسببی خاص خصوصیت میدارد و متوجه میشوند فی الحقیقت اگرچه نسخه
مجرب میباشد الا بغیر مناسبت محلی تسکین بخش دل رنجور میگردد ازین جهت فن
طب بر معدومیت نسخه مقوی باه بدنام گردید ورنه از فضل خدای کریم کار سیار
فن طب بتدبیر اینچنین امورات بل معاونت تقدیر ازلی از جمیع امورات
بدنی و نفسی و طبعی عاری نیست ازانجاست که بدرستی تقدیر ازلی بتدبیر
صائب امراضیکه دفعیه آن ممکن الوقوع نمیباشد چنانچه نقص شده اند
که اثری ازانها یافته نشد الاموت و زیست بقبضه قدرت خالق قدیر است
کسی را جای دم زدن نیست اما ازانجاکه اکثر وقوع ضعف باه این زمان بر کثرت مجامعت
قرار یافته لهذا بتدبیر معالجه اش پرداخت و اسباب باقی ضعف باهی که طبیبان
شایقین مشروحاً بتحریرش متوجه شده اند ترک کرد که محتمل بر تطویل لاطایل است

باب اول از مقاله چهارم

پس بداند که اسباب ضعف باه در صورت
کثرت استعمالش یا قلت در روح واقع شود یا در دم یا در ریح اما قلت روح بحسب
اختلاف اماکن بسه قسم منقسم میباشد یا قلت در روح قلبی رود هد یا در روح دماغی
و یا در طبعی و ضعف این هر سه روح بغیر ضعف نفس این اعضا که محل و مولد او ست

هرگز ممکن الوقوع نمیباشد اما قلت دم اکثر از سردی زری و غیره اسباب واقعه جگر
بوقوع میرسد اما قلت ریح اکثر از حرارت جگر ظهور می یابد و قلت ریح نفس قضیبی
نیز از انعدام رطوبت فضلے الموضع ظاهر میگردد اما ضعف معدهٔ یا گردهٔ یا مثانه
و یا خلل اوعیه منی و یا سستے اعصاب نفس قضیبی که باعث ضعف باه گردد بنا بر
دفعیه اش نسخ مقویه هر یک ازین اعضا بجز تحریر می آید وقت ضرورت متوجه شوند
پوشیده ارباب تجربه نمیباشد که کسانیکه از کثرت مجامعت که طریقه اهل این زمانست
ضعف باه عاید میشاید علاجش بجز آنکه از جماع باز ماندن تا زمانیکه قوی باهی
بسبب استراحت اعاده بقوت اصلی خود نماید و علامت این امر شدن
شدت شهوت بفعل جماع است نه باعث موجودگی مجامع و تخیل وغیره و استعمال
اغذیه لطیفه مقویه یا اغذیه دوائیه مقویه زیرا که اغذیه را نسبت ادویه بفعل
باه تاثیر عظیم است لتولیده المنی و من البدایة ان المنی مادة
الباه و در صورت عدم باز آمدن از جماع هیچیک تدبیر و معالجه سودمند
حالش نمیگردد اگرچه بدی ابتدا از معاجین و اطلیه وغیره حاجت براری
شدن ممکن الانجام بسبب ترقی ضعف و قوت سبقا بل استفاده اغذیه
و ادویه وغیره نمیماند **فصل اول از باب اول از مقاله چهارم**
اما علامات ضعف و قلت روح قلبی سرعت انفعال علی الخصوص بخیال جماع
و قلت لذت بسبب مطلقیت جماع و عدم قدرت بفعل جماع غیر مرغوبه و مانوسه

الا بوقت بل اکثر قادر نشدن منقبض ماندن خاطر از روی پریشانی و لحوق
خفقانیت وقت شدت حرارت و عائد شدن جبن چین کثرت برودت و متردد
شدن خاطر بادنی تردد و ضعف حرکات بدنی و عزم قلبیه و انفعال ازادنی سبب
منفعل و خوف مالایخوف عنه و افراط فرح از اسباب یسیره مفرح و عدم قدرت
برجرات امورات متعلقه قلبیه و تغیر گلگون بصفرت بتغیر خفیفه مثل غضب و غیره
اما ضعف که از شدت حرارت دامنگیر گردد تدبیرش بمقویات بارده طیبه قلبیه مثل
خمیره مروارید و خمیره صندل و مفرح بارد و دواء المسک بارد و تشمیم ریاحین بارده
مانند خس و غیره و روایح طیبه مفرحه صندل و مانند آن و عطر کیوره و خس و گل و موتیا
و ازهار این و دوام تغذی باغذیه بارده خرفه و غیره بغیر لحوم و شرب اشربه
بارده مسکنه مفرحه شربت سیب و کوزهل و عرق کیوره و قیام باماکن بارده
و وسعت و سکون که اثر شمس در ان نباشد و قرب میاه جاریه و ترک حرکت قویه
علی الخصوص بشمس حار و گل نیلوفر اگرچه شماً و اکلاً مقوی قلب حار است الا مضعف
اه قرار داده اند و سیب نیز شماً و اکلاً مقوی قلب است و شربت کیوره و عرق
ن باوجودیکه میلان جانب حرارت میدارند الا ازبس مفرح اند و باعث
لت حرارت و تفریح مفرط فنعم المفرح حتی که قلب حار را و بار الخیار و بار انجبن
مه صالش میکرده و داشتن پارچه که از صندل سفید در آب یا گلاب سائیده
کرده بجای قلب خوب ساکن است خمیره مروارید مروارید ناسفته یکتوله شب سفید سوده

کہربا شمعی صندل سفید سودہ طباشیر سفید از ہر واحد شش ماشہ نبات سفید پاؤ آثار
عسل کشمیری مصفی بحتولہ در گلاب و بید مشک ہر یک پاؤ آثار قوام نمودہ بسرشند
شربت یکدرم تا یکمثقال **خمیرہ صندل** برادہ صندل سفید بست مثقال در نیم آثار
گلاب تر نمودہ یک شبانہ روز نگاہدارند بعدہ ازان بجوشانند و شیرہ آن بگیرند و باینکہ
صندل سفید کہ با عرق کیوڑہ بید مشک ہر یک پاؤ آثار داخل کردہ قوام
خمیرہ نمودہ ورق نقرہ شش ماشہ اضافہ کردہ تیار سازند و بقدر یکتولہ مستعمل
کردہ باشند **مفرح بارد** مروارید ناسفتہ کہربا شمعی ہر یک یکمثقال گل گاؤزبان
طباشیر سفید غنچہ گلسرخ صندل سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفہ مقشر ہر یک
دو مثقال عنبر اشہب خوشبو ورق طلا محلول ورق نقرہ محلول از ہر یک
دو دانگ رب سیب شیرین رب بہ شیرین از ہر یک بست مثقال نبات سفید یکصد و بست
مثقال گلاب یزدی عرق بید مشک کشمیری ہر یک بست و پنج مثقال بطریق معمول
معجون تیار سازند خوراک یکدرم تا یکمثقال **دواء المسک بارد** مروارید ناسفتہ
کہربا شمعی از ہر یک یکمثقال ابریشم خام مقرض طباشیر سفید صندل سفید غنچہ
گلسرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر تخم کدو شیرین گل گاؤزبان مشک خالص
عنبر اشہب از ہر یک نیم مثقال رب سیب شیرین بست و پنج مثقال قند سفید پنجاہ مثقال
بدستور معمول معجون سازند شربتی یکمثقال اما باید دانست کہ در صورت وقوع ضعف
از برودت دفعیہ آن از دواء المسک حار و مفرح حار و شمیم ریاحین حار گل سیوتی

و عطر مجموعه و تغذی با غذیه حاره اعنی لحوم و شرب شربت گاوزبان و شربت
کیوڑه و شربت بیدمشک و عرقیات اینها و دیگر تدابیر حار مفرح گاه عند ضعف قلب

ضعف دماغ لاحق میشود لشده مناسبت محاذاته دواء المسک حار
زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم
بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب بادرنج هندی قاقله و قرنفل از هر یک پنج درم
شش دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل یکمن ابریشم را مقرض
نماید که مثل غبار شود پس جواهر را بر سنگ سماق خوب صلایه کنند و باقی ادویه را
کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال مفرح حار سعد بند درونج قرنفل
سنبل الطیب مصطگی اسارون زرنب زعفران از هر یک شش مثقال ببیا قاقله
کبابه صعار جوز بوا از هر یک یکنیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال عسل مصفی هفتاد
مثقال علی الرسم بسرشند خوراک نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب فصل

دوم از باب اول از مقاله چهارم اندر بیان ضعف و قلت روح دماغی
قلت لذت باحتکاک ذهن و عدم شوق و رغبت در تخیل و فعل جماع و عدم میلان
خاطر به تعشق و دوام مبتلا به نزله و زکام بادنی سببی که آن را ناگوار شدن
صوت قویه و قوای داعی بر استخراج نتیجه مضامین دقیقه و تفهیم مطالب بعسرت عاجز
شدن و به تطویل کلام مودی گردیدن سهو و انگیز حال بودن و باخبار ناگاه پریشان
عاید بودن و تشویش فکر بفکر ضعیفه و متحیر ماندن رفعیه ضعف بصورت لحوق حرارت

که تشویش افعال دماغی گواه است او از خمیره گاوزبان و خمیره ابریشم که میلان جانب برودت داشته
مفرح باشند و مفرح بارد که نسخه آن در بحث قلب ضبط یافته و تسعیط بادهان بارده روغن
کدو وغیره و تشمیم بروایح طیبه بارده بهارنارنج وغیره که در بحث قلب بقید تحریر آمده اجتناب
کنند چه اکثر ادویه قلبیه و دماغیه خصوصاً باعتبار تشمیم مشترک النفع اند که تفریح یکی
باعث تقویت دیگری میگردد لهذا دیگر تدابیر که بقلب جاری از اغذیه و اشربه وغیره
مفید میگردد پرداخته متوجه شوند و از سبب حرارت داخلی و خارجی سر را محفوظ دارند

خمیره گاوزبان کافور دو دانگ مشک نیم درم زعفران یکدرم گلسرخ تراشه صندل
سنبل الطیب اشنه هر یک سه مثقال بادرنجبویه پنج مثقال گل گاوزبان ده مثقال
گاوزبان گیلانی بست مثقال سوای سه جزو اول همه را در دو رطل آب گلاب
بخیسانند و جوش دهند و صاف نموده با یک رطل قند قوام نمایند و سه جزو اول داخل کنند
بکار برند شربتی دو درم تا سه درم با عرق بیدمشک و گلاب **خمیره ابریشم** طباشیر سفید
بهمن کشنیز خشک پوست بیرون پسته لولو ناسفته کهربا شمعی گل نیلوفر گل گاوزبان
ابریشم مقرض از هر یک دو درم یاقوت رمانی چهار دانگ برگ گاوزبان گیلانی ده
درم کافور قیصوری دو دانگ عصاره زرشک چهار درم صندل سفید شش درم شیر امله پانزده درم
زر محلول دو دانگ ورق نقره سه دانگ مشک تبتی نیم دانگ عنبر اشهب دو دانگ آب
سیب شیرین آب انار شیرین از هر یک سی مثقال گلاب بیدمشک عرق گاوزبان از هر یک
پنجاه درم قند سفید دو من بدستور مقرر معجون سازند شربت از یکدرم تا دو درم نیم بعد ا

که اگر برودت مضعف قوای دماغی بوده باشد تدبیر حار لازم داند اعنی خمیره جات
و مفرحات و دواء المسک حار که در بحث سوء مزاج بارد قلب گذشت هرچه مناسب
وقت باشد متوجه شوند و تسعیط با دهان حاره یاسمین وغیره و تشمیم روائح حاره شگوفه
نارنج و مانند آن و تغذی بلحوم و شمومات و بخورات مقویه دماغ در حاره بارده و در
بارد بخار سریع التاثیر است و بباید دانست که حین برودت دماغی و حرارت دیگر
اعضا مثل معده و جگر وغیره باعث عدم استعمال تدبیر حاره میشود درین صورت
دفعیه اش از تشمیم و تسعیط سازد و در صورت خرابی معده فتوری در افعال
دماغی می افتد بل اکثر امراض دماغی از تغیر افعال معده عائد میشود للمحاذات
و للمشارکة بالعصب لهذا در امراض دماغی اصلاح معده نیز دامنگیر
میباشد از اکل و شرب علی الخصوص منجر و تشمیم گلاب از بس محرک نزله میباشد صاحبان
ضعف دماغ را علی الخصوص که از سردی باشد خمیره گاوزبان عنبری گاوزبان
گیلانی سه درم گل گاوزبان شنیز خشک ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل
سفید تخم فرنجمشک هر یک یکتوله عنبر اشهب نیم درم سوای عنبر در دو آثار آب تر
نمایند صباح بجوشانند هرگاه سیوم حصه بماند صاف نموده با یک آثار شکر سفید
و عسل یا دو آثار بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند ورق نقره و طلا شش ماشه
اضافه کنند هرچند که حل خواهند کرد خوب خواهد شد و گاه درین ترکیب بنا بر تقویت
و تفریح مروارید یاقوت زهر مهره هر یک یک مثقال اضافه کرده میشود حکم تریاق

پیدا می کند و نیز گاه برای جذب رطوبات دماغی بهمن سرخ تودری سرخ و سفید بادرنجبویه
اسطوخودوس عود صلیب جدوار بنفشه هر یک یکتوله داخل میکنند اقوی در افعال
میشود و حرارت از دید پیدا میکند خمیره ابریشم کهربا شمعی یشب صندل سفید عود عنبر مصطگی از
هر یک نیم مثقال فرنجمشک ابریشم مقرض مروارید ناسفته هر یک یکمثقال گل گاوزبان
دو مثقال آنهمه را کوبند و بیزند و ابریشم خام ده توله عسل مصفی مثقال نبات سفید هفتاد مثقال
گلاب دو آثار ابریشم را در گلاب یکشبانه روز تر کرده بجوشانند هرگاه نصف گلاب
باقی ماند صاف نموده یکمثقال گاوزبان یکمثقال بادرنجبویه علیحده در قدری آب جوشانیده
صاف کرده با آن ضم نمایند و عسل و نبات داخلکرده بقوام آرند اول عنبر داخلکرده
حل کنند که سفید شود بعد از آن دواهائیکه کوفته و بیخته شده بیامیزند و بکار برند و از
یکدرم تا یکدرم بخورند شموم عنبر اشهب یکدرم عود هندی دو درم صندل سه درم عنبر را بگلاب
بگدازند و عود و صندل باریک سائیده در آن آمیزند و بویند بخور مقوی روح و دماغ است
و دیگر نافع وارد عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر یک جزوی مشک کافور هر یک
نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر کنند فصل سوم از باب اول از
مقاله چهارم در ابانت قلت روح طبیعی بودن تقاضای طبیعی بفعل جماع الامعاود
اسباب آن یکی قلة الحیل اسهام الطبیعة بتولید المنی بل بتغذیة جمیع البدن
و علامتش بودن انتفاخ جلد لعدم استحالة الغذاء بعضو المغتذي على ما ینبغی و
بی رونقی بشره لعدم احمرار الجلد و نورانیته و اشراقه لقلة تولید الدم و ظهور

تنفس بادنی حرکت سریعه لغلبه رطوبات الفضلیه ولحوق الضعف
بوسطه عدم استحاله الغذا للعضو المغتذی ونیز عند شدت ضعفش رنگ
اظفار مائل بسفیدی بوده ونیز باریک شده لعدم اغتذائه ولحم الانامل حسب
لنقصان رطوبات الاصلیه المستقره فی جواهر و میلان رنگ بدن بزردی
لقلة تولید الدم فی ینبوعه و با خضرت شدن لاستیلاء البرد حین قلة
الدم تدبیر دفعیه اش در حالت استیلاء حرارت که از شدت عطش و تدخن اغذیه لطیفه
وغیره پوشیده نیست از ربان جلو و کاسنی مقطر و دیگر تدابیر مقویه جگر ملحوظ خاطر داشتن
واغذیه و اطلیه و ضمادات مسکنه مقویه مستعمل شدن و داشتن پارچه صندل بگلاب بر
جایگاه جگر نیز مسکن حرارت جگر است و بدانند که امراض جگر عسر البرء است علی الخصوص
حرارت جگر و برودت جگر که از قلت عطش و تضرر اغذیه رطبه امثال اینها ظاهر میگردد
انجام ضعف جگر عاید کرده سوء القنیه بل استسقا عاید میکند بنا بر دفعیه اش معاجین
حاره اختیار کنند مثل دبید الورد و کلکلانج و دیگر معاجین مقوی جگر که مفرح و معاون
برباه باشد اعنی با وجود دفع برودت به تقویت روح طبعی معاون باشد تصور کنند
و در اغذیه و ضمادات و اطلیه نیز همین مراعات ملحوظ خاطر دارند و بدانند که در اطلیه و
ضمادات ادویه عطریه بار باشند یا باعث تحلیل ارواح نشوند و کاسنی مقطر در هر دو اقسام
سوء مزاج جگر مفید میکند و همچنین آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و آب انار مفید
اکثر امراض جگر حار و بارد می باشد زیرا که دفع حرارت و برودت جگر از خواص مختصه کاسنی است

مقرر کرده اند و خبث الحدید مدبر نیز برای ضعف جگر مخصوص است و صاحبان ضعف
جگر را اکثر خلل بواسیر دامنگیر میباشد ادویه مقویه جگر دافع آن میشود و دیگر تدابیر خاص
بدفعیه بواسیر از مطالعه مطولات جوید وگاه از قطع بواسیر ضعف باه عاید میگردد شایق
این عمل از آن ملحوظ خاطر دارد و نیز عند شدت ضعف جگر ضعف معده نیز دامنگیر میگردد و بالعکس
لان الکبد عند ضعفه لا یجذب الکیموس علی استقصائه فینبغی فی المعدة و
یحدث الضعف و دفعیه ضعفش حسب تحریر مطولات مبرهن گردد بدانند که معده عضو
شریف است لهذا اکثر خلل این خلل در باه میرساند لان المعدة عند ضعفه لا
یهضم الغذاء و بل لا یطلب لضعفه و لعدم قدرته علی انهضامه تدبیرش
اصلاح معده است بتقویتش معه رعایت معاونت باه و نیز در دفعیه سبب موجبش
مراعات حرارت و برودت ملحوظ خاطر باشد و ظاهر که کثرت ریاح معدی باعث
کثرت باه نمیباشد چنانچه قول بعضی دال برین است چه ریاح معدی سبب ایلام
معده میشوند نه براسودگی طبع که سبب قوت باه میتوان گفت و کذا الحال فی
ریاح الامعاء بخلاف ریاح العروقی فانه یهیج الباه کما قال الشیخ
فی القانون تریاق الکبد جهت جمیع امراض حاره و بارده مفید است خشک
فلفل زنجبیل کربانی سنبل الطیب بیخ سوسن اسمانگون هر یک یکدرم شحم حنظل تخم فنجنگشت بیخ
لسان الحمل و تخم آن تخم هلیون و بیخ آن پوست بیخ غار پوست بیخ غافث بادام شیرین مغز
بادام تلخ بیخ لوف جعده غاریقون بابونه حب البان زعفران هر یک یکدرم و نیم

پوست بیخ شیرین خشک کرده باردین فو مو هر یک یکدرم و دو ثلث یکدرم بوره ارمنی
ملح اندرانی و دو قاقی خشک فو و شیح جبلی سازج هندی مصطکی تخم حلبه تخم مرو رب
السوس هر یک دو درم سرخس ق شبت هر یک دو درم و نیم تخم کرفس انیسون افسنتین رومی
ورق حی العالم قنطوریون باریک مرصاف کهربا میعه یابسه میعه سائله هر یک سه
درم اسارون فطراسالیون فقاح اذخر تخم الجنبیج اذخر لف کرم افتیمون هر یک شش درم
کبد ذیب خشک کرده حب الاس زبیب طائفی ورق طرخشقون حب کاکنج هر یک ده
درم عیدان الملک پودنه جبلی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یک پانزده درم
عصاره انبرباریس هلیله زرد هر یک بیست درم همه را سوای حب ورق طرخشقون و حب
کاکنج کوفته بیخته با بیخ حب بیامیزند و ترکیب نهند اما با وصف این ادوا خوب امتزاج نخواهند
یافت پس با عسل سرشتن مناسب نماید در امراض بارده رطبه جگر با ماء الاصول و سکنجبین
بزوری و در امراض حاره یابسه با آب هندبا و آب طرخشقون و آب عنب الثعلب و در سده جگر با
سکنجبین بزوری و بعضی گفته اند که جهت حرارت جگر با ماء الشعیر و ضماد ش جهت اورام
بارده صلبه جگر نیز مفید باشد و بید الورد سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دار چینی
اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کشوث فوه لک منقی تخم کاسنی تخم کرفس زراوند
طویل حب بلسان عود قرنفل هیل از هر یک یکدرم ورق گلسرخ منزوع الاقماع برابر همه
ادویه عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم شربت زرشک
زرشک منقی بیست و پنج مثقال شب در آب خالص صد مثقال بخیسانند و صباح بجوشانند

تا بنصف آید پس بگیرند آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب لیمو کهه انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را درهم کرده چند جوش دهند و کف بردارند پس فرود آورده بگذارند که دردان ته نشین شود آب صافی برانگیرند چندانکه درد داخل نشود با یک رطل قند سفید بقوام آرند پس فرود آورده سرد کرده نگاهدارند شربتی یکوقیه

ضماد جهت حرارت جگر صندل زعفران صبر مصطگی افسنتین هر یک یکجزو عود سک سنبل هر یک دو جزو گلنج جزو با روغن مورد قدر حاجت بیامیزند و ضماد نمایند **کاکلانج بارد** بادریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن گلسرخ تخم کاسنی تخم خربزه رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر فانید سنجری از هر یک پانزده درم صاف کرده بقوام آورده دارو های دیگر را کوفته بآن بسرشند شربتی دو درم تا چهار درم **کاکلانج حار** بادریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک دو درم کوفته بیخته معجون سازند با عسل سه چند شربتی سه درم تا چهار درم **مفرح** جهت ضعف جگر و معده و ضیق نفس زعفران دو مثقال مروارید یاقوت لعل بدخشی کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک بیدانه انار دانه بریان کرده زوفای هر یک یکمثقال گاوزبان نعناع خشک بادرنجبویه رب السوس نارمشک پوست بیرون پسته پوست ترنج ساذج هندی عود خام فلنجمشک حب بلسان تخم کاشم سعد عود بلسان مصطگی صندلین طباشیر گل مختوم اللہ ریوند چینی دارچینی انیسون لک مغسول افسنتین

اسطوخودوس تخم کرفس ورق گلسرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی بهمنین خصیة الثعلب
اشنه سنبل الطیب قصب الذریره کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث فقاح اذخر باردین
افتیمون مرزنجوش حاشا شاشکاع آبریشم ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص هر یک
نیم مثقال سه چندان قند سفید بسرشند شربتی یکمثقال و غذا نخوداب **فصل چهارم**
از باب اول از مقاله چهارم اما قلت دم که باعث ضعف باه گردد از جمله
لوازمات ضعف جگر است چون تقویت جگر تولید دم صالح رافع تقلیل دم میگردد
واغذیه صالح لطیفه نیز تولید دم صالح مینمایند واما قلت ریح که ضعف باه می آرد
تدبیرش بادویه واغذیه نافخه معالج باید شد مثل نخود سبز ودال ماش وغیره و نیز در
صورت انعدام ریح نفس قضیب همین تدبیر معه ترطیب نفس این عضو از اطلیه و
تدهین بادهان مفید حالش میگردد **فائده** بداند که لحوق ضعف باه بمشارکت
عضویکه باشد اول بمعالجه عضو اصل باید پرداخت و بعدش ضعف باه که
عارضیست بتدبیرش متوجه باید شد چنانچه ضعف معده و جگر و گرده و مثانه
که باعث بر کمی باه شود اول بتقویت اینها باید پرداخت طوریکه در مبحث اینها به
مطولات رقیم است وخلل اوعیه منی اعنی ضعفش که ضعف باه عائد نماید بمقویات
آن پردازد واکثر مقویات باه مقوی اوعیه منی اند خصوصا اکلا حار را بابارد و بارد
را بحار معالج باید شد وخلل منی تعفن ترقیق وظهورش حین خروجش شاید بل اکثر
تعفن بول حین عدم مجامعت بزمانه کثیر لاحتقال الحرارة وتاثیره فی البول

عند شدته و یقل هذه النقص عند استعمال الجماع و خروج المنی معالجه اش از
نسخ که درین باب درج گردید متوجه باید شد و دفعیه ضعف باه که از سستی عصاب نقش
قضیب عارض میگردد باطلیه و ضمده و کمادات و غیره مقویه اعصاب معه استعمال
معاجین و غیره مقویه باهیه متوجه شود و قصر الت که سبب عدم وصول نطفه رحم میگردد
بادویه های معظمش بجالب باید برداخت و بدانند که تعظیم ذکر تا زمانیکه بدن در نشو
نشو هست اعنی سی نهایت سی و پنج سال البته تعظیم امکان پذیر هست بعد ازین
بمنزله لا علاج تصور یده اند الا فهی اش ممکن الوقوع هست اشتباه مخفی نیست
که چون دوائیکه امساک بشدت می آرد خالی از سکر نمیباشد و هر کسی را که عادت
سکر نخواهد بود وقت استعمالش نقصان در باه و تحیر طبع البته می آرد لعدم
عادة المستضره فی حد ذاته و آنکه زبان زد عوام الناس هست که استعمال امساک
قاطع باه هست شاید که ازینجهت بوده باشد که چون اکثر ادویه امساک بغیر افیون نمیباشد
و امساک این بنا بر بودن و یبوست و تخدیر بوده ازین باعث انجام نقصان در باه می آرد و بلکه
می شاید که جمیع ادویه ممسکه که امساکش از بدار معتاد طبعی بود مضعف باشند زیرا که
امساک حبس منی هست بزمانه کثیر نسبت عادت طبعی بسبب تحیر طبع و اضمحلال قوای
سبب ضعف باه میگردد بر ظاهر که از عادت طبعی هر قدر که جبر بر طبیعت خواهد شد همان قدر موجب
ضعف باه خواهد گردید مثلاً شخصی را امر عادی بر طاقت یک گهری امساک
بفعل طبعی هست و بوسیله امساک که جبر بر طبیعت میتوان گفت تا دو گهری مجامعت

زاید و در یکشب دو بار جماع را عادی است پس از یک جماع امساکی طاقت جماع
دیگر نخواهد داشت پس اولی نسبت داد ممسکات از روی تجربه و قیاس به تدبیر است
و اوسط درجه اش که بدوا غیر ماکول بود و دارد آن که بدوا ماکول شیٔ باشد بواسطه
تجدید و جفاف منی اما ممسکاتیکه تدبیر بود اتفاق مجامعت است در عدم سیری
از غذا و بعد خواب و وقت انشراح خاطر که تردد و خفقانیت و خوف و غیر امورات
متحیره طبیعت و انگیز نباشد و در جماع مشغول بلذت نشدن و خیال حبس منی انگیز
داشتن بطوریکه در طریق مجامعت بخوبی شرح آن تحریر آمده و احتراز از استعمال
اشیاء مرطب و مفرق و نیز اشیائیکه از خارج باستعمال بوده بحکم غیر ماکوله اند از قبیل اضمده
و اطلیه و غیره و بدانند که اضمده و اطلیه که بغیر آتش ترتیب داده باشند بهتر است
از آنکه از آتش کشید نمایند چه اگر کشیدن روغنها باعتبار کمی و افزونی آتش کما ینبغی
اشکال دارد چنانچه بارها اتفاق کشید گردید اکثر خراب شد برخی درست گردیدند و سبب
تخریب آن این میشد که اگر عمل آتش زیاده میشد جوهر لطیف ادویه که باعث بر تاثیر است
میسوخت و اگر کم گردد بسبب فجاجت و عدم اخراج جوهر لطیفش که معاون بر عمل میباشد
بطلان عمل میگردید و در صورت توسط که اتفاقی بوجود می آید البته مفید در میشد
میباشد از جهت دشواری در کشید میگردد و اطلیه اضمده و غیره آنوقت بکار می آید
که ضعف اعصاب نفس قضیبی سبب ضعف باه گردد و ادویه ملذذه آنوقت بکار باید
بست که بسبب قصر آلت و بعد فم رحم که انضمام هر دو امکان پذیر نباشد حاجت

بار میگردد چه حین حصول لذت رحم باعث میلان طبعی خویش بنا بر جذب منی که حین
مس حشفه ممکن میباشد میل بر بر میناید و در صورت انضمام هر دو باحسن وجوه بظهور می آید
و ادویه ملذذه هر چند که سائیده شود موجب زود انزال میگردد و ادویه منزلة النساء ملذذ
اند و چون انزال غایت حصول لذت است لهذا ادویه ملذذه قویه منزل میباشد و احتیاج
این ادویه منزله وقتی میگردد که زن بطی الانزال بالم مردی سریع الانزال افتد و با مرد ضعیف
القوت با زن پر قوت همصحبت شود بسبب ضعف خلقی خود با قوت زن مقابله نمیتواند نمود
و بهمین جهت دواء امساک محتاج تر میباشد و دواء امساک هر چند جریش خواهد بود باعث
دیر تاثیر خواهد گردید بخلاف باریک بسیار که سبب سرعت تاثیر و قیام زمانه قلیل میگردد و
ادویه مضیق قبل حین وسعت مکانی خلقی و یا لیجوق عارضه رطوبت فرج بعد تن از بلغمیت مزاج و یا بسببی
از اسباب دیگر که دامنگیری کند مینماید و اکثر ادویه مضیق منشف اند و ادویه مضیق قبل
باید که با یک باشد بشرطیکه برودی تاثیر آن در کار بود و اگر دیر منظور باشد جریش باید

لبقاء انزال دوار فی مدت طویله جوارش امله معد را قوت و به واشتها او و حرارت
کبد را تسکین دهد و دل را قوی گرداند شیره امله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق
منقی زرشک منقی گلسرخ بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یکمثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر
از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو
دانگ نبات سفید آب شیرین هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند و از هفت ماشه نهایت
یکتوله استعمال سازند لبوب مقوی باه و دل و دماغ است و مداومت کنندگان او قبل از جماع

وبعد از ان امین کننده از عرق النساء و نقرس نقصان منی و امراض عصبانی ص مشک و بادنگی
وئیم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اودن بسباسه کبابه سعد قرفه دارفلفل عود جوز بوا مار مشک
عنبر اشهب زعفران هر یک یکمثقال زنجبیل زرنبادان قسط شیرین مغز حب الرشاد دو درمج
حب بلسان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم بیاز تخم شلغم تخم کوکنجد
یعنی رطبه خشخاش سفید خسکدانه دوقو تخم تره تیزک تخم شبت تخم گندنا تخم هلیون خسک
مربی هر یک دو درم شقاقل خولنجان خصیته الثعلب بهمنین تودرین لسان العصافیر سقنقور
هر یک سه درم بارجیل حب الخضرا مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه مغز پنبه دانه کنجد مقشر هر یک
هفت درم با عسل بسرشند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال لعوق بار دیمزاج حار موافق ص
مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک شش درم مغز تخم کدو پنجدرم مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم کثیرا دو درم تودری ازرد تودری
گلگون تخم گندر تخم هلیون مغز چلغوزه از هر یک یکدرم زنجبیل خولنجان شقاقل از هر یک
پنجدرم کوفته بیخته ترنجبین یکمن ترنجبین را صاف نموده بقوام آورده ادویه را بدان بسرشند
شربتی دو درم لعوق بصل بهی آب ومنی را زیاده کند ص بگیرند پیاز سفید و کوفته آب انرا
بگیرند و مقدار نیم رطل از ادیکرطل عسل صاف کرده داخل نموده بپزند تا اب پیاز برود و عسل بماند
در ظرف چینی با رصافی کرده وقت خواب دو ملعقه از ان بلیسد معجون مقوی باه ص مغز بادام مغز فندق
مغز چلغوزه مغز خربزه مغز حب الرشاد مغز حب الخضرا الکش خرما مغز پسته مغز بارجیل مغز حب
القلقل مغز انجلک مغز اخروت مغز نخجشک بهمنین شقاقل مصری صندل سفید خصیته الثعلب

تودری لسان العصافیر از هر واحد یکدرم مغز تخم خیارین خرفه مقشر هر یک نه ماشه مغز تخم کدو
تخم خشخاش هر یک شش ماشه ابریشم مقرض دارچینی دانه هیل هر یک سه ماشه خسک مربی
گاوزبان تخم هلیون هر یک چهار ماشه بادیه شتر اعرابی تخم زردک تخم شلغم تخم بادرنجبویه تخم
فرنجمشک تخم کونچ صمغ عربی تخم بالنگو تخم جرجیر تخم انجره مصطگی از هر یک یکدرم خولنجان بوزیدان
پودینه خشک زنجبیل زعفران هر یک یک ماشه عنبر اشهب دو ماشه عسل سفید دو وزن قند سفید
یکوزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربتی از یکدرم تا دو درم معجون برای باه و مسک منی
صص مروارید ناسفته کهربا شمعی از هر یک یکتوله بهمن سرخ و سفید شقاقل زنجبیل خولنجان تخم انجره تخم شلغم
تخم گزر تخم خشخاش از هر یک دو توله مغز پسته مغز نارجیل مغز چلغوزه کنجد مقشر مغز حب السمنه مغز حب
الخضرا ماهی ریان بگماهی از هر یک چهار توله بادیه شتر اعرابی یکماشه ورق طلا دو ماشه ورق
نقره عنبر اشهب مشک خالص هر یک سه ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک پنجتوله مغز سر کنجشک نر
خانگی هفت توله پاکیزه شش ماشه بزر البنج در مینه خشک کرده زعفران بیخ لفاح بیخ موتهه در شیر
خیسانیده خشک کرده از هر یک چهار ماشه بیخ لفاح و بیخ موتهه را باد نخود کرده ده توله شیر خمیر
کرده در سایه خشک کرده باشند کوفته مجموع ادویه را بمسکه گاو ده توله چرب کرده قند سفید
عسل از هر یک یکصد توله شربت فواکه شیرین شربت هلیون از هر یک بیست توله بقوام آورده ادویه
را بدستور معمول این سرشته اقراص سازند یا معجون خوراک نهایت یکتوله حلوای زردک مقوی باه
صص زردک شیرین سرخ رنگ از پوست و استخوان دور کرده یک آثار خرما فربه مغز خسته دور کرده
نیم آثار در شیر گاو بپزند تا مهرا شود پس برآورده در هاون چوبین بکوبند تا چون مرهم شود بعد ازان

ارد نخود بریان مینهٔ گندم از هر یک پانزده درم در قدری روغن بریان کرده و قند سفید یکسیر و
عسل خالص نیم سیر در آب حل کرده صافی نموده بران بریزند و بپزند تا بقوام آید پس دک و جزبا
مدقوق مخلوط کرده دو سه جوش داده فرود آورده مغز سر کنجشک نر خانگی چهل عدد نیمرو داخل نمایند
و همه اینها را یک امتزاج دهند بعد از ان مغز فندق مغز بادام شیرین مغز پسته مغز چلغوزه مغز نارجیل
از هر یک ده درم خصیة الثعلب کشن خراحسک مویز دارچینی زنجبیل خولنجان از هر یک سه درم
زعفران مشک خالص هر یک یکدرم باریک ساخته هر صباح ده درم با پاو آثار شیر گاو بخورند معجون
مقوی ممسک مجرب مروارید ناسفته سائیده یاقوت رمانی سوده مرجان قرمزی سوده کهربا شمعی
سائیده زمرد سبز سائیده عقیق زرد سائیده لعل بدخشی سوده یشب سبز سائیده لاجورد مغسول
سوده هر یک دو مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمن سرخ و سفید تودری
سرخ و سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصطگی قرنفل دارچینی و الزعفران مشک عنبر اشهب
هر یکمثقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو درم چوبچینی قسم اول بست پنجمثقال صندلین حسک حار
پرورده تخم خشخاش تخم بلیون مغز پسته هر یک دو مثقال عسل مصفی ترنجبین خراسانی قند سفید
شیر وزن ادویه روغن چرس یک آثار هفت هشت توله داخل نمایند تا پاو آثار شیر حل نموده شد
لیکن مسکر بسیار قوی میگردد طریق بر آوردن روغن چرس اینست بگیرند چرس درست مثل شیر گاو
حل کنند و یک شبانروز بگذارند بعد از ان جوش خوب داده ماست بندند پس مسکه از آن برآورده
صاف نموده استعمال نمایند و اگر خواهند که بوی چرس بر طرف شود مسکه داغ کنند و اطفاسر لطیف برگ
تنبول و قرنفل و جوز لطیف در اثنای داغ نمودن بیندازند و دو سه بار مکرر اعمل نمایند طلا مقوی باه [illegible]

سفید معه پوست کچله عاقرقرحا پنج کنیر سفید زهر سهه مغز جمال گوته هر یک دو دام اول سوای
جمال گوته و زهر سهه سفوف ساخته نگاه دارند و جمال گوته و زهر سهه را در شیر قریب یک آثار
باشد پوٹلی در پارچه بسته و سه جوش خوب بدهد و برآرد و اگر علیل زیاده باشد پوتلی را در شیر
گاومیش سه جوش داده برآرد بعد ازان همه ادویه را جمع نموده در شیر بوزن سه نیم آثار کهرل
نماید تا که خشک شود بعد ازان غلوله ها کرده در شیشه نموده چوده بکشد حقنه و دو حبت قضیب
گذاشته بر برگ پان نهد بالایش پارچه باریک بسته خواب کند صباح وا کند آب سرد نرساند
نهایت دو سه هفته استعمال نماید ایضاً که جلق و غیره امراض باشد قضیب را بغداد سهه تیلیه
دو دلم کهونگچی سفید مغز جمال گوته پوست بیخ کنیر سفید بیر بهوٹی هر یک یکدام و نیم آثار سیر تش
علی الاتصال هشت پاس کهرل نماید و در سایه خشک کرده گولیها بقدر کنار جنگلی نهد و
بدستور معمول بر روغن کشند و بر قضیب طلا نمایند و بالایش برگ پان پیچند ایضاً برای سستی
قضیب که بسبب جلق شده سپند اجوائن الخروع خردل از هر یک سه دام کوفته با روغن یاسمین
سرشته گرم کرده بر ذکر و خصیه مالند سطبری قوت دروی پدید آید ایضاً برای استحکام
اعصاب کنجی آن افیون مصری یکدام جوز بوا یکمثقال دارچینی یکمثقال و ربع آن عاقرقرحا یک نیم مثقال
پیاز نرگس دو نیم مثقال پوست بیخ خربزه سفید پنج مثقال کوفته بیخته چهار ساعت بجلی شراب
مقطر سحق کنند و قرصها سازند و خشک ساخته بوقت حاجت بشراب سایند طلا نمایند ایضاً
بجهت مجلوق صمغ عربی دو دام بالسن نیم پاو دارچینی چهار دام بهوکر حل چهار دام این همه چهار
را در آب جوش داده شب در ظرف مسی قلعی دار در شبنم نگاه دارند صبح طلا و کیر منع حب السلاطین

هشت دام مصطگی چهار دره ماشه زعفران هفت ماشه جوز بوا بسباسه قرنفل هر یک چهار ماشه
وار سیصا عد یکدام لوبان پاؤ سیر بهر قدر که دست برآید روغن بادام روغن قسط روغن یاسمین
سن کلوجه دو دو دام سوای دارو لوبان روغنها کوفته بیخته کهرل نموده قرص ساخته شب در پیاله
قرص گل اشته از آب تر کرده نگاه دارند صبح آب دور کرده روغنها را بر آنچه گذشته ممزوج سازند
بعد از آن ست لوبان آمیخته بدارد و سیماب آمیز وقت حاجت طلا نماید طلا و پیاز نرگس
تخم دار هشت دام در شیر میش معه براده عاج یکشبانروز بخیسانند بعده میویز تخم انجره دار حنفی
اعلی عاقرقرحا تخم کرفس جندبیدستر قرنفل سیر پهوتی هر یک هفت ماشه قرنفل صحرائی پوست
بیخ کنیر سفید بالنگنے دار فلفل مرچ مصطگی خراطین مغز نبوله نارجیل کهنه کنجد سیاه تخم
بیدانجیر گهونگچی سفید هر یک نه ماشه همه اجزا را در شراب دو آتشه دوازده پاس کهرل نماید بعده پوٹلی
بسته در شیر میش و شراب بند دو گهری سیک نماید بعد از فراغ این ادویه بپاشند خراطین مصفا پوست
بیخ کنیر سفید مستی غوک جندبیدستر تخم انجره منسل کیمری ز لواز نبیه اول عاقرقرحا فلفل دار فلفل
جوز بوا مصطگی تخم انجره مغز سر گنجشک حب السلاطین برخوب سائیده بر قضیب بپاشند
بالای برگ پان از رشته خام بسته کنند آبدست از آب گرم میکرده باشند اگر پوست مال شود روغن
چنبیلی طلا نماید ایضاً پوٹلی حلوی زرد صن انبا هلدی دو دو دام ناکیسر بالنگنی هر یک چهار دام
سم اسپ سیاه سم گاو سیاه ناخن فیل ناخن خر سیاه هر یک یکدام همه ادویه را کوفته بیخته در پارچه
باریک بسته پوٹلی برابر بندند و بعد آن چهار دام روغن ماده گاو و چهار دام عرق پیاز در کاسے
انداخته و در کابی را بر آتش نرم نهاده پوٹلی را در آن کابی گذشته تا چهار گهری بالا

قضیب سنگ می کرده باشند همین پوٹلی برای ده کس کفایت میکند نسخه نارجیل ممسک و مبهی

دو نیم توله کلونجی نیم ماشه پیچ کتهل دو توله نارجیل کهید دیما شیا با گند ک کچلی نماید و دیگر ادویه را

سوده باهم آمیخته نارجیل را تا نکی داده ادویه مذکور را در وی پر نماید و دهن او را از نا نکی بند نموده بالا

آن از تار نقره یا آهن خوب بند محکم نموده در ده آثار شیر گاو چهار پاس جوش دهند اگر شیر کم شود دیگر

بیندازد بعد از آن نارجیل را از شیر برآورده پاره نماید و ادویه را دور نموده نارجیل را از پارچه

صاف نموده نگاه دارند قبل از جماع یکپاس شش ماشه تا نه ماشه بخورد حب ممسک جوز بوا شنگرف

عاقرقرحا افیون از هر یک یکدرم هر چهار را یکجا کرده کوفته بیخته بشهد سرشته حب بست سازند

و یک حب وقت عشا بخورد و بعد ازین یک بیره پان بخورد ایضاً یکدانه کلان برگوشت مویز منقی

یعنی تخم اندرونی از او دور کرده و بجای تخم آن مقدار نخود افیون داشته بر گرمی چراغ خوب

نماید که یکذات شود کسیکه عادی افیون باشد جمله یک خوراک و اگر عادی نباشد دو خوراک

نماید و اگر مزاج کسیکه برودت و رطوبت باشد بجای منقی یک پوتهی لهسن کرده مقدار نخود

افیون را بر چراغ درست کرده استعمال سازند ایضاً تا لیفنا بهنگ نه ماشه افیون چهار ماشه

مصطگی رومی گل ارهنی عاقرقرحا شنگرف هر یک سه ماشه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت

سرشته بست حب سازند وقت حاجت یک حب تناول نماید و بعد از عمل دوا مشغول بکار شوند

و بالایش غذا خصوصاً نمکین بخورند و اگر ضرور افتد شیر بخورند و یا حلوا بخورند و بعد از فراغ

اگر وقت طعام باشد البته مضایقه ندارد ایضاً گفته اند که اگر تخم حنظل رطب را دو پاره کرده یکپاره

بکف پای راست و دیگر بکف پای چپ چندان بمالند که تلخی آن بذایقه زبان محسوس شود ممسک است

و نیز اگر پوست خرزهره سفید بگلاب سوده بر ذکر طلا نماید چون خشک شود بجماع مشغول شوند
ممسک ست بعضی حکما گفته اند که محرور المزاج اگر کافور قیصوری در سره طلا کند وافیون
و کافور بهر دو کف پا مالد نیز همین عمل کند و ابو القاسم فرشته گوید که اگر روغن جوز ماثل
بهر دو کف پا و دست و عانه چندان بمالند که در جلد نفوذ کند ممسک ست صفت روغن جوز
ماثل بگیرند جوز ماثل انگو بگیرند و ربع آن حبه سفید و بهر دو را نیکو ساخته در شراب یا باب گوکنار
سبز باشد بهتر و رنه خشک و یا در روغن گاو اندک تر کرده در شیشه گلحکمت انداخته بر آتش ملایم
روغن کشند و وقت حاجت بکار برند ظاهر ست که چون ادویه امساک با وجود سکر و
استعمالش از داخل اکثر ضعیف العمل اند پس ادویه ممسکه مستعمله بخارج ضعیف تر خواهند بود بلدر
زعفران عاقرقرحا هر یک شش ماشه مصطگی چهار ماشه سعه سایله دو ماشه خون گنجشک نر بقدر
حاجت همه ادویه را باریک سائیده در خون گنجشک نر خوب حل کرده حبوب سازند وقت
حاجت در آب سائیده بر قضیب ضماد سازند دیگر گل مولسری را خشک سائیده نگاه دارند وقت
حاجت آب گوند بر سر ذکر بمالند بعده گل مولسری را بر سر ذکر بپاشند و جماع کنند ایضا
فلفل دراز سهاگه بریان کبوتر سفید کافور مساوی کوفته بیخته بعسل قدر حاجت سرشته بر قضیب
ضماد ساخته نزدیکی نمایند و چون عطر گلاب حین مجامعت استعمال کردن باکثر فرجه بلذد
بسیار میدهد الا اول سوزش بجانبین مینماید ایضا فلفل دارچینی سنبل الطیب خولنجان
شکر از هر یک سه ماشه بعسل که زنجبیل دران پرورده باشند قدر حاجت ادویه بالا را کوفته
بیخته باهم سرشته ضماد کنند و بجماع مشغول شوند فرزجه مضیق قبل نمک سه درم قرنفل

یکدرم شنک قیراطی شراب یکوقیه شراب را گرم کنند و ادویه کوفته بیخته دران آمیزند و خرقه
باریک کهنه بدان آلوده بردارند فرزجه جهت تقویت رحم که مانع میلان بیضا باشد سفید مویبا
صمغ عربی گل ارمنی هر یک یکدرم دم الاخوین دو درم باریک سوده به بتوره شبنم یاره که در مطبوخ
انار تر بوده باشند بردارند و بدانند که داشتن حجره بهنکری خام قبل از کار نیز مضیق است و
همچنین داشتن اسفنج یکپاس قبل از جماع مضیق میباشد و بسی که زنان بنابر استحکام دندان
بعمل می آرند وقت کار استعمال کردن فوراً تضییق بهم میرساند طلا برای تعظیم ذکر ضفدع
خشک و کلان با بقدر رشته که بعد خشک شدن پاو آثار بماند منقر یا و آثار جونک خشک پاو آثار
خراطین خشک پاو آثار همه را نرم کوفته و در شیشه گلحکمت انداخته جوه بکشند و بکار برند ایضا
برای درازی اسگند ناگوری دو دام با بیره دهتوره سائیده در سکه باده گاو بیامیزد و این را در
هفت بار و هتوره خالی کرده برسازد و هفت روز بدارد بعد ازان پشت ذکر را اول
بسرگین گاو میش بمالند و باز این ادویه را بر قضیب طلا سازند و از پارچه بسته شب بخسپند و
و بامداد از آب گرم بشویند سخت و دراز خواهد شد باب دوم از مقاله چهارم اما حرارت
مجرده امراض یا داخلی است یا خارجی اما داخلی مثل حرارت جگر که مستلزم بحرارت گرده گردد و
نشان این کثرت شهوت و شدت عطش و بادنی تغیر لایق لحوق مرض و یا عطش و در جگر میباشد
و حرارت مثانه که باعث این بوجود می آید حرقت بول بل بصورت لی ... الی قرحه مجری
قضیب که از لفظ سوزاک اشتهار یافته عائد شدن حرارت ادعیه منی کثرت خواهش جماع را دا
میباشد بسبب حدت منی و باعث رقتش که لازمه حرارت است سرعت انزال احداث

مینماید وحرقت ما بحج دال بر حرارتش و در حالت اشتدادش جریان جاری گردد که آن را
بهندی پرمیو نامند و بلکه اهل هند پرمیو را بلفظ مطلق بر جمیع امراض بحاری بعمل می تصور زند
تدبیر دفعیه حرارت داخلی از مطولات جویند فایده حرارت محصله بدن انسانی عند
التکوین بر دو قسم میباشد قسمی فیضان می یابد مع فیضان نفس ناطقه مسمی غریزی
دوم عند اجتماع بسائط آن مسمی باسطقسیه این غیر غریزیست و غریزی مقومه بوجود
بدن مفارق بعد موت اسطقسی برای ماهیت بدن باقیه بعد موت و حرارتیکه در
حالت مرض بسبب اجتماع فضلات ماسوا این هر دو حاصل میشود چراکه فضلات
وقتیکه جمع میشوند حاصل میگردد دران حالت که بسبب آن استعداد این حرارت
میباشد چنانچه حال اجتماع فضلات در خارج مثل زبل وغیره حالة حادثه دران
احداث حرارت میکند و تعفن مینماید و این غیر اولین است زیراکه مضرت بافعال میرساند
و نزدیک صحت معدوم میگردد بخلاف اولین پس وقتیکه این حرارت حادث بعضو میگردد
بوسطه شریان بقلب جاری گردد و از قلب بسبب شریان بجمیع بدن سریان نماید مسمی میگردد بحمی اما
سبب لحوق حرارت خارجی تخایف مزاج مخوله باعتبار حرارت باعث بر امراض چند است و بهر یکی
را باعتبار فاعل واحد از قسم اتشک میشمرند اگرچه اقسامش باختلاف ظهورش مختلف میباشند
بدانکه جریان حرارت به تغیر مزاج طبعی یا فقط یا دعیه منی گردد پس تکلیف لحوق جریان انجام
جریان همراه میکند بل فقدانش بر فقدان آسودگی ماهی و دن بود فقدان عیش زندگانی
خواهد کرد از انجا که حرارت محصله منی فعل ترند وجب آن میکند و اگر حرارت کثیره محصله از نجا

مجاری منفوذ جانب مثانه نافذ شود حرقت بول ظاهر شود و قرحه مجری بول که عوام سوزاک می نامند
از وی رنج بر رنج بر بربادی غیرت و حیا شرافت فاعل خواهد گشت و اگر بگرده رسد مرض
ذیابیطس تشنه کام زندگانی خواهد شد و اگر بجگر واصل گردد حرارت جگر و دیگر امراض نقسیم
آتش در جگر خواهد انداخت و بسا است که بواسطه جگر وصول حرارت بقلب گردد اضطراب قلبی
و تشویش افعالش خفقان بر خفقان می آرد و نیز ازین محل جگر وصولش بواسطه اوردهٔ کبد قایم
غذا اند بدماغ هم ممکن است تشویش افعال دماغی گواه بر وصولش میباشد و نیز حرارت واصله
دماغی رطوبات و فضول موجوده دماغی را حدت و فساد بخشیده نزولش بمدافع طبعی
که بینی و حلق قرار یافته تغیر هیئت بینی و تعفن و فساد آن و سوراخ دریا فوج اعنی خناق تا نظام
آواز را غیر منتظم میسازد تدبیرش ازاله مرض اصلی است معه رعایت حرارت دماغ و اصلاح خناق
که بکتب طب ضبط یافته و اگر بجمیع اعضا تجاوز کند عموماً عام میگردد فسادش عیاذاً بالله از
شرش بدترین اقسام می تصور شود و اگر بجلد نافذ گردد ظهور نقاطات بر جمیع بدن ظاهر باید و اگر بجلد فقط
قضیب بود قروح سر قضیب بتکلیف ده گردد و بسا است که از سرایت حرارت جانب اعضای باطنی بوده
سبب این فساد اعضای ظاهری علی الخصوص بقضیب که محل ظهور این علت است میگردد و اگر حرارت
آتشک ماده فاسده بدن می یابد بسبب ظهور تغیر عظیم بظاهر بدن میگردد ورنه فقط حصول کیفیت
حاره بعضو بلکه یعنی تغیر مزاجش نماید و نیز حصول حرارت با عضای رئیسه حین وصولش با وعیه منی
بنحوی میباشد که نفوذ حرارت از اوعیه بواسطه شریان بقلب و براه اورده بکبد باعث اعصاب
بدماغ بهر که ازین سه واصل گردد خلل و امراض العضو ظاهر باید و شدت حرارت یکی ازین سه اعضا

باعث خرابی و برهمی مزاج دیگری میگردد بدانند که سریان حرارت مفعوله در صورت تخالف مزاج
از دو حال بیرون نیست یا آنکه از راه مجرای بول سرایت کند سوزاک و غیره امراض انجمل بوجود می آید
و اگر از راه اوعیه منی نفوذ نماید جریان و دیگر امراض ازین قسم بظهور می آید چنانچه بجای خودش بیان خواهد
گردید **فصل اول از باب دوم از مقاله چهارم** در جریان منی که بجریان شهرت بحسب تفاوت
اقسامش بچند طریق عائد میگردد یا آنکه قبل از وقت خروج بول جریان منی گردد و یا بعد از اخراج
بول و یا بعد براز و مذی که قبل از انتشار و یا بعدش بوجود می آید و باعث سستی انتشار گردد
از جمله اقسام جریان شمرده اند چه مذی که رافع انتشار نگردد از اقسام جریان نمیباشد چنانچه
از خواص مختصه او ست جریانش وقت انتشار بنابر تلیین مجرای منی از انجاست که سبب
جریان لحوق حرارت خلاف مقتضای مزاج خلقی که حرق قوام منی کرده جریانش بوجود
آورده میباشد و جریانیکه بباعث کثرت احتباس منی که لازمه حالت تجرد میباشد یعنی کثرت
حرارت که از احتباس حاصل میشود ترقیق نموده جریان ظهور مینماید از عمل جماع باطل میگردد
لهذا اکثر داخل مرض نمی تصور کنند که عارضیست اما از انجا که سبب کثرت لحوق جریان در کتب طب
ترقیم رفته الا جریان فی زماننا از قسم نو احداث میباشد یعنی بسبب کثرت مجامعت بجاهای
مختلف و تفاوت امزجه زنان اختلاف بمزاج فاعل بوقوع میرسد یعنی حرارت مختلفه فروج
مفعولات ترقیق منی نموده جریان عائد مینماید طبیبان زمانا بسبب عدم ترقیم سبب مختصه این قسم در کتب
طب اگرچه باعتبار کلیت داخل از قسم حرارت اوعیه منی است جزئیت را از کلیه اخراج نکرده اند
یعنی بسبب لاعلمی بغیر تفحص حال واقعی سبب جریان استعمال نسخ کثیره کرده وارد نام ادویه ما نحن

مختلفہ غیر محلی نمودہ بعوض زوال مرض تغیر مزاج اصلی بجانبی عائد میگرداند لہذا انسخ جریان مثل

نسخہ فوت باہ نبابا پائی مشتہر گردید بر ظاہر کہ از فضل کریم کارساز اکثر معالجہ جریان حسب مقتضای

عقل ناقص خود بتخصیص سبب وقیعہ قرار داد جریان منظور خود بعمل آید کرم بارہا تجربہ مفید درد مند ش

گردید چنانچہ جماع زن مرطوب المزاج بازن عمر رسیدہ کہ در رفع این ہردو برودت و رطوبت از

بس غالب میباشد رافع حرارت غریبہ معینہ بہ ترقیق منی مرد بودہ مفید حالش میگردد بدانند کہ

اکثر فائدہ ادویہ جریان بدیر ظہور می یابد لبعد محل العلة وعدم وصول تاثیر الدواء

علی صرافتہ فلہذا الاول فی الاکثر الاعند زوال حرارت الشبابیة و

میلان المزاج الی برد الکہولة والشیخوخة وایضا حصول الحرارة بدون

تغیر البدن کلہ فی عضو واحد بعید عن وصول الدواء علی صرافتہ متعذر

الزوال اکثر بعت انزال لازمہ ایمرض تہ بیرش دفعیہ اسباب معجبہ جریان است بعد رعایت

تغلیظ بدانند کہ حب الصنع بر مخصوص سانیدن تاثیر دوا است باوعیہ منی مثل زعفران قلب ابس تاثیر

دوا کہ رسانیدن منظور باوعیہ منی باشد ہمراہی حب الصنع براز واجبات گردید سفوف بجہت جریان منی

صنع بند سیاہ تخم بہل ہر یک ستہ ماشہ ام گوکھرو تال مکہانہ اندرجو شیرین ہر یک شش ماشہ لبوب و نسوزہ

چہار ماشہ کوفتہ بیختہ با ہمچند شکر تری آمیختہ ہر روز یکتولہ آب سرد بدہند ایضا برای درد و رقت منی

مذی ص اصل السوس دو درم تخم کاہو دو درم کلنار چہار درم گلسنج تخم سداب تخم خشکت ہر یک

پنج درم کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربتی دو درم ایضا مغلظ منی سنگہارہ خشک شش ماشہ

بہر یک سہ ماشہ نشاستہ تالمکہانہ چہار چہار ماشہ گوند شش ماشہ خصیہ الثعلب چہار ماشہ مصطگی

سه ماشه نبات سپید هموزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک پنج ماشه تا هفت ماشه ایضاً
برای اصلاح منی ص شقاقل مصری ثعلب مصری مصطگی دارچینی سلوچن تج بالنگهانه کوکهرو
سنگهاره خشک پستان از هر یک یک دام مصری دو دام همه را کوفته بیخته بوزن برابر چهار ده
ماشه بسته هر روز یک پڑیا با شیر گاو بخورد و از ترشی و جماع پرهیز نماید ایضاً چار حبه برای
تخفیف منی ص حب الصنوبر بریان فوفل بریان از هر یک ده درم کلنار فارسی گل سرخ تخم کشنیز
از هر یک پنج درم تخم سداب هفت درم مجموع را کوفته بیخته سفوف سازند و هفت ماشه بخورند حب
برای دفع منی و ودی ص عاقرقرحا جوز بوا بسباسه دارچینی قرنفل اسپند کنجد سیاه افیون
کوفته بیخته در شهد حب بندند بوزن دو درم سه روز یکیک حب با شیر گاو و در روز چهارم
تا صباح یا شام با شیر مذکور بخورد تا آنکه همه حبها خورده شود حریره مغلظ منی ص مغز بنوله
بقدر یک دو فلوس گرفته در آب بیالایند بقدر شیرینی در شیر گاو که قریب پاو آثار باشد فرنی
تیار کرده هر روز همراه غذا بخورد ماشه ایضاً ثعلب مصری تخم ریحان در شیر گاو پاو آثار معه
شیرینی بقدر کفایت فرنی تیار ساخته بخورند معجون که سیلان منی و مذی و ودی و سیلان
رطوبات رحم را که مزمن باشد مفید ص مروارید ناسفته کهربا محرق گزانج عدسه گل پسته
گل سپاری شهدانج بسباسه عود صلیب خولنجان طباشیر سفید کندر مشتمه جفت بلوط صمغ
عربی ثمر درخت مغیلان بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری گلنار فارسی پوست بیخ مغیلان
صمغ سپاری کتیرا خشک صمغ درخت سنبل خصیة الثعلب قرفه تاج صندل سرخ آرد بلوط از هر
یک مثقال مغز پسته مغز بادام مغز بازیل مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الخضرا تخم خشخاش تخم

خرفہ شستہ از ہر یک دو مثقال مصطگی علک البطم ورق طلا ورق نقرہ از ہر یک نیم مثقال
پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ در روغن گاو بریان کردہ از ہر یک دو مثقال غنچہ گلسرخ دو مثقال عنبر
اشہب نیم مثقال مویز منقی بست مثقال نبات سفید سی مثقال آب سیب شیرین آب بہ شیرین آب
انار شیرین آب امرود از ہر یک چہل مثقال شربت فواکہ شیرین کہل کلاب از ہر یک بست مثقال
معجون سازند شربتی یکدرم **فصل دوم از باب دوم از مقالہ چہارم حرقت بول** کہ عوام
سوزاک می نامند قرحہ ایست اندرونی مجری قضیب کہ از لحوق حرارت مفعولہ بوجود می آید و
جریان ہم وگاہ خون نطبہ می انجامد و عند خروج آن وجع شدید تکلیف دہ میشود و اکثر
با بتداء مرض بسبب حرارت محل قرحہ وحدت منی شہوت تند تکلیف میدہد الا انجام ضعف در
شہوت می آرد و حرکت جماعی درینحالت باعث برازدیاد قرحہ میگردد لاحتیاج القرحہ الی
التسکین بلکہ جماع طویل بی انزال و احتباس بول زیادہ در از احداث آفت مجاری بول
میکند مثل سوزاک و غیرہ امراض دیگر انجری و نیز خلل ضعیفہ انشک یکی از ان فاعل و مفعول
باعث بر احداث سوزاک نسبت بدیگری میباشد و بل تغیر مزاج فاعل و مفعول اعنی یکی از ان
بجانبیکہ باشد تغیر مزاج دیگری می آرد و عند وقوع اختلاف و مرض سوزاک اکثر باعث نقصان
قوای مجاری بول ضعف باہ می آرد چنانچہ گفتہ اند کہ اکثر امراض مجاری بول سبب بر ضعف باہ
میشوند و قرحہ سوزاک سریع الزوال نیست و بلکہ زوالش کما ینبغی در اکثر بوجود نمی آید لحدۃ
البول و مرورہ علیہ علی الدوام لان القرحہ محتاجۃ الی التسکین فلہذا لا
یزول بسرعۃ الا عند ما لوقہ القرحہ بحدۃ البول بل فی الاکثر یعود

هذا المرض بادنی سبب یلحقه مثل اختلاف الاغذیه والاشربه وغیره ومحل حدوث
قرحه از سیلان بیرون نیست یا آنکه جانب سر قضیب افتد و یا درون آن یا در وسط احساس درد
بجایگاهش عند خروج بول شاهد محل اوست و شیاف و زرورق معه رعایت تسکین تبرید مفید قرحه
سر قضیبی می‌باشد اما ادویه نوشیدنی قرحه بن قضیب را اکثر مفید میشوند و اوسطی را تدبیر اوسط بر آید
و سوزاک که مرض محل خاص است باعث خرابی و امراض اعضاء دیگر نمیگردد و بسبب حدت
با نضج و طول قیام سوزاک و استعمال زرورق نیز بار دفعه این مرض بند کشاد یعنی بزرگ شدن
مجری بول از توابعات مرض سوزاک گردید در اکثر عسر البرء است چنانکه توابعات مرض است
حین زوالش اکثر زوالش بوجود آید و باعث لحوق ضعف باعضاء تناسل بواسطه مرض سوزاک و
نیز بجهت ترقیق منی از حرارت موجبه سوزاک و ضعف اوعیه اش بر مساکش لحوق بند کشاد
اکثر سرعت انزال لاحق میگردد و زوالش باسباب موجبه اش معه تقویت اوعیه اش پردازد
و لحوق سوزاک اکثر با طفال یا بالغ بغیر جماع از حدت بول بسببیکه تشنه میباشد علاجش
از مسکنات بول میگردد و جماع ایام حیض نیز تغیر مزاج فاعل جانب حرارت میباید بل اکثر
جماع ایام حیض باعث احداث سوزاک حتی که بعض اوقات بسبب شدت کثافت غلظ و تعفن و
تغیر دم حیض یسبب من الاسباب احداث آتشک میباید علی تفاوت مراتب الحرارة و
الکثافة و التعفن و الغلظ و نیز اکثر و طبایع کثیفه قابل تغیر بسبب خفیفه مفعو نمیگردد بخلاف
طبایع لطیفه که بادنی تغیر تغیر مزاجش راه میباید پوشیده از اهام ارباب تجربه نخواهد بود که قرحه
مجری بول سریع الزوال است نسبت قرحه مجری منی که در اکثر زوال نمی پذیرد و علامت

وقوع قرحه این محل شدت وجع خصوصاً وقت انزال علاجش از مسکنات منی و استعمال
اغذیه تبرید مسکنه اکثر مفید حالش شیا بس بدانکه در علاج این مرض اول مسکنات من بعد
جالبات یعنی مدرات پس ملینات بکار باید بست زیرا که اگر بغیر تسکین اول مدرات استعمال
خواهند کرد در اکثر حین کثرت ماده موجوده بدنی بجاوت ادویه مدره و یا فقط بمعاونت ادویه
مدره ماده موجوده بدنی حین عدم کثرت آن در بدن میلانش بجانب قرحه گردیده باعث
ازدیاد وجع و تبرید میگردد و وقت عدم استعمال جالبات بل استعمال ملینات بجایش کردن
نیز موجب وجع شدید و شدت مرض بل احتباس بول عاید میشود پس بضرورت الزام که اول
مسکنات استعمال کرده من بعد جالبات از مثل اندری جهار وغیره استعمال نماید وقتی که
یقین حاصل گردد که قرحه از کثافت پاک شده یعنی کثرت ریم وغیره رفع گردیده شده ملینات
بکار برند و بسا است که وقت میلان ماده جانب قرحه بعد کثرت آن احتباس بول
در اوقات بنا برآن الم و نقص ماده موجبه این حالات فصد گرفتن ضروری می افتد و گاهی بعد عدم
زوال این مرض از تدابیر مذکوره بالا استعمال ما الجبن رافع آن میگردد و استعمال است بهر فیده در
اکثر امر حین یکی با قرحه از ریم از بس مفید میگردد در اکثر عوضکه تدبیر حسب تشخیص مرض و مقتضای وقت
و مزاج علیل بعمل آیند اندری جهار یعنی برآرنده ماده از مجری بول و منی آلات تناسل
خسک ترب نیم آثار و شیره آن بگیرند جهار پنج بیشه ت بر می آید پس مقدار یکماشه تا دو ماشه
شوره قلمی با آن آمیزند و بنوشند زرورق برای سوزاک صمغ سفید [illegible] تباشیر هر یک دو ماشه
هر دو را سائیده نگاه دارند وقت حاجت دو ماشه از آن گرفته در گلاب شش توله روغن

کحل چهار توله ممزوج نموده مخلوط کرده در پچکاری انداخته استعمال نمایند و بعد استعمال پچکاری
سوراخ قضیب فتیله بند دارند اگر مرتبه اول شفا نشود دو سه مرتبه دیگر استعمال سازند لیکن
اول اندری چهار بگیرند و اگر اتفاق مسهل نشود فصد باسلیق بکنند و اول پچکاری یکتوله
عسل سفید و بیست دام آب ممزوج نموده اول پچکاری نمایند بعدش نسخه مرقومه
بالا بعمل آرند ایضاً برای قرحه بگیرند توتیای هندی و در آتش تند بسوزانند که کبودی
او دفع شود پس نرم کوبیده در قدح آب دریا نگاه دارند صباح آب زلالش را گرفته
در پچکاری کرده استعمال نمایند دیگر برای اندمال قرحه قرص گلنار فارسی گل ارمنی کندر
کدوی سوخته موی سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگ جراحت
دم الاخوین سفید آب هر یک دو ماشه همه را سحق کرده قدری از آن در شیر دختران
حل نموده پچکارند دیگر برگ بنگ سبز یکتوله شب یمانی نیم ماشه بیدانه نیم ماشه در نیم آثار
شیر میش جوشانده نگاه دارند هرگاه بول کنند در همین سکرده باشند شیاف برای جرح
قضیب پاک کردن قرحه قرص توتیا مرداسنگ صبر کرده محرق نحاس محرق اقلیمیای
مغسول طین قبرسی اسفیداج مغسول کندر انزروت مازو گلنار شب اقاقیا زاج محرق دم
الاخوین گل سرخ اقماع انار ترش کاغذ سوخته از هر کدام که باشد یا مجموع گرفته شیاف
ساخته استعمال نمایند شیاف بند کشاوص نفوبی دو توله کافور چهار ماشه گل ارمنی
یکتوله باریک سائیده با آب برگ نیم شیاف دراز باریک بقدر درازی دو جو ساخته بگذارند
وعند الحاجت یکی از آن سوراخ کرده لنگوته بندند سه روز همین عمل سازند در روز

بعد بول کته سفید را باریک ساخته از انبوبه باریک در درون مجری بول برسانیده باشند
سفوف برای سوزاک ص الایچی کلان ست سلاجیت سنگهاهولی اصل السوس گوکهرو ست گلو
تخم تاج خروس تالمکهانه مغز تخم خیارین پکهان بید هر یک یکدرم جواکهار طباشیر هر یک یکنیم
ماشه کوفته بیخته هفت ماشه با آب سرد فرو برند ایضاً قلعی کشته ست گلو سلاجیت الایچی خورد
پکهان بید هلهی تالمکهانه بنسلوچن هر یک یکدام مصری برابر همه کوفته بیخته سفوف سازند
وهر روز نه ماشه تا یکتوله بدهند ایضاً برای سوزاک با خون ریم ص اصل السوس مقشر ده ماشه ست
سلاجیت شوره قلمی جواکهار الایچی کلان گل تیسو هلدی برگ حنا زیره سفید از هر یک دو ماشه
نبات بیست و هفت ماشه سفوف ساخته یکدام بیخته با آب سرد بخورد ایضاً برای اندمال قرحه سوزاک
ص طباشیر دو درم کهربا دو درم مغز تخم خیارین چهار درم تخم خرفه نیم مثقال صمغ عربی
دانق کتیرا دانق مامیران چینی دانق زرشک بیدانه افیون زراوند مدحرج از هر یک دو دانق
کنجد سفید مقشر سه مثقال شکر سفید بوزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یکمثقال با آب
سرد استعمال نمایند ترکیب کشتن قلعی که در سفوفهای سوزاک بکار می آید ترکیبش بدین نهج
است که قلعی گداخته را هفت مرتبه در روغن تلخ و هفت مرتبه در بول ماده گاو فرو برده
و هفت مرتبه در ماست سرد نموده پس ورقها باریک پهن نموده در میان تهیله های
تات که برگ نیم در آن فرش کرده باشند گذاشته و تهیله ها را پر از برگ نیم کرده در ظرف گلی گذارند
و یا چکنی در حفره یک گز از هر طرف باشد آتش دهند بازکید ورق که آتش سرد شود
برآرند ریزه ریزه سفید شده را بگیرند و طول تهیله های تات یک گز و عرض چهار گره باشد

فصل سوم از باب دوم از مقاله چهارم آتشک وجه آنست بیرونی قضیب

تخالف مزاج مدخوله یا فاعل بجانب حرارت بر وجهی بر سر قضیب بوجود می آید بغیر تخالف
مزاجین هرگز وجودش ممکن نمیباشد اما اگرچه شناخت گرفتاری مفعوله باین مرض بجمیع
انواع از روی مشاهدات ممکن است الا علامت صحیحه زن آتشک زده آنست که وقت
دخول قضیب در فرجش حرارت محرقه سوزان بحسب تفاوت مراتب بقضیب محسوس مفعول اگر
باید از جماعش علی الخصوص از انزال یکبارگی حیله بار مانند چرا که وقت انصباب مجری منی
حین انزال سریان حرارت بخوبی ممکن نباشد و حصول آتشک بوجود می آید پس بحسب اتفاق اگر
مردم زنی ملوثه این عارضه گرفتار شوند بطوریکه امکان پذیر بود قصد انزال ننمایند که باعث
گرفتاری مرض آتشک متصور است شخص صحیح و نوعمر که بزن متغیره بمرض خفیفه آتشک گرفتار شود
فوراً حصول آتشک بهم رساند بخلاف شخص متحمل حرارت خفیفه که از حرارت خفیفه مفعوله
متاثر نمیگردد بلکه صحت مزاجش نماید الا البته از جماع زن ملوثه بحرارت کثیره این مرض
نسبت مزاج فاعل آتش لیکن درون خواهد افتاد و با سوزاک در منگیر حالش خواهد گردید و در صورت
کثرت حرارت بمزاج فاعل تغیر بمزاج مفعوله میگردد مخفی که بیان مزاج از فریقین سبب احداث تغیر
بمزاج دیگری میشود باعث مرض است خواه جریان خواه سوزاک خواه آتشک بحسب قلت مراتب الحرارة
و کثرته و زوال آتشک بشرطیکه معالج حاذق بوجود میکند بنهی ممکن است بخلاف سوزاک و عده
تسکین معالجه این مرض بحسن و حسن است بشرطیکه نسخه کامل شربه و اسهال با دویه مخصوصه این عارضه
کلیه است با شیا اگرچه بنیه اکثر اقتباس نباشد الا ماده مفصله جلدی را از بدن منقیه میگردد و فی

که باستعمال اکثر ادویهٔ مسهله وغیره بوقوع میرسد البته گاه مفید حالش میباشد اما دوائیکه این بهر
خواص مخصوص تصفیهٔ این علت بهم رسیده باشد البته کمیاب است چراکه بغیر اخراج ماده حصول صحت کماینبغی
متعذر و بشرط صحت از مرض آتشک از جماع زنیکه باین مرض دامنگیر گردیده احتراز جوید و بل از
جماع زنانیکه در حالت لحوق این عارضه اتفاق صحبت بآن گردیده باشد کماینبغی دوری
جوید ورنه باز مبتلا باین مرض خواهد شد و اگر چاره نباشد اول بمعالجه اش پردازد من بعد
صحبت اختیار کند و چون آتشک مرض جلدیست اکثر آثارش بجلد ظهور می یابد خواه بطور قروح
باشد یا بثور اما عند سریان حرارت باعضاء باطنه گاه ظهورش بجلد نمیگردد و اکثر باعث
احتراق جوهر منی از حرارت آتشک قاطع نسل است الا در صورتیکه حرارت این تغیر و احتراق
بجوهر منی نماید پر ظاهر که وقت شدت اشتعال حرارت این علت ماده موجوده بدن محترق گشته
سودای غیر طبعی بوده باعث انواع تغیر میگردد بل چنین عموم احتراق و تغیر بجمیع بدن عیاذاً
بالله جذام هیئت و اشکال اعضاء را بی رونق کرده رونق حیات از یگانه و بیگانه تنهائی
بر تنهائی میدهد و اکثر خروج دنبل بر آن که انزاید گویند و گاه تعقد و رابطه که به نگرانی نامزد
کرده اند از جمله ضعیف آتشک رنج بر راحت می افزاید چه چنین لحوق حرارت غیر طبعی بجگر اخلاط موجوده جگر
احتراق یافته جانب مدفع طبعی خویش که بن ران اقرار یافته دفع گردیده باعث خروج بد میگردد
و وقت جریان حرارت غیر طبعی بقلب دم لطیفه موجوده را حدت و نوعی احتراق بخشیده
بمدفع طبعی او که ابط مقرر است بسبب حرکت طبعی قلبی راجع به ابط گردیده نگرانی ظهور مینماید
و چون سریان حرارت بجگر باعث کثرت عروق وریدی قرب موضع علت که اعضاء

تناسل ست و نیز باعث وصول حرارت از راه گرده و مثانه حین لحوق حرارت باین هر دو
موضع بجگر اکثر ست لهذا ظهورش بدا کثر میگردد بخلاف گلا لی که کمتر بسبب بعد موضع مرض و
قلت شرائین ابا از انجا که لحوق حرارت غیر طبعی بفضول دماغی که از احدت و احراق بخشیده
جانب حلق که بدفع فضول دماغی مقرر ست رجوع کرده خناق می آرد و ظاهر که بینی و حلق
بدفع طبعی ماده دماغی نیست چرا که بدفع طبعی ماده نفس دماغی پس گوش مقرر کرده اند از انجا ست
که در مرض خناق دماغ باوف نمیباشد بر ظاهر که گر بینی و حلق بدفع طبعی ماده دماغی بودے
ضرور افعال دماغی بمرض خناق باوف گردیدی والحال لیس کذالک و چون
دماغ عضو رئیس ست بهر حال اهتمام طبیعت بنسبت او افزون تر ست و نیز مزاجش سرد ست
ازینجهت از حرارت خفیفه ملحوقه بر وی اثر پذیر نمیشود و نیز بعید از موضع ازین باعث
علت واقع شده وصول حرارت کثیره باین عضو باعث تغیر مزاجش نشده نمیگردد بخلاف
فضول که صیانت طبیعت بنسبتش بمقابله رئیس نمیباشد و علاوه ازین انواع انواع
امراض ازین مرض عائد میگردد که اظهار آن درین مختصر گنجایش پذیر نیست تدبیرش تدبیر مرض
اصلی ست معه رعایت مرض لاحقه و چون علاج جمیع امراض مختلفه حادثه از مرض آتشک
بسبب مرض واحد اصلی آتشک حادث ست لهذا تدبیر مرض اصلی پرداخت و دیگر را فروع تصور نموده
گذاشت چه از دفع اصل رفع فرع ممکن نمیباشد نه بالعکس و بدانند که حصول آتشک از دو حال
بیرون نیست یا حرارت محدثه این مرض ماده ببدن می یابد تغیر و فسادش بخشیده ظهور فساد
میکند اما در صورتیکه ماده فاسده ببدن یابد فسادش عظیم خواهد شد البته از معالجه معالج حاذق

زوالش نبودی امکان پذیرست و یا حرارت فاسده حین عدم موجودگی ماده بدنی فقط
کیفیت حاده فاسده احداث کرده فساد مزاج بنماید زوالش عسر البرءست علامت این مرض
اکثر عدم ظهور آثارش بجلدست و گاه عند شدت حرارت آثار آن بجلد سرخی قضیبی مثل بثور جوشی آید
بحسب قلة الحرارة و کثرتها علاجش از مسکنات و مبردات و مرطبات بعد ازاله مرض
جبلی که ادویه اش همچو اخراص ذکر شده باشد مفید میگردد و چون عروض این مرض از انواع مختلف میباشد
علاجش نیز مختلف است که گنجایش این مختصر ندارد ناچار برین قدر مختصر کرده بساست که مرضی که
از مرض آتشک بوجود می آید بباعث تعسر زوال آن ماده باسرع ازمنه بسبب اختلاف حدوث آن از دوا
بدیه اثر پذیر نشود بلکه معالجه اش از تدبیر طول نشوند و دست از تدبیر کوتاه نکنند حب برای آتشک
که بجوشش و بین اسهال هم فایده میکند صفت آن گوگرد آمله سار سنگ هر یک چهار ماشه هر دو را
سایده در قند سیاه هشت توله هر قدر که کهنه شود بهترست چهار گولی بندند اول یک گولی برای خدا
پس بیندازند و سه گولی باقی را تا سه روز هر روز یک گولی بخورند و غذا خشکه بریان بی نمک و گندم
تا سه روز بخورده باشد بعد سه روز یعنی بروز چهارم اگر بعضی مسلمان شش سری پایه که در آن
مصالح گرم انداخته باشند بخته هر دو وقت همراه نان گندم بخورده باشد و اگر بعضی هندو باشد
دال چنا بحر پا به نکار کند بروز چهارم نان و دال ماش هر دو وقت بخورد و بعد از آن بروز پنجم
هر چه دل آید بخورده باشد مگر دال مونگ و یا خبر که از میزش دال مونگ تیار شود تا چهل روز پرهیز کند
ایضا بجهت آتشک مجرب صفت سرکه مشتمل شه قرنفل کلاه دار فلفل سیاه از هر یک
دوازده عدد در آب همراه سایده شیره غلوله بسته دو عدد وقت صباح و دو عدد وقت

دو پهر و دو عدد وقت شام یعنی تا روز ششم هر روز بخورد و گولیها را در مغز نان خمیری پیچیده
و یا آرد گندم را خمیر کرده قدری از آن گرفته دو قرص خورد ساخته گولیها را از خمیر دیگر و ان [illegible] نشسته
با غلوله ساخته در گلو اندازد و پرهیز از آب سرد و جغرات و شیرینی و دال مونگ تا چهل روز لازم است
و غذا از کله پاچه نماید و اگر از خوردن گولیها جوشش در بن عارض شود بگلوریت ببول بپزید سبیکل
برگ چنبیلی از هر یک پاو آثار در آب انداخته جوشانده مضمضه کنند ایضاً جبیکه در دفع آتشک بغایت نفیس
مفید می باشد [illegible] زنگی یکتوله طباشیر شش ماشه نیلا تهو [illegible] ساخته تا یک هفته در یا دو آثار آب لیمون
بسایند تا که آب لیمون خشک شود مقدار کنار دشتی حب بسازند و یک حب صباح و شام بخورند و از شیرینی
پرهیز نمایند و در آب لیمو سائیده هم طلا نموده باشند ایضاً شکنجبیه باشد کته پاپیا طباشیر
هر یک شش ماشه همه ادویه را با برگ پان بقدر حاجت خوب حل نماید و چهار ابزار ماشه
به بندند و یک گولی علی الصباح بخورند بالایش روغن زرد داغ نموده بقدر پنج و چهار فلوس بخورند
باشند و غذا شناسی این نان با روغن یا با شوربا و پلاو بخورد و اگر از جنس لحم احتراز کرده لیست
از هیچ و ترشی و دال احتراز نماید تا دو سه هفته استعمال نماید دوا برای آتشک بی جوشش
دهن [illegible] رسکپور یکتوله در شراب و آتشه پاو آثار کهرل نموده خشک نماید چون خشک کامل شود
در ظرف گلی انداخته دیگر ظرف گلی را بر دهن ظرف اول چپ وصل ساخته بگل حکمت بگیرید
ظرف بالا پارچه با آب تر کرده بدارد از ریسمان لاک بست و یکبار را فتیله ساخته در چراغ نهد و
روغن [illegible] پاو آثار انداخته فتیله را آتش دهد ظرف رسکپور دار را بر یکدان نهد و زیر ظرف چراغ افروزد
بالا تا تمام روغن سوخته شود ظرفین سرد شده وقتیکه ظرفها سرد شود از میان ظرف بالا

باحتیاط تمام جوهر بریده بقدر یکسرخ وزن ساخته در موبر منقّی انداخته مریض را بخوراند تا هفت روز
یا زیاده حسب مزاج و روغن زرد هر قدر که طبیعت برداشت کند هر روز بخورد غذا لحم است و اگر لحم بدست
نیاید شیر برنج بخورد و دیگر هر چیز که مرغوب باشد بخورد لیکن غذا لحم مرغ با شیر برنج با نبات شیرین
کرده ضرور خورده باشد و از نقل سکلیو و مسکه گاو مرهم ساخته بر زخم استعمال نماید حب آتشک
اجواین خراسانی اجواین دیسی اجمود بابرنگ کته بابیر با مردار سنگ توتیا هر یک سه ماشه بهلانوه حمالگوته
هر یک هفت عدد کهوپره کهنه سیتا ب هر یک چهار ماشه کنجد سیاه یکتوله قند سیاه چهار توله باید که اول
بهلانوه کنجد را در هاون دسته یکجا بکوبند و بر وقت کوفتن کلاه بهلانوه دور نماید باز بکوبد که
خوب باریک شود و دیگر همه ادویه جدا جدا بکوبد که خوب باریک شوند بعد همه ادویه را کوفته سیماب در ادویه
حل نماید که ادویه و سیماب یکذات شود بعد قند سیاه در ادویه مخلوط سازد و در هاون دسته انداخته
بسیار خوب بکوبد و اگر ادویه از کوفتن خشک شود قدری قند سیاه دیگر اندازد و وقتیکه قابل بستن
گولیها شود گولیها برابر تخم ریتهه یا کنار صحرائی به بندد و یک گولی چهار پاره کرده درمیان بالائی
جغرات در حلق فرو برد که ادویه در دندان نچسپد باید که همچنین بر هفت روز صباح بخورد اگر در هفت روز
باقیماند هفت روز دیگر بخورد صحت خواهد یافت و پرهیز از سه چیز نماید دال نخود نمک و گوشت و شیر
باقی هر چه خواهد بخورد البته اسهال می آرد سفوف مسهل برائی لا انتهای آتشک خصوصاً که حاصل بجلد باشد حصن سیماب
وگندهک را مساوی کجلی نماید و هر چند سحق کنند ابلغ خواهد بود باقی کمتر خواهد آورد و اگر کم سحق کنند
قی البته می آرد وقتیکه از کجلی فارغ شود برابر هر دو جزو حب السلاطین کوفته هر سه را سحق نماید چون خوب
سحق شود بعد از آن سنگ بصری مساوی هر واحد از سیماب وگندهک گرفته یار کنند و باز سحق نماید

قدری که سنگ باریک گردد همه را برداشته در ظرف گلی آب رسیده لبلب بجوشانند و کهرل رشته آتش را در میان
ظرف گور اندازند اگر بر دوا مقدار دو انگشت آید بهتر والا آب بگیرند و بالای آتش نگاه دارند تا که آب خشک شود
و شور قدری آب در طوبت باقی باشد که از آتش فرود آرند و در سایه و بالا کرده نگاه دارند که آب خشک شود برآرند
و نگاه دارند قدر استعمال او صحیح است در اخراج سودا و بلغم هم خوبست لیکن لازم است که دوا را در دهن انداخته
همراه تنبیر که از الستی کرده باشند فرو برند و احتیاط نمایند که بدندان نرسد بعد خوردن این هرگاه قی آید در
اسهال کمی نخواهد کرد بلکه زیاده بی اذیت اسهال خواهد نمود و غذا در روز تناول این مسهل شوربا شیر و
برنج دیگر نخورد چون مسهل قویست بتجربه استعمال باید کرد **خاتمه در نصایح بامر عیاشی** جمیع
حرکات و سکنات قول و فعل جنس زنان بجهت قضای حاجت شهوت است چه غلبه شهوت او از ذاتیات نیست
و عفت از جمله عرضیات از انجاست که هنگام غلبه شهوت کشته شدن را باک ندارد و باوجود عجز ذاتی احتیاج
او بمرد بیشتر است لهذا خواهان بر قضیب طولانی و غیرهی ذکر که متصف باتصاف طول و غلظ باشد که هنگام کار
سست و کرمی در ظاهر پوست در باطن داشته مجنون الحرکت باشد پس اگر شوق فقط و خواهش هوا مد نظر
خاطر داری امریکه باعث تنفر معشوقه باشد بمیان نیاری مرغوب طبع نازک او چیزی باشد به تکلم در آیی و باکنیکی
سخن ناز بیا قهر نفرمائی و نه انقدر حلم را اختیار کنی که باعث خرابی تو گردد بل تشویش خیر الامور اوسطها را
داری میشاید که ملامت را بر درشتی ترجیح دهی شیرین سخنی و بذله گوئی عاشق مزاجی اخلاق پسندیده
کنی نرم گفتار شجاع خندان طبع بازی دوست باشی خلاف گو نباشد و تصدیعه نشود و نهی نباشد و با این همه
باوجود عقل کامل مناسبت طبع با بیکار مناسب خاطر خلقی دارد چرا که بدون حصول این مراتب رغبت او
محکن الوقوع نباشد و حین امکان وقوع رغبت انزال او که اهم مطالب این فعل است و هیچ چیز از لذت دنیا

نسبت بخواهش طبع جبلی او در باشد زود تر از انزال نیست البته ممکن است و نیز بشاشت و خنده و فحش گو
و صدای ضربات قویه باتصال زوجین حین مقاربت و کثرت ملاعبه قبل از جماع زود تر بلذت آورد
و حرکات نرم بعد از جماع محبت مرد در دل زن ثابت بسازد بل هم کاید ان کو فرج بغیر لوازمات
انکار و در زبان او در کرامتی هیج شهوت جانبین است و نظر بطبع عاشقانه و تعشق بقرارانه و ملامسه
بجاهای شهوت حسب خواهش و رغبت معشوقه رغبت بجماع بیفزاید چه ملامسه وی مرغوبه مهیج لذات
کلی است و فاضلترین لذت از لذات زن جماع است هنگام خواهش وی بل میگویند که ادنی
مرتبه خواهش او کثرت خواهش مرد باشد و کهولت سن او حرص را دو بالا می کند و کمی حیا درین سن
معاون بر آن بهر قدر در جسامت افزون تر در شهوت بیشتر بخلاف مرد سمین البدن که اکثر
ضعیف الباه است و کهولت سن این مجید [illegible] و کثرت جماع قبل بهترین معالجات
و دوائیه موثر بوده در سایر امراض انسان علی الخصوص جماع شد که باعث انزال وی باشد علاوه
از غضب و غم و هم و اندوه الم فرو نشاند و خستگی از این عمل بخوشحالی و صحت مبدل گردد پس جماع زن
مثل مرهم است بر جراحت ریشیان ایشان لاجرم مرد عاقل از مجالست ایشان بغیر از صحبت
مباشرت از معاشرت احتراز چه باید آراستگی زن ساتر عیوب است او بقول ناصح اصلیت او
از خواب ظاهر گردد ابتداء عمر زن عجب بالعشق مرد پس از آن عجب بشفقت مرد بقول جامی مصرع
عاشق کی معشوق بود [illegible] سرعت حرکت و بید علی الخصوص جانب مرد نشان قوت باه او و خستگی او گواه
بستان سرعت انزال وی دال است و زیادتی موی عانه باعث تنفر مرد و بالعکس و سستی و کمی
در حالت قربت صحبت زن برای انزال سکند حلاوت طرفین موافق انزالین حیا و شرم مرد در هنگام

مجامعت مزیل شهوت اوست قدم عریض نشان شهوتناکی مردان بود درازی و سطبری
آلت نشان سستی و بطول و غلظت ذکر نشان میدهد و صدای خوش آهنگ بالحان خوش بیان و لذا که
تیغ فراق وی را مجروح کرده باشد مشتاق رسیدن بسمل نباید چه غنا افسون زنانست و اظهار
آب دیده بل اشک در سخن محبت انگیز روبروی زن باعث زود فریبی اوست و مجالست با زنان
پاکیزه نوعمر و فارغی از مکروهات دنیا و انشراح خاطر عمده ترین اسباب قوت باه نشسته اند چه
خاطر از سببیکه باشد بسبب نقصان بل کالعدم اوست و کثرت مجامعت مضار ترین اشیا برای
فریقین علی الخصوص مردان را و انفراغ مردی بل مرام زن بسیار ناراغب میکنند و ترجیح می سحق
بر مجامعت باختیار عمل و فراغ خلاف واقعی است چه مساس احلیل بر جسم او تر از قرین
برای فریقین لذت جملی را چه نسبت همسری با اصل بعد جماع مرد احلیل خود را از آب نیمگرم
بشوید و اگرچه جوانان نوعمر را حین شدت ماده منویه خیال بر نهیات و مضار جماع نمیماند و بلکه زبان
طعن نسبت ناصح دراز میکنند و بی اعتنا الیها شیوه خود میسازند و در عرصه قلیل نقصانی میبرند
که بمدت العمر تدارک آن نمیتوانند و سوء هضم با بند خفقان یکجا باعث بی حسی بدن و انطفاء حرارت
غریزی گشته بعضی بسبب کمی شهوت مردان میباشند عائد میگردد و جمهور الناس بسبب ناواقفی این علم انزال خود را
انزال زن میتصورند و بعد مجامعت بخیال وارد اوسلی زن حسب زعم خود بر بطلی ابکار تفاخر
میکنند و حال آنکه از حال واقعی آن آگاه نیستند که تسلی زن در حالت انکشاف و همرازی او که
ادنی مرتبه دو ماه است بوقوع میرسد چه جای یکدو جماع چراکه با این عرصه ممتد هم از گرده تحویل
بر واقفکاری مرد است زن الحال که همصحبت شود اگر بحسب اتفاق قوت بفعل مجامعت بباعث

تشتت خاطر و غیره نباید از نزدیکی او باز مانده بل باظهار نفر مزاج از دست درازی و غیره لوازمات
مجامعت خود را دور دارد و بقول لوندگان عیاشی در حالت عدم قدرت جماع هرگز از مساس
و دیگر حرکات جابجا در گذر نکند چرا که در صورت عدم ظهور مساس و غیره سبکی مرد است و بعضی که در
طفولیت قوای باهی بقوت میدارند در این سن از این فعل باز میمانند و در شباب وقت ظهور ضعف
در قوای زنا این فعل بوده تا مدت العمر ترک آن نمیشوند لمرآید نقصان عقله فی هذه السن
و بعضی را در طفولیت ضعف قوای انها منکشف میگردد بسبب عدم تمیز نیک و بد گرفتار این فعل بوده حین
ظهور شبابیت که باعث قوت قوای باهی است بخیال معیوبیت باز می آیند غرضکه کسیکه بشبابیت شایق این
امر میشود تا زندگی ترک نمی نماید لان اختیار هذه الفعل فی هذه السن دال علی نقصان
عقله و آنانکه بطفولیت گرفتار گردند بشباب باز میمانند بظهور قوت الممیزة فی هذه الزمان و آنکه
ضعف قوای جسمانی خلقی و ضعف قلب پیدایشی دارند همیشه گرفتار دام بلا بوده از ینکار باز نمی آیند
وقتی من الاوقات خواه قوای شهوانی قوی باشد خواه ضعیف و بل عند شدت قوای شهوانی الی الرحم بحسب صحبتی
سن وقت شبابیت و دیگر امورات دنیوی عامل این فعل بوده انجام باز می آید الا طالب و شایق هم
این فعل باشند بنابر الضعف خلقته و تصور حسن و جمال زن حین مقاربت علی الخصوص مع اللذات باعث سرعت
انزال است چنانچه در صورت وقوع همصحبتی مرد بطی الانزال با زن سریع الانزال مضرت وقت سختی است و
مجامعت بلذت و تصور حسن و جمال و دفعیه بطی الانزالی خود میخواهد چه زن شایق بی توافق انزال حظ نمی
یابد مرد عیاش دروغگو باظهار شهوت پیدا شده و خود عیاشی بجای خود است و زن عیاش عینی ا
فاحشه را عدم سیر از مجامعت نامیده اند کمال عیاشی که هرکه بهمصحبت شود راضی و خوش باشد

وغایت تماشبینی نقصان آب طرفشانی کرده آخود را نگاهداشتن است بطوریکه ممکن باشد بوجهیکه
بنوبت آن بمعشوقه نشود چرا که وقت انکشاف این امر بطرفشانی سبب انقباض او میگردد و فایده نگاهداشتن
آخود ظاهر که زنان کثیره را از شهوت واحد خوشنود کردن خواص شخص واحد نیست الا البته اگر اختیار شود
مذکوره بالا مرعی خواهد شد البته ممکن است و اظهار شهوت بیش کس ناکس یا ذکر لحوق عارضه از قبیل جریان
و سوزاک و آتشک بطور افتخار سبب قلت و نقصان مظهر است در باه صاحبان حرکت بعیده قویه
باعتبار خلقت قوی الانعاظ میباشد اگرچه بسبب کثرت استعمال و یا غیر آن ضعفی بهم رسانیده باشند
بزودی بعد جماع بول کردن علاوه از ضعف باه موجب سلسل البول و بول فی الفراش میگردد و مجربون
بتجربه برده اند که رفتن پابرهنه ساقط میکند شهوت را و بالجمله عامل شایق جماع را باید که از فصد و حجامت
و ارسال علق و اسهال و غیره استفراغات قوت خود را دور دارد و خاطر خود را بمکروهات دنیوی
گرفتار نسازد علی الخصوص بدانگیزی فکر که از بس ضارترین اشیاست بفعل جماع و صاحبان ضعیف القلب را
اکثر بسبب لحوق طپش خفقان قلبی که حین جرأت و اقدام موجود لازم میباشد قدرت بفعل جماع زنان
نو امکان پذیر میباشد بلکه در دو سه مرتبه بمشکل قادر بر جماع میشود و حبس منی بمدافعت آن حین میلان
طبیعت بانزال ضارترین میباشد و در اکثر بغیبت احد البیضتین میرساند و جماع در حالت تقاضا
بول و براز و یا بعد ریاضت و یا حرکت قوی یا بعد انفعالات نفسانیه ممنوع است و تا که قوای نیه قوی
خواهند بود اثر دوا بزودی ممکن الوقوع است چنانچه عمر شبابیت که باعث زودی تاثیر فعل دوا میگردد و سهولت
و تسنیح حسب بر اثر دوا میباشد از انجاست که تا اثر تا که قوی نخواهد بود از موثر ظاهر اثر بزودی نخواهد
گردید پس در صورت ضعف قوی تاثیر دوا دیر و کمتر ظاهر میباید و چون تخم مرغ نیم بمزاج اکثر مردمان منفعل

احداث حرارت میکند بهر که موافق باشد مثلش غذا مقوی باه بنظر نگذشته خصوصاً تخم مرغ را در آب
جوش داده سفیدی از او دور کرده و دران زردی یکدو سرخ کشته قلعی یا زمرد خوردن فایده کثیر مشاهده
میشود و حکما را در تعدد جوش اختلافست چنانچه از مطالعه کتب عند مساس حاجت عالم باید شد و دیگر
طریق خوردنش بسیار است بعضی خاگینه مرتب میکنند و برخی در روغن زرد بعد قدری نمک بر آتش بریان
مینمایند و بعضی در شیر و شکر و غیرها حلوا ساخته میل میکنند غرضکه بطوریکه مرغوب باشد مرغوب شوند

و همچنین بالای شیر را در تولید منی اثریکه معاینه گردید شاید که در دیگر باشد آن نبوده باشد لانه تولید
اللبن والمنی مادة الشهوة و اکثار اکل خشخاش هر گونه غیر آن که ازین قبیل باشد قاطع باه است و همچنین
خوردن آب سرد بعد جماع فوراً اعنی با زمانیکه حرارت حادثه از حرکت جماعی رو بکمی نیاورده
باشد از بس ضارترین است برای باه و استعمال ادویه بارده کثیره مضعف باه می شوند و همچنین
خورده جماع کردن جنون می آرد مخفی نباشد که نسخهای مختلف المزاج درین مختصر درج
کرده اند حسب مزاج صاحب خود حار را از بارد تمیز داده مستعمل باید شد بر ظاهر که در صورت عدم تمیز
و استعمال حار مقابله ضعف باه حار نقصان بر نقصان خواهد برداشت زیرا که معالجه
بالضد مختار حکمای متقدمین و متاخرین قرار یافته قد فرغ من تسوید هذه النسخة فی تاریخ خمس عشره
یوم جمعه من شهر محرم الحرام سنه ١٢ الف و مائتین و سبعة و سبعین من هجرة النبی الحجازی
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم فی غایة العجلة و فی عین الترد
و کثرة العلایق و هجوم العوایق فقط باب
معصیت اثر محمد مقصود

خاتمة الطبع

سپاس ایزدرا که اندرین روزهای دلفروز نسخهٔ معتبر که مسمی به ضیاء الابصار فی حدالباه که هر سطرش معادل به هزار حکمی هر صفحه اش مشحون برموز علمی ست اگر بنظر نافهمان درآید سواد مردمک افزاید و اگر بمطالعهٔ خردوران رسد از روح افزای قلبی گردد باعث نفع تمام و موجب سود هر خاص و عام است از تالیف حکیم بی بدل طبیب بی مثیل بقراط فطرت فلاطون فطنت جامع المعقول والمنقول حاذق زمان مسیحای دوران حکیم غلام محمود خان دام فیوضکم که با پیر خردش شخص تشخیص همعنی و پیش بستش شفای کامله خدمتی است نظارگیان واالانظر را فرده و نگزیدگان خردوران نوید که بتاریخ هفتم ماه رمضان المبارک ۱۲۸۶ هجری بتصحیح طبیب بی نظیر حکیم غلام رضا خان برادرزادهٔ مصنف حسب فرمایش مشفقی محبی محبت پیشه مهرور محمد یوسف سوداگر باهتمام امو جان مطبع احمدی واقع دهلی مطبع گردید امید از اهل مطابع است که بی اجازت مصنف موصوف این نسخه را طبع نسازند فقط

قطعه تاریخ از تصنیف مرزا محمد علی بیگ صاحب تحصیلدار

حکیم بی بدل محمود خان نام	فلاطون حکمت و بقراط فطرت
چو قانون نعش کرد تالیف	بپاس خاطر یاران صحبت
پی تاریخ آن تالیف محمود	خرد گفتا گل گلزار عشرت

۱۲ ۶۹

قطعه تاریخ از تصنیف مرزا قربانعلی بیگ صاحب

کتاب نادر محمود خان حاذق دهر	بروی اهل جهان باب علم و فضل کشود
بفکر ناقص خود سال طبع آن سالک	ایاغ سور نوشتیم و منظر محمود

ایضاً

ثانی بقراط افلاطون عصر	آنکه نام او بود محمود خان
اندرین تالیف نفع انگیز دهر	کرد صد اسرار علمی را نهان
سال طبعش گفتم و سالک بگفت	راز علم اسرار حکمت سال آن

ایضاً

درین روزها طبع شد این کتاب	که مبنی است بر نفع اهل جهان
چو پرسید سالک زمن سال طبع	بگفتم چه تالیف محمود خان

قطعه تاریخ از تصنیف مرزا شمشاد علی بیگ صاحب برادر مرزا قربانعلی بیگ صاحب

ارسطو زمان محمود خان کو	بماند تا جهان باشد بفرحت
نکاتی چند باهم کرد آراست	معانی بیکرهی مملو بحکمت
چو طوبی هر ورق از عیش پر یافت	بگفتا سال آن اوراق عشرت

قطعه تاریخ محمد مقصود کاتب

چون کتابت تمام شد مقصود	فکر تحریر گشت از من دور
روشنی یافت طبعم و گفتم	سال اتمام آن ضیاء سرور

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱	فشرافته	بشرافه	۲۹	۱۴	قلب	قلت
۱۰	۹	ذیونی	دیوتی	۳۰	۲	مرورا	مردرا
۱۵	۷	تجوید	نجوید	۴۱	۱۳	جاذبه	جاذمه
۱۶	۲	تشرب تشرب تشراب	تشرب تشراب	۴۳	۵	ناشبه	یا مشتبه
ایضا	۹	ناقص	ناقض	"	۱۷	فرج	فرح
۱۷	۱۴	واصل	وواصل	۴۵	۱۵	فایت	غایت
۱۸	۱۱	علی العموم	که علی العموم	"	۱۶	علته	علة
۲۴	۱۳	اسورگی	آسودگی	۴۶	۱۳	وده	بوده
۲۷	۷	فضل	فصل	۴۹	۷	زعم	زعم
۲۹	۱۲	ترطیب	ترغیب	۵۰	۱۲	بتنر	بدتر
۳۲	۱۱	نگاشته	نگاشته	۵۲	۷	بیباشد	باشد
۳۳	۲	دوم	ودم	۵۴	۱۵	بانه احساس	احساس
ایضا	۱۲	میگردد	میگردید	۵۸	۱۲	شهوت	متصبه
"	۱۴	نیک	تنگ	۵۹	۸	فاسد	فاسده
۳۴	۶	حدوث	حدث	۶۱	۲	خود	خودرا
"	۹	انتفاخی	انتفاخش	"	"	کنند	میکنند
۳۵	۱۴	نمیگردند	نمیگردید	۶۳	۱۴	واصل	دراصل
"	۱۶	منوانست	منونیست	۶۵	۱۶	ناؤف	ماؤف
۳۶	۱۳	کشاد	کشاند	۶۶	۵	فضول	فصول
۳۷	۷	حساس	حساس است	"	۱۵	فضول	فصول
"	"	ریج	رنج	۶۷	۱۰	امشاخ	امشاج
"	۱۶	آمد	اند	۶۸	۱۱	فضیلت	فضلیت
"	۱۴	مستحیل	مستحبل	"	۱۲	بدانست	بدنست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	"	۱۳	[illegible]	[illegible]